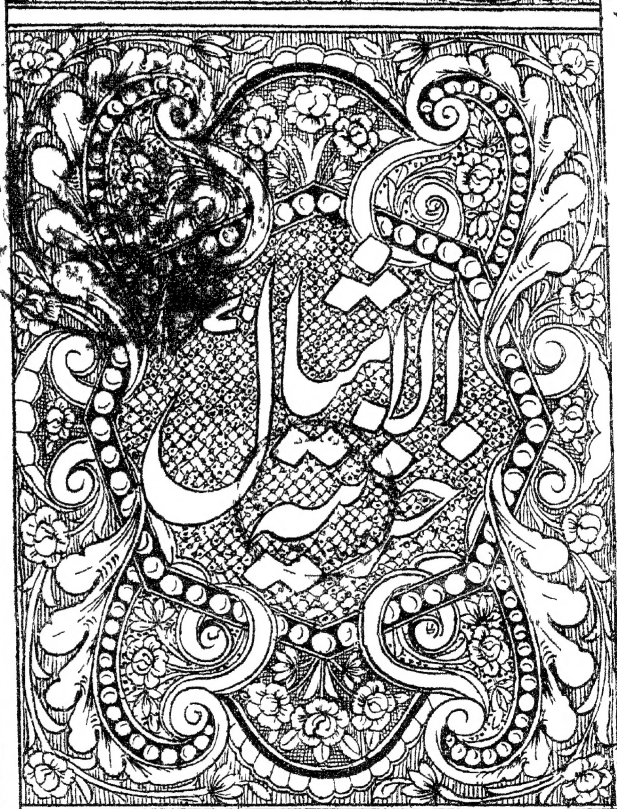




وَمَنْ يَتُوكْ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ وَحْدَهُ



مطبع مصطفیٰ محمد خان صاحب  
مصطفیٰ محمد خان صاحب



نام مصنف	۳	نام کتاب
<p>             این کتاب در بیان مصطفوی مدبر خاندان مقتضای شرافت پناهیجات تو گاه شفقنی که می رسید              و شرف غنیات از این جناب سید محسن علی صاحب علیه السلام ملاقات نمود              او بر سر گذر و گذر کلمات تصنیفات پستی الدبر و مرکا و زیان بین لای علی طری بیان بین بیان              که ایک که بشال جامع امثال عرب و فارس و هند تصنیفات قبله گاه و حرم می سی              خرمیه امثال لای سی کی که یک نظر نمین آیا بهیستی بی بین نهایت شتاق بود              او و عود و کجا بهیستی گهری بهر کجا بهیست فوط اضطراب کی نهایت شتاق بود و این کتاب به صوت نظر              تو بهیستی بی یاد و پانی کمال علی مصنف حرم که نام نامی و کجاست سید حسین و او در تحقیق است              کتاب بی شکر بی حد و غیره می سی ریاست مندر پس سر و از بی علم او فضل او کجا مشهور و یاد              ایسی کام نامی نمایان ظاهر بودی که آن یک اولاد او کی اوس سرکاری نخواه پانی بی تصنیف و ک              اشم کتابین بین تیسری چانی جانی بی لیکن جوامع امثال عرب کتاب بین نقل نمین او سحرنا و ک              هر یک که مشکل تها خیال بین آیا که اگر انکار حرم به جا بودی تو با مل و جو به سکی سحر بین آید              نامی الضمیر ناخت میر حضرت العزیز حقین نحر الیقین یکتای مایان فنون عقلی کجا به تفهیم              نقلی ادیب بی بدیل فلسفی فقیه آید حکیم حکمت مصطفویه متبع سنت سنیه نبویه بودی علمی و ک              المعی کلامی صبر و وفیضات نامنایبی لم زنی مولانا فضل و کمال و لایا جناب مولانا              ابوالبرکات رکن الدین محمد شیه بودی مراب علی لازالت شمول فادته باز و دامت              اقرار فادته ساطعه به عرض کیا جناب عظم الدیه بالقاب فی حرم پذیرائی التماس ابر و ترجمه بود              استعمال امثال عرب کجا بلکه جن حامل مطلب حرمی بی خوبی نمودن انی حرمی بی خوبی بود و جلال              کتاب بین تهمی و تحریراتی کال فانی حق بی بی صف فضا ان جناب عظم الدیه بالقاب جن ترجمه خیال بی کمال شال او              مدد استعمال که محال بی اندکی کلمات سی دنی کمال بی اب تبه بود و کوفه عظم کا او متسیر و نفع تمام کجا              کتاب طری طری بود هر یک که چید آید بی طری عانی خرم و مصنف او ترجمه حرم کی سید مقبول نام آید              بیست و نوسی که کجاست فادته و نام این ترجمه و ترجمه او که کجاست بین کجاست فادته و نام این ترجمه           </p>		
نام مصنف	۶	نام محقق



این یعنی تکلف و  
 انسان را با حق تعالی  
 به قول اولیاد  
 لغزب مثل ۱۱  
 سه تکرار حسن کتاب  
 فعل اوله بعد از  
 سه تکرار سور العنکبوت  
 شوق است قبول  
 دعا و است  
 حقین بزرگوار  
 این حدیث را در کتب  
 و آن حدیث را در کتب  
 بیجا میگویند و در کتب  
 قدس و عیسی و غیره  
 و این حدیث را از سنن  
 و این حدیث را در کتب  
 و این حدیث را در کتب

ح	۴	نعت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ		
الحمد لله الذي تنزه عن سمات النقص وتعالى بولاه العزّة والعلمية و		
ستایش مراد است که یک شدا از نشانهای نقصان و برتر شد و مراد است غلبه بزرگی و		
الکبرياء والمثل الأعلى على ما خصّ الناس من بين خلقه بالتميز		
بزرگی و شان بلند بر آنچه خاص کرد مردمان را از میان مخلوق خود بتمیز		
والميكيف نفساً الاطوقها وضرب لهم الاضال ولم يستحي		
و تکلیف تراوانی را مگر مقدرات حق و بیان کرد برای او شان و استخوانها و بشم نکرد		
ان يصوب متلاقاً بعوضه فما قوقها فوعد للذين استجابوا		
از آنکه بزمینه و ستانی پشه و بالا ترازان پس نگیرد برای آنکه قبول کردند		
له حسن المكاب وأعد لمن لم يستجب بواله بسوء العذاب		
مرا و نیک بازگشت را و برساند مرا آنرا که قبول نکردند مرا ورا عذاب بد		
پس این چو چنین معنوی که بی شبه و بیشال است هنگام نعت سولی است که مثلش نیز سیر و		
از عالم نیال است بر با عی آن خواجه که قرب حق بود مایه او معراج بود و است بین		
پایه او بی خط و زده بر همه اویان خط نسخ بی سایه و کائنات رسایه او وصل الله		
علیه و اله واصحابه و سبل آب بعد نعت کی محشی متن ترجمه می رساند		
برشته و اولادش و برادرانش او شاه متخلص بحقیقت عفا الله تعالی عن حسن استغفار		
نارواقی بنده نامه سیاه و حسین شاه متخلص بحقیقت عفا الله تعالی عن حسن استغفار		
فی يوم القيمة صاحبان سخن کی خدمت میں متمسکی که ایک روز غریب خالی بین		
از روز قیامت و در میان صادق کا مانند عقد پروین و بین کی تنها جوهر یک		
مجمع اونی و عثمان موافق و در میان صادق کا مانند عقد پروین و بین کی تنها جوهر یک		
اون بین سنی سخن فہمی و نکته شناسی بذکر گوئی و لطیفه سخنچین ضرب المثل اہل سخن کا تما		
نام مصنف	۸	سبب تالیف





اَفَهِ الْبَحْدِ خَالَفَهُ الْقَادَةُ + اَفَهِ الْكِرَامِ مَجَاوَرَةُ الْكِبَارِ  
 مَخْلُوعَتِ كَشْدَهٗ هَت + اَنْتَ جَوَانِدَانِ مَسَالَمِي بِجَاهِلَتِ  
 اَفَهِ الْيَسِيَانِ + اَفَهِ الْاَحْسَانِ الْمَنِّ + اَفَهِ الْمَذْنِبِ حَسَنِ  
 اَفَهِ الْمَرْوَنِ مَوْجِزِ اَمْرِي هَت + اَنْتَ اِحْسَانِ مَتِ مَهْمَا + اَنْتَ كَهْمَا خُوسَنِ  
 اَفَهِ الْفِ مِنْ غَرَابِ عَقْدِ الْفِ مِنْ سَحَابِ الْحَرَمِ + اَمِنْ  
 كَلَامَتِ + دُوسْتِي كِرْدَهٗ مَتِ اَزْوَاجِ خَلَتَانِ + دُوسْتِي كِرْدَهٗ مَتِ اَزْ كِبَرِ حَرَمِ + بِي بَرَمِ  
 مِنْ سَحَابِ مَقْدِ + اَلَا اَنْ حَصْحَصَلْ لِحِي + اَلَا اَنْ كَمَا كَانِ + اَلَا اَنْ قَدْنَدِ  
 اَزْ كِبَرِ مَكِهْ + اَكْتُونِ بَهْدِ اَمْدَقِ اَزْ اَهْلِ + اَكْتُونِ چَا نَكِهْ بُوَدِ + اَكْتُونِ اَلَيْشِيَانِ  
 وَمَا يَنْفَعُ التَّدْمُ اَنْجَلُ مِنْ مَادِرِ + اَبْدَا اَهْمُ بِالْصَّرَاخِ  
 دَعَالِ اَنْكِهْ نَفْعِ نَفِيشِيَانِي + بَخِلِ مَتِ اَزْ مَادِرِ + اَبْدَا اَكْنِ اَهْمَا رَا بَاوَرِ مَحْتِ  
 يَصْرُ + اَبْرَدِ مِنْ تَلْمِ + اَبْرَدِ مِنْ عَصِي مَتِ + اَبْرَدِ مِنْ عَقِيصِ + اَبْرَمِ  
 اَبْرَدِ مَحْتِ + سِرْدَرِ اَزْ بَرَنِ + سِرْدَرِ اَزْ مَخِ بَجِ + سِرْدَرِ اَزْ مَرْگِ سَرَا + خَلِ مَتِ  
 مِنْ قِسْمِ + اَبْرَدِ مِنْ مَاءِ هَمْدَانِ + اَبْرَدِ مِنْ قِسْمِ + اَبْرَمِ مِنْ عَمَلِ + اَبْرَا  
 اَزْ خَلِي چَتْمِ + سِرْدَرِ اَزْ آبِ + سِرْدَرِ اَزْ پَرِ + سِرْدَرِ اَزْ مَلِكِ + اَبْرَدِ  
 قَرُونِ كَمَا بَصَرِ مِنْ كَلْبِ + اَبْطَأُ مِنْ فَيْدِ + اَبْلَغُ مِنْ سَحَابِ  
 بَحْلِ خَرِيْدِ دُخَانِ + مِيَانِ اَزْ سَكِ + اَهْمَتِ رَا زْ كَوَهْ بَرِگِ + بَلِغِ مَتِ اَزْ سَحَابِ  
 اَبْلَغُ مِنْ قِسْمِ + اَبْنُ الْفَقِيْهِ نِصْفُ الْفَقِيْهِ + اَبْنُ الْبُحْلُوكِ  
 بَلِغِ مَتِ اَزْ قِسْمِ + پَسَرِ فَقِيْهِ نِصْفِ فَقِيْهِ + پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ  
 اَبْنُ الْبُحْلُوكِ بِالْحَسَنَةِ يَبْتَعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةُ تَحْمِلُهَا  
 پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ + پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ + پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ

اَبْنُ الْبُحْلُوكِ بِالْحَسَنَةِ يَبْتَعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةُ تَحْمِلُهَا  
 پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ + پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ + پَسَرِ مَتِ اَزْ قِسْمِ

فان شمس و قمر و کواکب و نجوم  
و انوار و ظلمات و اجرام و ذرات

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

الناس من اخذ  
مردمان كه گيرد

وَأَعْطَى غَيْرَ مُسْتَحِقٍّ أَهْلَ الْحَبِيبِ النَّاسِ مَا يَحِبُّ لِنَفْسِهِ

احد كذا لك ههههه احد حجابك لمان احص  
شبهای تو پس سخن من سخن من کی از زبانی بی چکان لغزان و عریض تر

فَنُكِّلْ أَحْرَمًا مِنَ الْجَبَرِ أَحْرَمًا دُمِعَ الْمُقْلَاتِ أَحْرَمًا مِنَ الْحَرَامِ

خُذْ مِنْ رَبِّكَ إِحْسِنًا كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ أَحْسِنُ إِلَىٰ

کَسْبُ سِدَّةٍ أَحْسَنُ مِنَ النَّارِ أَحْسَنُ الْأَشْيَاءِ كَلَامُ

خجسته من لسان فصیح فی وجه صلیح<sup>۱</sup> الا<sup>۲</sup> احسان صلیحه<sup>۳</sup>

انسان + الاحسان يعطى اللسان + احسنا و تسوع كيكه  
انسان + تكوئی کردن می بخرد زبان را + ای بهترین شما را + پیمان را

مَشْكُوتُ وَتَرْوِشِي أَخِي الْخَيْلِ بِالْأَرْضِ الْمَعَارِ أَخْفَرُ  
خَشَكِ مِيدِجَمِ دُورِ كُورِ مِی خُزْ دُورِ سَازِ دَرِ کَسْپَانِ بَی مَافِ مَافِ دَرِ خَوارِ تَرِ

چو گیتی اندام بدو کشد و شوق برآید نصف آن بهی عقل و آرزینق گول

عجبت  
۴  
استال عیسه







خبر

۱۱

اسال الف

مِنْ ذَاتِ الْغَيْبِ أَحْسَنُ مِنْ بَقِيَّةِ أَخْطَاةِ اسْتِغْفَارِ

از قرآن صاحب شک و تردید از پادشاه و خطا کرد مقدس مفاکر

الْآخِرِ اخْتِفاءُ الشَّدَاةِ مِنْ الْمَرْوَةِ دَاخِلِي مِنْ جَوْفِ حِمَارٍ

برای پنهان شدن عقیده از جواز استیمنی از جوف حمار

أَخْلَفَ مِنْ شَرْبِ الْكُمُوتِ أَخْلَفَ مِنْ عَرْقِ قُوبِ الْأَخْلَاقِ

دین پی گند از نوشیدن زیره و خلاف بدگفتار از عرق قوب و خلقها

كُنُوزِ الْأَرْاقِ أَخْنَفُ مِنْ دَلَالِ إِخْوَانِ هَذَا الزَّمَانِ

گنجهای روزیهات سست تر از دلال و برادران این زمان

جَوَّاسِيسُ الْعُيُوبِ أَخْوَكُ مِنْ وَاسَاكِ فِي الشَّدَاةِ أَخْوَكُ

جویندگان عیبها اند برادر تو کیست که غمخواری کند در سخنی و برادر تو

مَنْ وَاسَاكِ فِي النَّسَبِ لَا مَنْ سَاوَاكِ فِي النَّسَبِ أَخْوَكُ مَنْ

کسی که صربل کند برادر مال نه کسی که صربل کند در نسب و برادر تو کسی

صَدَقَكَ لَا مَنْ صَدَقَكَ أَخِيلُ مِنْ مَذَلَّةٍ أَحَبُّ صَفْقَةٍ

که راست کند ترا نه کسی که راست گوید از تو شکسته تر از ذال و نوسید از روی صفت

مِنْ شَيْخٍ مَهْوَادِ اعْمُ الدِّينِ مِنَ الدِّينِ آدَبُ الْمَرْغِيرِ مِنْ

از پیر مهوای دین از دین است و آدب مرد بخت از

ذَهَبِهِ آدِرْ كُنِي وَلَوْ بِأَحَدِ الْمَعْرُوفِينَ آدِعْ إِلَى طَعَامِكَ

زراد و دریاب مرا اگرچه یکی از دویر باشد و بخوان بسوی طعام خود

مَنْ يَدْعُو إِلَى جَفَاكَ آدِعِ الشَّرَّ بَعْدَ أَوْعَمِهِ آدِقُ مَنْ

کسی که میخواهد بسوی کردن ترا و در کن بد را باز گفتن یا بگویند از

گنجینه

۱۲

اسال ج

محرک

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page, providing commentary or additional verses.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page, continuing the commentary.





إِذَا نَزَلَ الْعَالِمُ نَزَلَ بِرُكَّتِهِ الْعَالَمُ إِذَا سَادَ الْيَّامُ بَادَا الْكُرَامُ

چون بفرزد عالم بفرزد بفرزش جهان چون سرد شوند ناکسان بگل گزیند کربان

إِذَا سَادَ السَّفِيلُ خَابَ الْأَمَلُ إِذَا سَمِعَ بَصِيرِي الْقَيْنِ فَأَعْلَمُ

چون متر شوند ناکسان نوسید گرد آید چون بشنوی دشمنان را پس بداند

إِنَّهُ مَصْبُوحٌ إِذَا سَكَّتْ عَنْ جَاهِلٍ فَقَدْ أَوْسَعَتْهُ جَوَابَا وَأَوْجَعَتْهُ

تجشع او بدارد کند او چون خاموش شد از جاهل پس البته فراگردند بی زاری از زاری او و در تنگ گردند

عَتَابًا إِذَا ضَحِكَ الْقِرْدُ يَبْكُ اسْتُهُ إِذَا ضَاقَ الْأَمْرُ اسْتَعْمُ إِذَا

خندد عصبه چون بخندد بوزنه بگریه کون او چون تنگ شود امر فراخ شود چو

طَرَتْ فَعَمَّ قَرِيبًا إِذَا طَلَعَ السَّهِيلُ قَطَعَ السَّيْلُ إِذَا عَزَّ

پرواز کردی پس بپشتیب چون طلوع کند سهیل برپوشد آب ان چون غالب شود

أَخْوَلُ فَمَنْ إِذَا عُرِفَتِ الْحَيَّةُ قُبِلَتِ التَّوْبَةُ إِذَا فَاَتَ الشَّطْرُ

برادر تو پس می که چون شناخته شود گناه قبول گردد توبه و وقتی که فوت شود شرط

فَاَتَ الْمَشْرُوطُ إِذَا قُلْتَ لِمَنْ لِحَا طَارَسَهُ وَحَزَنُ إِذَا قُلْتَ

فوت گردد مشروط چون بگفتی مراد را بسج زد کند سرخو را و غمگین شود و وقتی که اندر کرد

الْعُقُولُ كَثُرَ الْفُضُولُ إِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ تَعَدُّ الثَّوَابُ

عقلها زیاد شود بیود گیها چون قائم شود قیامت شمار گردد ثواب عملهای ثواب

شَعْرًا إِذَا كَانَ الْغُرَابُ دَلِيلَ قَوْمٍ سَيَهْدِيهِمْ طَرِيقَ

چون باشد زاغ رهنمای گردد و نزدیک است که بپایند آنها را راه

الْهَالِكِينَ \* إِذَا كُنْتَ كَذُوبًا فَكُنْ ذَكُورًا إِذَا لَمْ يَحْدِثْ

پاک شوندگان و وقتی شوی بسیار دروغگو پس باش گویا و نزدیک و وقتی نیاست

سبیل ناکسان

لَمْ يَخْلُجْهُ إِفْرًا لَمْ يَسْمَعْ فَصَنَعْ مَا شِئْتَ إِذَا لَمْ تَغْلِبْ فَأَخْلَبْ

تاریخہ نثری مزاجوں ششم کنفی ہس کمن ہرچہ خدای \* ولیکہ غالبی پس فریب کن

إِذَا مَا الْقَارِئُ يُذَكِّرُ أَتَىٰ آدَامَ النَّاقُ مِنْهُمْ فَجَاءَهَا وَنَاوَهَا

وقتی که قارط غمزی باز آید و وقتی که ملاقات کنی از آن فرد بپرس که کن و در میان آن

إِذَا مَرَّ بِاللُّغَمِّ الْكِرَامُ إِذَا مَاتَ الْأَعْصَامُ عَاشَ الْإِسْلَامُ

وتمی که بگذرد بسوی لغو بگذرد و جای که بر عالم همچون میرد چنگ زدن زندگانی کند عوض

إِذَا مَكَرَ اللَّهُ بَلَدًا جَعَلَ حَآكِمَهُ وَرِدَةً إِذَا مَكَرَ الْأَرَادِلُ

و فی سبیل مایه خدای استی / کردند عالم از آن بجز من و مادرش

هَلِكُ الْأَوَّاصِلِ إِذَا مَلِكْتَ مَا يَحِجُّ إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ

کَلَّا إِنَّكَ لَأَنْزِلُهُ مُنْجِيًا مِّنَ النَّارِ ۚ إِنَّكَ أَتَىٰ مَقَرُّكَ وَسَتَقَرُّكَ ۚ

میرسدن به چنان برافروخته خورشید را راضی کنی، خاندان را راضی کنی و از قشنگ

وَأَفِضْ لَهُمُ الْفَقْرَ الْخِفَةَ الْحَزْنَ مَعَهُ إِذْ وَجَا

موانعی شوند و خواهش که راه یابی ترا پس بختی فراموش کردی آخرت خود را میمون بیابانی

القبر فحيا نادحا فيرا ذاهت الراس واغتم ما وان لك صفة

قبر را رانگان پس افسوس خوردن چون بوزد بادا پس غنیمت آن آنها را پس تحقیق کرد

سَكُودًا إِذَا يَتَّبِعَ الْإِنْسَانُ حَالَ لِيْسَانِهِ إِذْ كُنَّا ثَمَابًا ثُمَّ إِذْ كُنَّا

ایستاد در فقه نامه می شود آدمی در از گرد زبانش می آید و کن غایت با بینی از زبانش می آید و کن غایت

عَائِبَاتُ رَبِّكَ أَكْثَرُ ۖ أَلَمْ يَأْتِ الْفُلَّانَ مِنْ جَنَيبٍ ۖ أَلَمْ يَنْزِلْ

غالب بنزدیک خود خوانده از باکستان پنج هزار تانه مسافره و خایره از خود

۱۰	۷	۱۰
----	---	----

[illegible]

خوبی	۱۴	اشغال
أَذِلُّ مِنْ وَدِّ بَقَاعٍ * أَذِلُّ مِنْ أَمَوِي بِكُوفَةٍ يَوْمَ عِجَالِ سَرَّاءِ * خوار تر از دلبخ جاها * خوار تر از اموی در کوفه روز عجل سراسر *		
أَلَاذُنٌ تَقْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ أَحْيَانًا * إِذْ أَوْرَدَتْ مَاءً لَمْ تَصْدُرْ * گوش عاشق می شود پیش از چشم در بعضی اوقات * چون وارد شوی آب را اول در نیایی *		
أَرَأَيْتَ مِنْ أَوْرَاحٍ أَوْ رِجْوَارٍ هَاكِ أَرَادَ اللَّهُ غَالِبَ عَلَى إِرَادَةِ مهربان تر از نافه بر بچه خود * اراده خدا غالب بر اراده		
النَّاسِ * أَرَأَيْتَ كَيْسَرًا مَا أَحَارَ مَشْفَعًا * أَرَأَيْتَ الدُّوْلَ مَلِكًا مَهْمُونًا * مردمان * نمود ترا روی چشیش کرد لب * صاحبان دولتها عالم کرده می شوند		
أَرَدْتُ عَمَّا وَارَدَ اللَّهُ خَارِجَةً * أَرَسِبَ مِنْ صَاصَةٍ * أَرَسِبَ خواستم عمر را و خواست خدا خارج را * بنگ نشینده ترا ز سنگ سخت * نفرت		
حِكْمًا وَلَا تَوْصِيَةً * أَلَمْ تَرْضَ الطَّيِّبَ لِحُجِّ بَنَاتِكَ حَسَنًا وَالدَّيْنِ حکیم را و وصیت کنان * زمین پاکیزه * بیرون می آرد گیاه خوب را و چو بیک		
حَبَّتْ لِي حَبُّ لَحْمٍ * أَرَأَيْتَ مِنْ التَّسِيمِ وَمِنْ الْهَوَاءِ * أَرَأَيْتَ بلیدست بیرون نمی آید گوشت * نرم و تنگ تر از باد نرم و از هوا * تنگ تر		
مِنْ دِينِ الْقَرَامِطَةِ * أَرَأَيْتَ مِنْ التَّسِيمِ أَرَأَيْتَ مَرَّةً أَرَأَيْتَ مَرَّةً * از دین قرامطه * نرم تر از صاحب نژاد بنما آرا از پیغمبر نایم تر از آرا نماند		
أَرَأَيْتَ مِنَ النِّقَارِ * أَرَأَيْتَ مِنَ التَّقَاةِ * أَرَأَيْتَ السَّهْوَ وَرَنِي الْقَمَا * سیراب ترا ز شربخ * سیراب ترا ز خوگ * میثاقم او را شهما و میثاقی مرا امانتاب *		
أَرَأَيْتَ مِنْ هَذَا * أَرَأَيْتَ مِنْ سَحَابٍ * أَلَمْ تَرَ لَكُلِّهِ زَوْجٌ هُوَ وَزَوْجٌ * راستی ترا اندگریم * زانی ترا ز شیر * شوهران همه اند شوهر روشن چشم دشوهر		
خوبی	۱۵	اشغال

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible][illegible]



عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَدَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرِو بْنِ زَيْدٍ عَنْ  
يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَجَاءٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَدَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرِو بْنِ زَيْدٍ عَنْ

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مؤلفين

سید احمد رضا خان صاحب

خرمیدہ

JA

شمالی

[illegible]

از هر چه در دستم است به شما بخشیدم و از هر چه در دستم است به شما بخشیدم و از هر چه در دستم است به شما بخشیدم

نَدَنِي مِنْ حُلَفَاءِ اسْمَاعِيلَ إِلَى الْقُلُوبِ مِنَ النَّارِ إِلَى الْيَدِ اسْمَاعِيلَ اسْمَاعِيلَ  
كَزْدِكِ كَرْدُ شَدَا كِيَا + شَتَابِي زَبِي دِلْمَا از آتش بوی چوب \* دزد دزد تر

از موش که در دوزخ است از شیطان در دوزخ است از علف که در دوزخ است از علف که در دوزخ است

[illegible]

رفاقت اینها سقاچه با سمع حججه ولا ارى تخلفا لسمع من سيمع  
 رفقت الحقيقه البسيار كنهه شمس اناز استيارا دني منير آردوا شنواتر از بچراگر

اسهل من جلدان استقام من اعراب استقام من منضم استقام  
نرم تر از جلدان + برفال تر از زغال + برفال تر از منضم + برفال تر از

من قاتلني اشد من حوله اشد من حوبس اسافر من البس

بِفَالِ تَزَادَاسْ + بِفَالِ تَزَادَ شَفَاءُ + بِرُذَاتِ خُودِ نَاشِدْ + شَرْجْ

شجره در اگر نتوانست بخواند به خود می‌گوید که مرد و در آخر می‌گوید که این عالم را به خود می‌گوید که

کتابخانه	۱۶	اسم
----------	----	-----

لِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَأَشَدُّ غَالِيًا فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

برای ذات خود و برای سایرین مشغول شدن با نچ فوت شد ضائع کردن وقتهاست \*

أشد الغصص فوث الغصص أشد العقوبات عقوبة الفراق

سخت ترین غصه : درگذشتن رفیق است + سخت ترین عذابها : عذاب جدائی است

أَشَدَّ عَصِيَّةً مِنْكَ وَأَنْتَ الْبَسَلُاطِينُ مِنْ خَافَةِ الْبَرِّ وَ

سخت تر از روی محاسن از کوه بدترین یا دشمنان که هست که میسر او را می گنجد و

كُنَّا نَسْتَعِينُهُ فِي شَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

لَحْيَيْنِ اسْفَرَكَ يَدَيْهِ يَمَّحُجَّ بَلْ يَخْرِقَ الْحَنَافِيَّةَ يَأْخُذْ بِأُلْحَادٍ

دوست ستمگر و کینه دار پس خود را در راه حرکت و کار پس بر سر راه خود میبرد و

اسْمُهُ مِنْ قَفَانِكَ اسْتَهْمِي مِنْ قِبَلَةِ الْعِدَارِ الْاَسْيَاءُ سَبْعِينَ

سور از کتابت ۱۰ خوان برادر بوبه رحمان ۴ چرخا هوبیدی می شوند

بأضدادهم أصبر أميرا وأمسى أسيرا أصبر من ذي ضابط

بجند پای غرد + صبح کرد در حالیکه است و شام کرد در حالیکه بود و صبا برتر از صبا بود

أَصْبِرْ مِنَ الْإِنْفِ عَلَى النَّارِ أَصْحَابُ السَّلَاطَانِ بِالْحَمْدِ أَصْدُ

صابرتر از دیکها به آتش + مصاحبه با پادشاه را به خوف + رست

الْقَالَ مَا نَطَقْتُ بِهِ صَوْتُهُ الْكَلَامُ أَصْرَحُ مِنْ عَيْنِ الْحَبَاءِ بِصَدْرِهِ

سخن آنکه گویا شود بوی صورت حال + نافذتر از چشم آفتاب است و نافذ

مِنْ الْغُرَابِ الْجَرْدِ ۚ أَصْعَبُ الْأَشْيَاءِ الْمُسْتَعَارَ بِالْأَقْدَامِ ۚ أَصْغَرُ

از ماده استخوانی و شش اترین چیز را رنگارنگیست بقدر ما + خودترین

گنجینہ	۷	مثال عرسہ
--------	---	-----------

عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من أحب أن يبغضه الله فليكن من هؤلاء

۱۲ صراج ای

وہاں سے لوگوں کو بلایا اور ان سے کہا کہ میں نے تم کو یہاں لایا ہے تاکہ تم کو بتا سکوں کہ تم کو کیا کرنا چاہیے۔

[illegible]

2/15/77

مع الخطاء

خزیه ۴۰ انشالی

الْقَوْمِ شَقَرَهُمْ أَصْفَى مِنْ عَيْنِ الدِّيَاكِ + أَصْفَى مِنْ عَيْنِ الطَّبِيِّ  
گروه خدام ایشان را صاف تر از چشم خرمسار و صاف تر از چشم  
اصْفَى لَوْ جَنَّتَيْنِ كَالْمَنَانِي + اصْفَى لَمْ يَعْرِفْ وَلَوْ لِي خَلْبِ +  
زردتر بر درخساره مانند منافی + کهن گویی اگر چه سبکی باشد  
اصْبَعْ مِنَ الْحِلِّ + الْأَصِيلُ لَا يَنْخَطِي أَصْبَطُ مِنْ عَائِشَةَ  
صانع تر از گس شه + اصیل خطائی کند + نگار برانده تر از عایشه رحم +  
اضْرِبِ الْبَرِّيَّ حَتَّى يَعْرِفَ السَّقِيمَ + اصْغَعْ مِنْ كَلْبٍ + اصْغَعْ عَنِّي  
زدن بی گناه را تا آفرانند گشتار + خوارتر از گس + خوار کرد مرا  
الْحَيُّ الْأَضْطَرُّ اِدْنِ دَهَبِ الْأَخْبَارِ + أَضِلُّ مِنْ سِنَانٍ + أَضِلُّ  
تب + بیقراری می برد اختیار را + گمراه تر از سرنیزه + گمراه تر  
مَنْ قَارِطٌ عَذْرَا + أَضِلُّ مِنْ مَوَدَّةٍ + أَضْمَارُ الْقَضْبِ عَلَى مَنْ قَدْ  
از چینه بر گس تم قبیل غمگانه تر از دختر زده گمراه + نهان داشتن خشم بر کسی که البته  
مَكَّنْ مَهْلِكٌ + أَضْبِعُ مِنْ غَيْدٍ بَغِيرِ فِضْلٍ + أَضْبِعُ مِنْ يَدَايَ فِي حَرِّمٍ +  
قدرت بیابان کننده است + ضلعت تر از نیام بدون شمشیر + ضلعت تر از دست در زهدان  
أَضْبِعُ مِنْ سِمِّ الْجَبَايِطِ + اِطَاكَ الْكَلَامَ مُفْضٍ إِلَى الْمَلَالِ وَ  
مناب تر از سوراخ سوزن + دراز کردن سخن رساننده آسوی اندوه و  
الْأَبْرَارِ + اِطَّقْ كَرَمِي إِنَّ النِّعَامَةَ فِي الْقُرْبَى + اُطْلُبْ مِنْ حَبِثِ  
انقطع + خاموش باش ای کران البته شرمخ در دیه با محبت + میجویم از جانی که  
يُطْلَبُونَ وَلَكِنْ + اُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ جَسَانِ الْوَجْهِ + اُطْلِعْ مَنْ أَشْعَبَ  
میجوید در آن نیست طلوع حاصل + بجوید نیکی از دیک خبر دیوان + طالع تر از شعب  
گنجینه ۴۱ انشالی

گنجینه	۴	امثال عربیه
--------	---	-------------



[illegible]





[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱









۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

خزینہ ۲۸ امثال الف

اَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنِ الْأَحْبَابِ \* إِنَّ الْمَعَادَ يَرْتَدُّ كَسُوفٍ بِاللَّيْلِ فَيُخْرِجُكَ  
اگر خواهی شود سوی طعن کردن دوستان + تحقیق عزیزان را که در شب بر تو  
المعَادَ رَدُّهُ نَذْرٌ هَبْ الْحَفِظَةَ \* إِنَّ الْيَوْمَ يَكُونُ مِثْلَ الْيَوْمِ \*  
تو را می برد + محبت + تحقیق محبت کنندگان را که مثل این روز است  
النَّفْسُ كَمَا رَأَى بِالْشَّوْعِ \* إِنَّ الْهَدَايَا عِلْمٌ عَدَارٌ هُدًى بِهَا إِنْ بَاقِ  
نفس را که دیدی با شوق + هدایا علم است + هدایت + تحقیق هدایت  
بَعِيرٌ يَنْزِلُ \* أَنْ يَحْضُرَ \* أَنْتَ شَوْلُهُ النَّاحِيَةُ هَانَتْ  
بدون تو + تحقیق یعنی گمان گماشت + تو شوقی نصیب کنده + تو  
الشَّعَارِدُونَ الدِّانَارُ \* أَنْتَ تَنْقُ وَلَا أَمِيقُ فَكَيْفَ تَنْفِقُ \* أَنْتَ  
شمارستی + تو را + تو شایسته بی بدون گریان ایس چنانچه من شایسته + تو  
كَصَاحِبَةِ الْعَامَةِ \* أَنْتَ مِنْ جِيفَةٍ أَنْتَفَخَتْ \* أَنْتَ طَارُ الْفَرَجِ  
مانندن مالک شتر مرغ هستی + بدو تر از مردار + که پیش بریزد + انتظار کنی که شایسته  
عِبَادَةٍ \* الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْوَيْلِ \* أَجِدْ مَنْ رَأَى حَصَاكَ أَجْعَلْ حَرْجُ  
عبادت + انتظار سخت است از مرگ + در آنچه یکدیگر دیدن + وفا کرد و مرگ  
مَا وَعَدَ \* أَجِبْ مَنْ أَمَرَ الْبَيْنَ \* أَجِبْ مَنْ بَنَى الْخَرْشِبَ \* أَجِبْ  
آنچه وعده کرد + بزرگتر از ام بین + بزرگتر از دختر مخوشب + بزرگتر  
مِنْ حَبِيبَةٍ \* أَنْ جَرَّ الْعَوْدَ فَرْدَهُ وَقَالَ \* خَلَّتْ عُنْدَ \* أَنْتَ  
از ام عود + اگر آواز کند عود پس بیاورد کن اگرانی + کشاید گردان + آن  
مِنْ الْكِسْعِيِّ \* أَنْ دُونَ الظِّلِّ خَرَطَ قَادٍ \* أَنْ دَوَاءَ الشَّقِ أَنْ يَحْضُرَ  
از کسعه + تحقیق نزدیک تاریکی + آمدن درخت خادار + تحقیق دوا می کنی که بر روی درخت

گنجینه ۲۹ امثال عربیه

[illegible]



*[Illegible handwritten signature]*







۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

پیشتر پیرا اول دفعہ بروزن شداد  
دفعہ دوم دفعہ پیرا دوم  
مرح

۱۲

آنکه از انانی نسب نبوت عاقلش دور یابد و هیچ گوی چو فاعلش بده آن بکشته اندم  
 آن شیء قدریکه گویند اهل خلوت است بده آن فایز شکست آن بانی نماز و آنکه  
 شیه از آنکه در بزمی است احتیاج است احتیاج است آنکه در علم است فکیده خیر هم  
 اوست بده آن که یکبار دریم مقبوع بده آن صبر که یکبار دریم اویس بده آن درق  
 آهنگم گشت اینهم گشت بده آن دریل شیدان از ده چش است بده آن از سگان که کند ز ر  
 گداز بده آن از گداز روفی باز که دریم بده آن از گداز و دیر سید بده آن در بجز دارد و آهسته گو  
 که دیوار هم گوش دارد و آهسته بده آن را بجلو او بده آن سر و میکوبد بده آن داری مجلس  
 کوران این بر سر آید بستان خانه گوید بران شود و ابر را با بکست بکشد بده آن بر  
 آب زندگی بار و هرگز از شایع بید بخوری بده آن بده آن بوسه آسمان بده آن بده آن  
 گفت و دیوانه باور کرد و اعیس رفت و خاست بکشد بده آن بده آن  
 نان چو نان بخورد و با اصل بکشد که آید بی جواب کند احمق ریش ریش کند و عاقل  
 محاسن احمک را طر زیاده بر شنانی بد اختیار بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 آشنائی است بده آن از زان بعلت گران بکشت بده آن از انجبارنده و از نجانمانده و از آس  
 که برون رفت تر با سیر و نیم سیر بده آن از آسمان هر چه آمد زمین بده آن از آس  
 اگر نم نشد از دوش مرموم بده آن از آس بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 از بینه خالی چو زنده بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 منت دو کس بتوان کشید بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 از پانچیده شما بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 سبب اوجمل را بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن  
 از حلو اشیرین بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن بده آن

خزینة

خزینة  
 که در کتاب بده آن بده آن بده آن  
 که در کتاب بده آن بده آن بده آن



طراز قافیات

نصف جهان اصل بدان خطا نکند اطللس بر چند کشته شود پائانی شود  
 افرونی نور ماه برای سپری شدن است اگر خط الرجال اقتضای سانس کم گیری  
 یکی افغان دوم کمبوسوم بدوات کشمیری پنجم گیار ابل است کارسل است و دیگر سانی تو با  
 می توان خورد اگر به آتش شوی خود را بسوزی یا اگر موچه بر سر سلجان رو و عیش گیرند  
 اگر در دل خوتا باشد دیده تیر او و اگر موی نظر ساز دهبائی بی بهار گردد اگر صد سال  
 در شکلی کنی و غنچه جهان و غنچه جهان و غنچه گرسن بهار شوم می میرم  
 قار و روپاک است اطلبیب چه پاک است اگر این بار جان بر من ز غمت و دیگر م شقی بود  
 بنو و اگر باور کنم عقلم نباشد اگر خرنی بود قاضی نمی شد اگر ان گندی نیست زبان هر  
 راجه شد اگر شکست خال کردی سامان شیر کن اگر سوی خورشید تیر بینی چشم تر از زبان دارد  
 به خورشید را اگر فی الشکل در نشان زن نانی به به حال در جیدن آخر توانی بگو ماندشی ماند  
 شبی دیگر نمی ماند اگر بپوش است همین قدر است در اللع یک یک تو سرور را در ای  
 در پیش است در امر و داری بخور غم و زانو را به بهتر از خوردن و اگر خطا را بر تر از مرگ است  
 آنچه در پشت بنیر جان در آینه و آنچه مادر کار داریم اکثری و کار نیست و آنچه در طبع توانا  
 است تو فهمیده که خطا است آنچه باکر ویم با خود هیچ نایان کرد و آنچه در بعد اوست  
 اگر در سر خلیفه و آنچه در دل است بر زبان می آید آنچه عوض دارد و گله ندارد و آنچه دیدی از دست  
 رفت و آنچه آدمی کند بر زمین و آنچه کنی بخود کنی و اگر به نیک و بد کنی و آنچه نصیب است  
 به هم میرسد گرفتاری به هم میرسد اندرین باغ چو طایوس بکار است کس به اندکی جمال به  
 بسیاری مال به انصاف شود است که بالای طاعت است و گشت کاسب طبع  
 در دینیت و دینیت بی زکری که گدائی گشت عمل به او میرسد و گشت بجا  
 خلق است و گشت اگر در گوش کنی به نرسد و اگر ز انور می گیر درنگ

نوع

تخریب	۳۷	امثال	۱۴۸
<p>او داند و کار او داند و اوقات کن مضاعف و نهانشین و اوقات شریفین که چون  میگذرد و بهر حال بهامشک بهاد اول خویش بعد در پیش به اول طعام بعد و کلام به  اول سیم اند غلط به اول هم نقد مطنجی را به اول پیش بعد از آن گوئی نمک است به اول  اندیش و نمکی گفتار به پای پیش آمد است پس دیوار به اول تا آخر نسبتی دارد به اول شب  میگشت مجلس حراغ خویش را به اول یک لاف محبت زنده نم به اول پایله در دایاس  حد خود شناس به ای باد صبا اینهمه آورد و دست به ای بسا آرزو که خاک شده به ای تو  مجموعه خوبی ز که هست گویم به ای خاک بر آن سر که دروغ و فانیست به ای دینو بیگویم  دیوار تو هم شنو به ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی به ای ز فرصت بخیر در هر چه باشی و در با  ای ز بر دست زیر دست آزار به گرم تا کی بماند این بازار به ای گل بجز خرم تو بوس  کسی جزاری به ای لعلی را چه زوال به اینده از پی آنست که ز رخسار به اینده اندر عاشقی بالاس  غمهای دیگر به اینهمه آثار نیست به این به کسی گو که ترا نشاسد به این گل دیگر شگفت به  این کار از تو آید و مردان چنین کنند به اینک من و تو به اینچه افی میکن به اینک بس بر  بر خویش به سلامت به این که شگفت امر و ز فردا بشکند به این دست را بسا و بان دست  این تمام و این زمین به این گوئی این میدان به این چاه و این سیمان به اینجا اموش به اینجا  را دیر رود به اینجا مقام در دین جبرئیل نیست به اینجا حسب نگنجد و اینجا نسب بشد به  این کار و دولت است کنون تا که رسید به این خانه تمام آفتاب است به این دعا از من  و از جمله جهان آمین باد و این غل و دستان کمی بینی به گماندگر و شیرینی به این بستان  یارب یا نجواب به این گشتی غرق شوم به اینم به ای وقت تو خوش که وقت ناخوش که تو</p>			
تخریب سوم در امثال هندی			
تخریب	۳۸	امثال	۱۴۹



آپڑوسن لڑیں ہڈا پڑوسن چھٹی ہو ہڈا آپ کاج مہا کاج ہڈا آپھی میان گنتی اور باہر کھری  
 درویش ہڈا آپھی ناک چوٹی کرتا رہیں ہڈا آئی کا نام سبھا اور جاتی کا نام نکلتا ہڈا آئی پہلی کہ  
 جاتی ہڈا آئی کچراغ گھر رکھوں تو چوہا کھائی باہر رکھوں تو کو آئی جاتی ہڈا آئی کی ساتھ  
 کہیں گئے نہ پس جاتی ہڈا نانہرا اور بوجا شکا ہڈا لوگا ٹٹہ کیت ہڈا جھوٹی کل دوسرا  
 دن ہڈا آج ہی سوکل نہیں ہڈا آج تک پڑی ہتھک گنتی ہیں ہڈا آج کل تو تمہاری ہے  
 ناؤں کمان چھٹی ہی ہڈا آج برس کر پھر نہ برسوں ہڈا آدمی آدمی آتے کوئی سیرا کوئی کٹا  
 آدمی کا شیطان آدمی ہڈا آدمی سا کھیر دکوئی نہیں ہڈا آدمی فی آخر کچا دودھ پیاتے  
 آدمی تیرا آدمی شیر ہڈا دبا اب گھر آدمی گھڑا آدمی گھڑا آدمی گھڑا آدمی گھڑا آدمی گھڑا  
 آدمی قاضی قذوہ آدمی بابا آدمی بن گئی تو ہو کوئی موسیٰ ہڈا آدمی کا تھوہ آدمی  
 کو چوڑا سا کیہ نہیں دو گھڑا آدمی رات کو جہانی آدمی شام سی منہ پھیلا دی ہڈا آدمی  
 نہیں ہڈا آرا دو کا سونٹا ہڈا آسامری زرا سا جی ہڈا آستین کا سانپ ہڈا آسمان میں گلی  
 لگاتی ہی ہڈا آسمان سی گر اکھوڑیں اٹکا ہڈا آفتاب پر ہو کو اپنی ہی منہ پر پڑی ہڈا آگ  
 گنتی جو پڑا تو کھلی سولہ ہڈا آگ کا جلا آگ ہی سی اچھا ہو ہڈا آگ کھائی سونا گھاری سیکے  
 آگ لگائی پانی کو دھری ہڈا آگ لگائی تماشادیکھی ہڈا آگ لگی منڈی بھر پڑی براتی ہڈا  
 آگ کستی منہ نہیں جلتا ہڈا آگ دیر بھی چوڑا ہڈا آگ ناتھ نہ بھی بگاڑا آگ روک تھمے  
 ٹھونک ہڈا آم کے گٹھلی کی دام ہڈا آم بوہو آم کھاؤ املی بوہو املی کھاؤ ہڈا آم کھانی  
 سی کام کیہ گرگن فی سی ہڈا آم جلی بیٹا ہو سی زینا سی ہڈا آن بنی سر آنی اب چوڑا راؤ  
 آس ہڈا آسواک نہیں کھیچو ٹوک ٹوک ہڈا آنکھ لگی ناک سوجی کیا خاک ہو آنکھ کا پانی دل  
 گیاسی ہڈا آنکھ ہوٹی پیر گئی ہڈا آنکھ ہوٹی کی تو کیا ہو نسی کہیں گی ہڈا آنکھ اچھل بہاڑا  
 آنکھ کا اندھا اور گانٹھ کا پورا ہڈا آنکھ بجائی اور وہی پرانی ہڈا آنکھ نہیں گھر کر تابی ہڈا آنکھ کا

تذریلہ	۳۵	اشغال	
گنجینہ ۳	۳۴	اشغال	نہایتی
<p> کا بل چڑا بھی ہو انگوٹھیں چربی چھائی ہی ہو انگوٹھوں کی انہی نام شمع روشن ہو انگوٹھوں کے  انہی نام میں سکنہ ہو انگوٹھوں کی ناخون لوڈا لوڈا انگوٹھوں دیکھا بہت پڑا کہ میں کانوں سنا  انگوٹھوں میں خاک ڈال آئی ہو انگوٹھوں میں چوہن چار دل میں آئی پیا سیر ہو انگوٹھوں میں آٹ میں  میں چڑھی کہوٹ ہو اوپر گھر کا ہی لی جاؤ دو آہ مردان نہ اوہی زبان ہو آئی کی شاد  نہ گئی کا غم ہو آئی گاگنا تو پائی گاگنا ہو آئی میر ہنگامی سیر ہو آئی ہی جان کی ساتھ جاسکے  جنازی کی ساتھ ہو آئی تو روزی نہیں تو روزہ ہو آئی تو رمانی نہیں فقط چار پائی ہو آئی پر جو  نہیں ہو آئی نہ گئی کوئی لاگی گا بہن ہوئی ہو آئیندہ آئی روزی گئی بندہ گئی روزی ہو آئی  تو نوش نہیں تو فراموش اب سے میرا مردہ تیری زندگی پر بہاری ہی ہو آئی بچتا ہو  بہت کیا جب چڑیاں چک گئیں کہیت ہو آئی تو تہ کی نیچی ہاتھ دبا ہی ہو اب ہی آئے  گھر ہی آئی ہو ابھی ہونٹوں کا دودھ نہیں جو کہا ہو ابھی کچی گھر ہی پانی کی بہر نی ہن  اپنا دام ہو یا تو پر کنسی والی کو کیا دوس ہو اپنا گھر بگ بہر اپنا گھر ہو کوک کاڑ ہو اپنا گھر  دوسری سو بھائی ہو اپنا لال گنہ آئی کی دزد ناگنی ہیک ہو اپنا لینا کیا پر یاد کیا ہو  اپنا دی اور لڑائی مول لی ہو اپنا کال مجھی ڈالنی دی ہو اپنا انگوٹھیں نہیں گیا ہو اپنا  کوئی نہیں ہو اپنا سفیر ابکا ناسو ڈھینکڑا ہو اپنی من مجھی دی تو بھلائی یہ ہو اپنی بڑی  راہ میں ہو اپنی نیچی کو ایسا مارون کہ پڑوس کی چھائی تھی ہو اپنی اپنی قلع کی کچھ  خیر سنا تی ہن ہو اپنی پاؤں میں آپ ہی کھماڑی مارنی ہو اپنی اپنی قمر کو دبا ہی  اپنی ہی ہنسی دھنسا بائی ہو اپنی ران کو ملی اور اپنی لاجون مری ہو اپنی اپنی کہا شن  سب سے ست ہن ہو اپنی چپاچہ کو کوئی گھٹا نہیں کہتا ہو اپنی پھڑکی دھت کو سون  معلوم ہو تی ہن ہو اپنی بریر کو گولم گولم لاہری بریر کو ہو کم ہاکا ہو انگوٹھ کہیت ہو ہن بان  نکشتہ ہو ابیک نوان ہو آتا جھوٹ بولو تھنا آئی میں نون ہو آتا کچا کہ باسی ہو کھا </p>			

اتنی ہی عقل آجین ہوئی ہی اناوی کی کارگرید اجارا او جارا اباجرن کو احرن  
 ہی ٹوسلی نہیں سرچوٹی کیلی اچھا کیا خدائی بڑا کیا بندنی ہی اچھی میں پر خدا  
 کام نہ ڈالی بد اچھی گھر سنا نہ دیا احسان لہجی جان کا نہ احسان لہجی شاہجان کا  
 احمد کی بگڑی محمود کی سر بد او سر قبلہ قطب او بد خیر خیر کو بد اچھی کی بڑی سر کو  
 او سکی ہندسی نہ کہا دئی ارٹ مانی دن کی سختی کی ہی یاد شاہی کر لی ہی بد اچھی  
 بیٹھی پاس کا نہ اوی اس بد استا حجام نالی ایک میں ایک میرا ہائی بد اس بد اچھی  
 جو بد اچھی اس کی کو بد اچھی اس سی تو کٹکی کی ہی نہ کہ کٹکی میں سی اچھا خدا کا نام  
 اسکو بد اچھی موت نہیں بد اسکی گردن بون ہار لی جہان بانی نہ ملی بد اچھی دو  
 لقمان کی بیان ہی نہیں ہی بد اس کہ کھانا آدھی نرالا ہی بد اچھی جیسا او کھانی  
 اتنی لسی ہی آتی ہیں کی عمر اور نام بیان مہر مہر اٹھلکھ اچھی سی جڑا اٹھلکھ پانی  
 پیچھے کیچہ بد اگھن چو لہی آدھن بد اٹھلکھ بلالون صحتک سر کالون بد اٹھلکھ  
 الف اللہ بد اٹھلکھ کی ناؤن خٹک نہیں جانتی بد اٹھلکھ اللہ دلاوی بندہ دئی  
 پاوی بد اٹھلکھ میں بد اٹھلکھ تیری دیدی کی صفائی بد اٹھلکھ اللہ کردہ اللہ سی خیر  
 اللہ کا نام لو بد اٹھلکھ تو کیا غم ہی بد اٹھلکھ چوری نہیں تو بند کیا کیا ڈر امانی آبادانی  
 انارٹیکھا سونا بارہ بانی بد ان بچارون فی بینک کمان پائی بد ان بچی ڈوٹو لے  
 کہتی ہو سرچوٹن کی بد ان ٹکون میں تیل نہیں بد ان ٹکون روپ او بکچی میں جب  
 انٹریان فل نو اٹھلکھ رہی ہیں بد انٹ ہمل کا بہلاہ آن دیکھا چو رسالی برابر بد انٹ  
 کا پھل کہنی ہی کا ہی بد اندھا کیا چاہی دو گھن میں بد اندھا بانی ایمان بد اندھا چو پوٹ گوی  
 اندھا بانی ہی پر پراہن ہی کو دی بد اندھا اٹھلکھ پائی ہی پشائی بد اندھا نیوٹی و جنین آئین  
 اندھا لٹوٹی مسیت بد اندھا چو ہاتھوٹی وہان بد اندھا کیا جانی لالی کی بہار بد اندھا

نام نہین سکندہ ہاندہی کی ہاتھہ ٹیرگی ہاندہی پھلی گچی جوی ہاندہی کی جودہ کا اندر رکوالی  
 اندہی کی داوند فریاد اندہی ہاتھہ کی آگی روی دو نو دیدی کہوئی ہاندہی مان  
 پو تو کھانج منہ دیکھی ہاندہیوں کی گاؤن مارا اور یونی لنگر وہ اندہیوں کا ناروت  
 اندہی ہند منہ ہر گامی ہاندہی کی کہ چور ہاندہی سوی کوئی سچی سوی کوئی اندہی کھانج  
 آن نہا یا گو کہما یا ہر ان ٹیشن کا یہی بسکیکہ وہ یہی دیکھا یہی دیکھہ آن ملی کی کسل  
 انکھی گاؤن اونٹ آیا ہر ان کی تلی ہزار ہر ہر اور چپا یا ہنجا ہند پانن کا ہنجا اور ناو  
 سوباد لاہ اور اسخنہ مرک ناؤن ہر اور گامائی ہر امانی ہر اور ہا چو امانہ اور ہر کھلی ہر  
 پھوڑتی ہر اوچی پونجی خنشی کہما ہی ہر اوچی ہی پست نہری ہر اوچی کی پست بانو کی پست ہر  
 اوچی کی پیل گری ہر اوچی کی گھرائی تہڑی پانی پی ہوئی پڑی ہر اور ہن ہر اور  
 بلٹی عین سناپ دیکھاوی ہر اور ہکا عین نہا دھوکا دین ہر اور ہر جوی ہی ہر اور ہر ان  
 ہر اور گچی سیری پسینہ ہر اور رنگ لا گھنری ہر اور سی اور سی طاقی طاقی ہر اور تی چہ پیا گو  
 ہر ہر پانی ہن ہر اور ہن سیری ساون کیا ہر اور ہی چا و ہوئی ہر اور ہر اور ہر چو کی ڈوئی گاہ  
 آل پتال ہر اور سی گرہ کیا جاتا ہی ہر اور سی چڑین تو پتال کو ہنچ گئی ہن ہر اور سی گاہ عین ہر  
 گلی ہن ہر اور گلی کا کہما ہی سچی کا نہ کہما ہی ہر اور کہما ہی ہر اور تو دھوکا نہی کیا ہر اور کہما ہی ہر  
 گیا ہنہر امانی باب ہر اور اولٹی چو کو تو ملی ہاندہی ہر اور تی کا پانی بلینڈی ہنہن جاتا ہر  
 اونٹ کی منہ ہن نہر ہر اور اونٹ سی اونٹ تیری کونسی گل سینہ ہی ہر اور اونٹ چری  
 ہونٹ مانگی ہر اور اونٹ چری گنا گناٹی ہر اور اونٹ جب ہر اور ٹلی آئی تہی معلوم نہی ہر اور اونٹ  
 گئی ہن جی مان جی لی گئی ہر اور اونٹ کی چوری اور ہر چکی چکی ہر اور اونٹ ڈو ہن ہر اور ہن ہر اور  
 مانگن ہر اور اونٹ ہن جمان گھوڑا کی محی ہر اور ہن ہن ہر اور اونٹ ساقدار ہا یا ہی شعور ہر  
 نہین ہر اور اونٹ ہر اور ہا یا ہی لاتی ہن ہر اور اونٹ ملی ہی کو ہر اور گاہی ہر اور اونٹ کا پادہ زمین کا

آسمان کا ہر اوست فی پادانہ پاداپا تو ہوس ہر اوست داغ موتی تھی گڑبھی داغ ہونی کو  
 آئی ہر اونچی دکان اوپر سیکانچون ہر اونگی بکرتی پہنچا کر لیا ہر اونگتی کو ہیلستی کا بہانا ہر  
 اسپر کے دھینڈی ہنڈیا سرخو ہر اسپر دیکھا گڈریا مستانہ اسپر کے گھر تیر بار ہر ہر  
 کہ بہتر ہر اسی تیر کا ناخچی اسی تیری قدرت کی کھیل چھوڑ کر کہ میں چنبلی کا تیل ہر اری  
 غیر فی فصل پڑی ہر اسپر سے ہینڈیا نیندین دلدرسی بگاڑ دیا اسی اسی چڑی براتی جاتین نو نو  
 پڑی بہاتین کھائین ہر اسی برتین حرفت بھیجی میں ہر اسی سیخ ماری کہ پارہ کل گئی ہر اسی  
 جیسی دی کی گئی مہالی ہر ایک پتہ دو کالج ہر ایک توسیان تھی ہی تھی دوجی کھائی بہا  
 ایک نوکر یا دوسری نیم چڑیا ہر ایک توکانی ٹپی جائی ہر دوسری جان پوچھن مارن کھائی  
 ایک پرتی تھی ہی گھر دوسری آئی ڈولی چڑہ ہر ایک تو مو آ ان بہا تہا دوسری سہی بھائی  
 ایک پڑی لوٹ فی میں دوسری چوکنی ناگتی میں ہر ایک چنچی کی فی ڈال ہر ایک کی دار و در  
 ایک دھکا دھکا ہر دھکا دھکا تیسری دن ہلائی جان ہر ایک غریب کو مارا تہا نو تن چڑی  
 نکلتی ہر ایک کو سائی ایک کو بھائی ہر ایک جوئی کی سولہ روٹی بہکت کھائین بھگتائین  
 کھوٹی ہر ایک کاٹنہ شکر سی بھرا جاتا ہی سو کاٹنہ خاک سی بھی نہیں بھرا جاتا ہر ایک منے  
 ایک دو کدہ ہر ایک خطا و خطا تیسری خطا ہر ایک توشیر دوسری بکتر پھنی ہر ایک نہر  
 ستر لالائی ہی ہر ایک دھندلہ ہر ایک گھنٹی ہر ایک مہر ہر ایک تندرستی ہر افرعت ہر ایک  
 ایک شکل کی ہر ہزار ہر آسان کھی میں ہر ایک نور آدمی ہر ایک نور کٹر ہر ایک دم میں ہر ہزار دھم ہے  
 ایک جوڑو تو ساری گنتی کو بس ہی ہر ایک تو سہ نو تن پنج نامہ میں ہر ایک نہچا مور سی ملی  
 کون ہوتی ہو ملی ملی ہر ایک چھلی گندی ساری جل کو گندہ کرتی ہی ہر ایک گھر کی حیاتی ساری  
 دن کا دہر ہر ایک ہاتھ تالی نہیں باجی ایک قوی کی روٹی کیا چوٹی کیا موتی ہر ایک  
 سو رانچا بہا نہیں پوڑتا ہر ایک حمام میں بھی شگی ہر ایک ہاتھ لینا ایک ہاتھ دینا ہر ایک





در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است  
 در آن بیست و یکمین باب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است

خزینة	۴۴	امثال با
معدن	الْبِرُّ كَأَهْدَ الْبَلَدِ الْوَلَدُ سَلَفٌ بَرٌّ غَدًا إِعْزَازُ	معدن
معدن	عِنْدِي مِنْ ظَمَاءِ الْبَرِّ أَيْمُ الْبَلْبَاتِ بَرٌّ مَنْ لَا يَعْرِفُكَ بَرٌّ	معدن
معدن	لَوْ كَانَ لَهُ مَطَرٌ بَرَكَةُ الْعَمْرِ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ بَرٌّ لَا يَبْطُلُهُ بَرٌّ	معدن
معدن	بَرٌّ قَائِمَةٌ مِنْ قَوْبِ الْبَسْتَانِ كَلَّ كَرَسَلُ بَسْرٍ لَسَفَرٌ بِالْحَقِيقَةِ	معدن
معدن	لَوْ كُنْجُمُ بِالْأَفْئِقَةِ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ عَطِيَّةٌ نَائِيَةٌ بَلَسْتَرُ	معدن
معدن	نَفْسُكَ بِالظَّمْرِ بَعْدَ الصَّبْرِ بِشَيْئِ الْمَالِ الْخَبِيلِ بِحَادِثِ أَوْوَاتٍ	معدن
معدن	بَطْنُ الْمَرْعَدَةِ الْبَطْنَةُ تَأْتِي الْفِطْنَةُ بَعْدَ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ	معدن
معدن	تَوَجَّعْتُ جَارِيٍّ وَلَوْ أَعْرَضَ بَعْدَ كُلِّ خَيْرٍ لَكَيْسَ بَعْدَ خَرَابِ	معدن
معدن	الْبَصَرُ بَعْدَ الْيُؤُوسِ الصَّفَا خَيْرٌ مِنْ قُرْبِ الْيُؤُوسِ بِحَقِّهِ بَعْضُ الشَّيْءِ	معدن
معدن	أَهْوَى مِنْ بَعْضٍ بَعْضُ الْبَقَا أَيْمَنْ مِنْ بَعْضٍ بَعِيدٌ لَوْ كُنْشَانِ يَأْكُلُ	معدن
معدن	بَكْرَتُكَ مِنْ بَعْضٍ بَعْضُ مَكَانِهَا مَبَارَكَةٌ مِنَ الْبَعْضِ بِحَمِيلَةٍ وَرِشَانِ مَيُخَوِّدُ	معدن
الغنية	۴۵	امثال عرسه





با همه بازی بگیم بازی و با هیچ دلاور سپهر مقضائیت و با هر که رحمت آید از چپ  
 و راست آید و باید متاع نیکو از هر دو کان که باشد بدین ریش و ریش بیال و گیر و دار  
 میکنند و بیام بلند دست بر آسمان نتوان رسانید و بیستین مردم افتاد و دست  
 پرست را در کعبه دیو گوید و در کعبه دشنامش مظفر بدیج تا گوید یا کاشی زید و بخت  
 با کسی که یار بود و سگ گز و گز شتر سوار بود و بخت گریاری و دو دزدانت سندان شکنند  
 بخت اگر گیر و دار و پلوده دندان شکنند بخت داری بر و پشت بخواب بخت که گز  
 اسب نازی خر گردد و بخت آفتاب است که هر چه بیاید بزنند و خواه کسان بیست  
 نرسد و بدو در نیم روز می خورد و بدو در بی در مان گرفتار است و بدو جای گریه باران  
 نمی بار و بدو گهر با کسی و فانگ و بدی را بدی مهمل باشد خرابه اگر مردی چنین ای تن  
 برات عاشقان بر شاخ آید و بر آب چوین سوار است و بر این مژده گرجان فشانم  
 رو است و کج این مژده آسایش جان ماست و برای ماسه خری بهر سید و برای دین  
 چو سنگ و چو زرد برای کوری ابلیس سایه گر و بیل نگر و بدو با جی زبید آنکه مخفی کشید  
 بر بی بدل چو گزیند کسی بدل و بر خذر باش که سرمی شکنند و کوشش و بر سولان بلاغ  
 باشد و بس و بر سر فرزند آدم چه آید بگذرد و بر سر لقا متقی علمای دل کسی گزاف نیست و بر سر  
 نهند نام رنگی کافور بد بر تن زده را کافور چه و بدو بزرگ نبشت تخت و در ویش و پنج و غسل  
 و خدا و است و بر رگی بادیست بخشنده گن و بزرگی طفل از ادب است و  
 بزرگی عقل است و بسال و بزرگان خرد و بزرگان نگرند و بزرگش نخواهند اهل خرد و  
 که نام بزرگان بیتی بر و بدو بزرگ را غم جان است و قصاب را غم سید بزرگ خمیر که بهار می  
 از که گزین شده و از که بدو باید که بدو زمرده و شاخ زرین و نیز یا بهای بزرگسر زلف  
 سخن میگوید و بسیار سفر باید یا بخت شود خامی و بشنود و یا بشنود و گفتگوی میکند و بشنود

بیماری ناسی

دال

۱۲

۱۲

چنین

سای زنده با شش

میں  
تاریخ  
۱۲۹۱

نوب ریشہ خوش ہر کس شہر یار است بدشہر خود و روم و شہر یا خود باشند بعد از سر من گز  
نکون شدہ باشد بعد از بی بصر و بعد از پنج حجت است بدشہر خود و دنیا بخش  
بقدر مال باشد گرانی بد بکین مکتب یک منت مند بگفتن آتش و تن ہی  
بلاسی طولید بر سیمون بد بکلا شد و بہار بیا رہ خبر دیہ بوشوم گذارہ بقمان حکت آموز  
چہ حاجت بد بندیز وازی میکند بدلی سوزہ رموز رنگ گیر و دیگر گش باید گرفت تائب  
راضی شو و بد بندگی باید پیہر زادگی منظور نیست بد بندگی کن ترا حکم کار بد بندگی بچار  
بندہ در گاہ تا بختانہ ہما بد بشین کہ گدائی کنم ویش تو آدم بد بگا کہ چہ میگویی نگر کہ کہ میگویی  
بہ و ہمیشہ با ہمیشہ دشمن بدوزید را باد و دگر ی چکار بدوزیدہ بنقل آدم انسان نشو و بدو  
بہ پیغام است نیاید بدو بد بعد از ال ہی باشد بدوی مشک پنهان ہی مانہ بد ہمار باغ  
دل آسودہ را بکار آید بہ بہانہ بچہ مادر بخور و بد بین لغات درہ از کجاست تاد کجا بدینا  
گوشت مردن بد کہ تقاضای زشت قصا مان بد بد یک گل منت صد خاری با کیشہ  
بہر ناش کہ خوانی سر برآر و بد ہر کار یکہ منت بستہ گرد و بدہ اگر جاری بود گلستہ گرد و بد  
بہشت در پای مادران بد بہشت آنجا کہ ازاری نباشد بد کسی را با کسی کاری نباشد بد  
بی مال فرشتہ بدی پر مر و تو در خا بات بد بد چند کند ز زانی بد بیتاب عشق ہر کہ کند  
حق بدست است بد بخش در آب است بد بیدل نیم ہوز بینیم چہ میشود بد بدولت اگر بخند  
آدینہ بسیار و بہا طاق فراق و یا قبلہ کج آید بد بیدف و فی میر قصد بدی زری کہ دمن  
ہر چہ بقارون ز کر و بدی زری بد بیکد است و بد ہد و اندہ نگہ بد بیکد از درہ  
عمر نباید رسید بدی نمی است بدی نان توان بدست و بی آب توان

### کنجیدہ سوم در مثلہای ہند

باب دہماری پوڑی اور بیٹا تیر انداز بد باب نہ وادی مار خادی بد باب کر









پیر گشتی سب بود و این وفائی نبل کبری سل بهو کی بر اگمانی گاندا تسیر کما این مولی کا کما  
 بهو کی بو توهری بری رو که دیکه بهو کی سی کما و اور دو کیا کما چار رو تیا رت بهو کی  
 اگمانا کما می محبی او د بار دی بهو کا بنگالی بهات بهات چکاری بهو ک کو بهو کی کما  
 بهو کا کما بهو ک گئی بهو جن ملی جاکر گئی قبا ی جو بن گئی تریا ملی تیون دیو بهای بهو کی باهن  
 گائین کما فی اب کما این تورام دلی بهو ل گئی دن دیتر اندونی باندیا سیر ادهو ل  
 گئی نارینگ کما فی ای بهات مین بهو ل گئی راگ نیک بهو ل گئی ذکر این تین باتین یا دین  
 نون میل کما فی این بهو کا کما کما کی سانی بهو مین پشی ساه کی دونی بهو سیاحی کی دیکه  
 بهو سیاحی بهو تیرا دلیا مین بندی بهو ل نین بن فی کی بهو سیاحی کی گوری بهو تیرا دلیا  
 بهو ل اور بهو پور بهو ل مرغی بهو مین کما فی مین بجای بهو مین جگا لے کر  
 خرنیت سوم در امثال حرف بای پاری مثل بر بنه

## گنجینه اول در مشاهیر پاری

پاچی اطواف کعبه حاجی نشو و پار بودی تطبک مسال گشتی تطبک مین پ سال دیگر  
 بهانی قلب دین حیدر شوی پ پا می پیش آیت پس یوا پای چارست پای استدر الیا  
 چو مین بود و پای چو مین سخت بی تمکین بود و پای زرنجیر پیش درستان بهو که بایکا کان  
 در بهستان بهو پای چراغ تاریک میا شد پخته پیر و نان خیر مد کش پاوشابی را  
 نشاید و در شایر جوشش مینا پیر اند و روزی پر گنده دل پیر تو نیکان نگرد  
 هر که بنیادش بهت بهو چینی غریب از پر دلی آسیاست پیر دلی چرخ سبب نقشی دیگر  
 پرستار زاده نیاید بجا بهو اگر چه بود زاده شهر یار بهو پس از سی سال انغنی محقق شد بخا فاق  
 که نور نیست با دمنجان با دمنجانست نورانی بهو پیر که بر گنده پیر چکار کن بهو پیر نوح





خزینہ	۵۵	امثال تا
<p>پادشاه کی بیٹی بہر و پشیدہ لاد و پشیدہ چچی پادشاه کو بی بی کہتی ہیں سوچنی ہزار نعمت          کمالی تیرا ہی درمانی شفاعت کن کی کرین کہ کون شہید کو پسی کئی کچھ پایا تیر چپی          شہید کمالی دینا ہی پناہ پینچی ہر اوٹھایا دپس لون تو پشون پیس مونی چا سو پی          آئی کوٹھی کھا گئی پسی پر دہری بوٹیان اندرون تو ہی نہ در داوی پو پو موری اندر کی کرا</p>		
<p>گنجینہ سوم و امثال حرف ہما</p>		
<p>ہما تک تو تا کر بوٹا ہما وریکا کم کل صفہ پناؤ رنکو وارا کیت ہما اپہٹ          واکا بینا جکی پانی لرن ہری گپوری ہین سی پھر پناہ ساری بڑی سو بہا ہمار سی          پانی سہالی پانی پھوئی شہین آبی نہ سہین پھول چری تو پل گئی پھولی بدن بڑ          نہین مانی پناہ پھول کی قدم کرتی ہیں پھوئیون پھوئیون مال ہری نامی          خزینہ چہارم و امثال حرف شما شمل بر شش گنجینہ</p>		
<p>گنجینہ اول و امثال عربیہ</p>		
<p>التَّاجِرُ الْجَانُّ لَا يَرْجُو وَلَا يَخْشَى النَّاجِلُ الْجَانُّ مُحَمَّدٌ وَفَدُ          بازگان بدول سود مند شود و زیکا نشود بازگان بدول محروم ست          التَّاجِرُ يَخْجُجُ مِنْ كَسْبِهِ هَجْمُ الذَّبَابِ عَلَى طَبَقٍ وَلَا يَنْفَعُ مِنْهُ          بازگان بیزن کی آید از کسب او کاٹش کن معنی شرس بر طباق و کم نمی شود اذن          رَأْسُ بَقٍّ تَأْخِيرُ الْإِسَاءِ وَمِنْ الْإِحْسَانِ * التَّأْخِيرُ مِنَ الرَّحْمَنِ          سر پشہ تاخیر بدی کردن از احسانت تاخیر از نہایت          وَالْمُعْجِلُ مِنَ الشَّيْطَانِ * التَّائِسُ لَيْسَ خَيْرَ مِنَ التَّائِكِ          وشتابی کردن از شیطانست سخن ڈوآردن بہترست از تائیکہ</p>		
گنجینہ	۵۶	امثال عربیہ

والله اعلم بالصواب

۱۸۹۵

عبدالمجید بن عبدالمطلب



کتابخانه عمومی  
کلیکات آن فرزند  
دعوتی بن شریع  
مقدمه  
کتابخانه عمومی  
کلیکات آن فرزند  
دعوتی بن شریع  
مقدمه

امثال عرب

تَرَكَ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ عِبَادَةٍ تَرَكَ الذَّنْبَ الْيَسْرَ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ  
گذشتن دنیا سرِدار هر عبادت + گذشتن گناه آسان است از طلب کردن توبه  
تَرَكَ النَّفْسَ حِلَّةَ تَرَكَ الشَّرَّ صِدْقَهُ تَرَكَ الْعَادَةَ عِدَاوَةً تَرَكَهُ  
گذشتن آهوی ساری خود را گذشتن بدی صدوق است + گذشتن عادت دشمنی است + گذشتن او را  
عَلَى مِثَالِ لَيْلَةِ الصَّدْرِ تَرَكَهُ مِثْلَ مَعْرِفِ الصَّغِيرِ تَرَكَهُمْ  
مانند شب بزرگشتن بچگی + گذشتن او را مانند جای کزبان صغیر + گذشتن ایشان را  
فِي جِصٍّ بَيْضٍ تَرَكَتِ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ تَرَكَتِ الْفُتْيَانَ كَالْفُخْلِ وَمَا لَيْدِكَ  
در تنگی رسته + گذشتن عقاید را بدین تنگی + گذشتن جوانان را مانند خشت را در کوزه  
مَا لَدَخْلُ تَرَاوَرًا وَلَا جَارًا وَلَا تَسْأَلُنِي بِرَمْتَيْنِ سَلَجَمًا  
که چیست فعل + طاقات کنید در سایه می کنید + سوال میکنی مرا در دو یک ششم را  
تَسْمَعُ بِالْمُعِيدِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ تَصْرَعُ إِلَى الطَّيِّبِ قَبْلَ أَنْ  
شنیدن و سعید را بهتر است از دیدن او را از ناری کن بعدی طیب پیش از نیکی  
تَمَرُضُ نَظَامًا لَهَا بِحَالِكَ تَطْلُبُ أَنْزِلَ عَيْنٍ نَظَامُ الْمُنَاكِلِ  
بیمار شوی در سرایت کن را می فرومایه را + بجز نشان را بعد شخص + جستن عیبها  
تَسْأَلُ لِمَا لَيْتَ تَعَاثُرًا كَالْأَكَابِ وَتَعَاظَمُوا كَالْأَبَاعِدِ تَعْرِفُ  
پرسیدن عیبها + آموختن شش کنید مانند زنجیران و معاند کنید مانند دور انداختن شمشیر  
أَلَا سَيَاءُ بِأَصْدَادِهِ تَعْرِفُ الْجَمْعُ بِالْجَمْعِ تَعْرِفُ الْفَضْلَ بِالْفَضْلِ  
چه نا بدستد با همی خود + تعریف نام معلوم بنا معلوم + تعریف خوبتر است  
مِنَ التَّوَصُّفِ الْعَظِيمِ عِلْمُهُ الْإِنْفَانِ تَعَاوَلُ عَنِ الْمَكْرُورِ  
از توصیف بزرگ تعظیم نشان نفاق است + عفتت کن از مکروه

محرر الاشغال

محرر الضاد

محرر الطاء

محرر العين

محرر النون

تَرَكَ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ عِبَادَةٍ تَرَكَ الذَّنْبَ الْيَسْرَ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ  
گذشتن دنیا سرِدار هر عبادت + گذشتن گناه آسان است از طلب کردن توبه  
تَرَكَ النَّفْسَ حِلَّةَ تَرَكَ الشَّرَّ صِدْقَهُ تَرَكَ الْعَادَةَ عِدَاوَةً تَرَكَهُ  
گذشتن آهوی ساری خود را گذشتن بدی صدوق است + گذشتن عادت دشمنی است + گذشتن او را  
عَلَى مِثَالِ لَيْلَةِ الصَّدْرِ تَرَكَهُ مِثْلَ مَعْرِفِ الصَّغِيرِ تَرَكَهُمْ  
مانند شب بزرگشتن بچگی + گذشتن او را مانند جای کزبان صغیر + گذشتن ایشان را  
فِي جِصٍّ بَيْضٍ تَرَكَتِ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ تَرَكَتِ الْفُتْيَانَ كَالْفُخْلِ وَمَا لَيْدِكَ  
در تنگی رسته + گذشتن عقاید را بدین تنگی + گذشتن جوانان را مانند خشت را در کوزه  
مَا لَدَخْلُ تَرَاوَرًا وَلَا جَارًا وَلَا تَسْأَلُنِي بِرَمْتَيْنِ سَلَجَمًا  
که چیست فعل + طاقات کنید در سایه می کنید + سوال میکنی مرا در دو یک ششم را  
تَسْمَعُ بِالْمُعِيدِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَرَاهُ تَصْرَعُ إِلَى الطَّيِّبِ قَبْلَ أَنْ  
شنیدن و سعید را بهتر است از دیدن او را از ناری کن بعدی طیب پیش از نیکی  
تَمَرُضُ نَظَامًا لَهَا بِحَالِكَ تَطْلُبُ أَنْزِلَ عَيْنٍ نَظَامُ الْمُنَاكِلِ  
بیمار شوی در سرایت کن را می فرومایه را + بجز نشان را بعد شخص + جستن عیبها  
تَسْأَلُ لِمَا لَيْتَ تَعَاثُرًا كَالْأَكَابِ وَتَعَاظَمُوا كَالْأَبَاعِدِ تَعْرِفُ  
پرسیدن عیبها + آموختن شش کنید مانند زنجیران و معاند کنید مانند دور انداختن شمشیر  
أَلَا سَيَاءُ بِأَصْدَادِهِ تَعْرِفُ الْجَمْعُ بِالْجَمْعِ تَعْرِفُ الْفَضْلَ بِالْفَضْلِ  
چه نا بدستد با همی خود + تعریف نام معلوم بنا معلوم + تعریف خوبتر است  
مِنَ التَّوَصُّفِ الْعَظِيمِ عِلْمُهُ الْإِنْفَانِ تَعَاوَلُ عَنِ الْمَكْرُورِ  
از توصیف بزرگ تعظیم نشان نفاق است + عفتت کن از مکروه

تَوَقَّرْ تَوَقَّرْ كَانَتْكَ وَاسِطِي **تَقَالَ** بِالْخَيْرِ تَنْتَلُهُ تَقَرُّوْا اَيْدِيَكُمْ  
 تَوَقَّرْ كَرِهْتُمْ مَخَافَةَ تَوَقَّرْ كَرِهْتُمْ مَخَافَةَ تَوَقَّرْ كَرِهْتُمْ مَخَافَةَ تَوَقَّرْ كَرِهْتُمْ مَخَافَةَ

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً **التَّكَلُّفُ**  
 تَفَكَّرْ كَمَا عَمِلْتَ مِنْ عِبَادَاتِ شَتِّ سَالٍ تَفَكَّرْ كَمَا

بُطِّلَ التَّدَابُّيرُ التَّقْدِيرُ يَصْحَكُ التَّدَابُّيرُ تَقَرُّبُ لَطَرِيقِي فِي زِيَارَةِ  
 باطل بکنند تدبیر یا را به تقدیر می خندد تدبیر را از نزدیک ج را در ملاقات

الْحَكِيمِ **تَقْلُدُ مَا طَوَّرَ كَمَا تَكْبُرُ** امْرُؤٌ مَكْبُرٌ يَنْتَوِي  
 محبوب و تقلود بخیزد و در گوش طوق حماد را به تکیه کنید با تکیه کنندگان و فروغی بند

امْرُؤٌ مَتَوَاضِعٌ يَتَكَلَّرُ الْقَلْبُ يَطْلُ خَطُّ كَلِمَةٍ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ  
 با فروغی کنندگان و تکرار قلم باطل میکند خط را به کلام بگوید مردم را با اندازه

عُقُولُهُمْ **تَلَدُّ الْعُقُوبُ طَبْعًا تَلَدُّ الْعُقُوبُ وَتَصْنَعُ تَلَطُّ**  
 عقوبت های شان و می گزد از مردم از روی طبیعت می گزد و او را می گزد زنی که گزد

الْكَلَامُ يَجْدُّ الْكِرَامَ تَلَفُ الْمَالِ خَلْفُ الْعُمُرِ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا  
 سخن می فریبد جوانان به هلاک شدن مال پس عمر است بدان دهان نمایان میکند آنها را

لِلنَّاسِ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ تَمَاهٍ الرُّسُلُ الصِّبْغُ  
 برای مردم و آن رسولان بر روی آن بعضی را بر بعضی برتری می دهیم بر بعضی برتری می دهیم

مَنْعِي لَمْ يَكُنْ لَكَ التَّمَتُّعُ اَيَّامُ طَوْلِيَّةٍ يُوجَدُ الصَّبْرُ عَلَى اَيَّامِ  
 بازنده نگردد تو هم مرا به خوشی و در روزهای درازانه شصت و شصت صبر بر روزهای

قَلِيلَةٍ عَجَبًا حَقًّا مَرْدُودٌ وَعَلَا بَقِ التَّمَرُّ السُّوْقُ التَّمْلِيعُ  
 اندک به بازی و بازی از روی حق و در روزهای درازانه شصت و شصت صبر بر روزهای

تَوَقَّرْ تَوَقَّرْ كَانَتْكَ وَاسِطِي  
 تَقَالَ بِالْخَيْرِ تَنْتَلُهُ تَقَرُّوْا اَيْدِيَكُمْ  
 تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً  
 التَّكَلُّفُ  
 بُطِّلَ التَّدَابُّيرُ التَّقْدِيرُ يَصْحَكُ التَّدَابُّيرُ  
 تَقَرُّبُ لَطَرِيقِي فِي زِيَارَةِ  
 الْحَكِيمِ  
 تَقْلُدُ مَا طَوَّرَ كَمَا تَكْبُرُ  
 امْرُؤٌ مَكْبُرٌ يَنْتَوِي  
 امْرُؤٌ مَتَوَاضِعٌ يَتَكَلَّرُ  
 الْقَلْبُ يَطْلُ خَطُّ كَلِمَةٍ  
 النَّاسَ عَلَى قَدَرِ  
 عُقُولُهُمْ  
 تَلَدُّ الْعُقُوبُ طَبْعًا  
 تَلَدُّ الْعُقُوبُ وَتَصْنَعُ  
 تَلَطُّ  
 الْكَلَامُ يَجْدُّ الْكِرَامَ  
 تَلَفُ الْمَالِ خَلْفُ الْعُمُرِ  
 تِلْكَ الْأَمْثَالُ  
 نَضْرِبُهَا  
 لِلنَّاسِ  
 تِلْكَ الرُّسُلُ  
 فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ  
 تَمَاهٍ  
 الرُّسُلُ  
 الصِّبْغُ  
 مَنْعِي لَمْ يَكُنْ لَكَ  
 التَّمَتُّعُ  
 اَيَّامُ طَوْلِيَّةٍ  
 يُوجَدُ الصَّبْرُ  
 عَلَى اَيَّامِ  
 قَلِيلَةٍ  
 عَجَبًا حَقًّا  
 مَرْدُودٌ  
 وَعَلَا بَقِ  
 التَّمَرُّ  
 السُّوْقُ  
 التَّمْلِيعُ  
 امثال ۵۹

وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ \* أَنَا أَعْلَمُ بِمَا تَفْعَلُونَ \* وَقَدْ وَفَّقَهُ تَقَا ضَعُفُ

کتاب غیبان نیست مگر آنکه نمی میکند مار مارا از گمراهی و بخت کند و می گمانی مفرود تنی

الْبَشَرِ \* وَهُوَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* وَهُوَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* وَهُوَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

مرد بزرگ میگرداند و از او بدوید کردن خاص و توبه گنگار مفرود تنی او بسیار و می شود

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ يَكْفِكَ \* هَذَا وَاجِبُ الْإِسْلَامِ \* وَهُوَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

اقتما کردن بر خدا کفایت کند از بارید بیکر را تا دوست و از بیکر را بسیار کجا بخشی بهای سوال

کنجینه دوم در اشال فارسیه

تا بنسیم که از غیب چه آید بیرون تا بدکان خانه در گروی بنه گزای خام آدمی نشوی تا آید

از عراق آورده شود و از گزیده مرده بود تا تو آدم شد من خرسده ام تا تو من میری من بخدا است

تاج محمد فرود آمدن آرمیان است تا ناخود فلک از پرده چه آید بیرون تا در میان خواسته کرد و گاه

چیت تا در نزد و عدله هر کار که هست به سووی کند یاری میرا که هست به تا نشود در

آب است امید شری هست تا ریکی و اشاره ابر و تاریکی شب به چشم که روشن است تا ریکی

دیو و درم یک است تا سال گرگی که خور و زنده که ماند تا شب زوی روز و بجای نری

تا صدت قانع نشد پرورشند تا مر و سخن گفته باشد به عیب و هنرش نهفته باشد تا راست

نشود و سوراخ نرود تا نباشد چه کی هر دم گوید چه بگفتن تا نفس باقی است را زنده گی بهر است

تا یار که انوار بر پیش کج باشد تا ساجده روزگار خورده است تا بدیل فی الله ضایقه ندارد

تا سخته سخت یا سخته تا بوت تر از قوی از هر دوازده گزنی سارگان شکسته تر از ویر ویر

قلب تر از خویش است که بر سوز یاد یافت سرفرو و از و بر آباب می برم و شسته می

تر بیت ناهل چون گردگان بر گزینست تر سان دل را چه بیری و چه غمیت تر کی

اشال فارسیه

خزینة  
در غیب  
و از  
و از  
و از

معالم  
معالم  
معالم

درین میان قافله نون و لو

ترکی تمام شد نوشته و خواب آب می بیند تصدیق را نصف نیکو کند  
 تعریف زیاد و برتر از شاست به تعلیم کارگران معاف و تعطیل صاحب خانه کردن  
 پند از پیش تخلیج بر دشمن است تقویم پارسه بکار نیاید مگر عزرایل را خوا کرد و دیگر  
 آنگاه برای بزرگان توان زد و گرفتار کنند **رستم** را آید باشد در دوشین و غور  
 تا اگر دست نام توان است تنه پیش قاضی می راضی آئی تو اضع ز گردن آرد  
 مکتوب است تو اضع و دوسر وار و تو اضع کم کن و مبلغ افزاید تو بفرمایان چه خود تو به کشته بکنند  
 تو به برای کسستن است تو پاک بشش و داری برادر از کس باک تو دوان و کات است تو کاتیز  
 آنگو ساختی که با آسمان میزد و خشتی بد تو که انجید را خواب مخلوطی چرانی میری تو مراد دل و  
 در لیری بین و رو بخوش خوان و شیر می بین و تو نگری بل است به مال بهشتی دست و  
 تیر چرخ را کمان چرخ باید تیر چون تر شود کمان گردد تیر آخر جگانه و تیر به را باز آتش کات  
 خوا و دوش آید خوا چوب به تیشه که تقبل است ورن تاب و بر بد تیغ کج را نیام کج باشد

## گنجینه سوم در شلمانی هندی

**تارون** بهری رات نامازی مار کمانی ترکی ترش باجی تاش پر بونج کاجینه نامی دو دگر  
 باجی ناما و یکی جیتنا او رگامه و یکی بهوات نامت بهی اور راگ بوجا نامانی گمات که بانی  
 گمات نامین نامین پس متاسخه ماری شمه لال رگمتی این ستر می فی دیا جمعی  
 کما یا حب جلی نه سواد پایا دشتی کچتری گمی نیایا کجاسیا لایون بی گما بهشتی بوجا دگر  
 بهی پانی ز کمو لاون بهتلی کوکمر انومین بهتلی پانی کی پتری تو پانی بلیز شستی بهتلی سیانجی  
 گنجینه شرت دان مها پین ترکش بین دو تیر نهین شراشتری لونی بین ترک بهتلی  
 تو بهتله ترکی تمام بهری تر یا چله جانی نه کوئی ختم ماری سستی بوی بهتری یا کی بجون کو بهنج گمی

درین میان قافله نون و لو









خزینہ ۶

امثال حمیم

جسدہ لا یورثہم ثم ان ذوالقصر لما تخلف السیف عیالاً

کتابخانه دوم در شمال فرانسه

گنجینه دوم در شمال فارس

نابت شدن بیت قیامت ثابت قدم گفت کسی بدلی نشو و ثانی آئین عروج و غرق ست تانی  
از اول هم بد شو آب را بخانه صاحب خودی بر بد گنجینه سوم در شلمای مهندی ثابت  
قدم کوب چگشتن ثابت کرب نهمین مار ثابت لوگ ابتزاری هم لوگو نشی ناری ثابت نهین  
کان بالیو کار مان ثواب کلاژی مفتین خزینه ششم در شلمای حرفم ششم چهار خزینه

گنجینه اول در امثال عرب

جاء بما صاى وصمت جاء بقرني حمار جاء ث مجند عه جاء  
آورد خراک آورد کرد دوغامش آورد آورد دوشاخ حمار آورد آورد

فَكَانَ يَنْقُصُ مِدْرَؤُهُ جَاءَ نَائِلُهُ أَذْنِيهِ جَاءَ يَضْرِبُ أَصْلُهُ

خان در حالیکه می افشاید بر می گمان خود آمده در حالیکه او را فرزند و دو گویان آمده در حالیکه میز و دو درگ خود را

مساجد باز خانه + گرسنه شدند که گشای تاناکازو نزدیک شش زکوه روید کنند + مساجد گم کرن

مَلِكًا أَوْ يَحْجُرَ الْبَحْرُ الْمَحْزَامُ الطَّبِيبِينَ جَبَلَتِ الْقُلُوبُ

پادشاه ایا در باره شجاع و زکریا تنگ شود هر دو پسران را پیدا کرده شدند و لها

على حيين احسن اليها وبقي من ساء اليها **ج** الى الطوق

جُدَّ بِاجِدٍ جُدَّ بِالْكَثِيرِ وَاقْنَعْ بِالْقَلِيلِ جَدَّ مَارَكَ أَنْفِهِ

بخشش کن یا بی بخشش کن بسیار وقایع کن باندک \* پریدم مژمه بینی خردا

تجلیات	۷۳	اشعار عربیہ
--------	----	-------------



امثال عربیہ

کنجیہ

عبدالله بن محمد بن عبد الله

الف واو الف واو

معارف

دینا

مؤيد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰





لوہ زور و غرور و جہد نما کہ بجائی سے بہ در و کیش تاب و دای سے بہ

گنجینہ سوم در شہامی ہند

نکاح

۱

۲

جہاد و شہاد

چاہدہ را کہی ام نامی بدو سی جادو و برحق ہی کرنی والا کا وہ جاکو پیانٹ اوٹھ چاہن  
 وہی سنگن جاکو لوہہ تاکو سوہ جاکو کارن ہنی ساری وہی ٹھاون اوگاماری جاکو سوگا جہ  
 سووی سوروی جاکو جیت جہان ہی تو جہان ہی جہان پیر جہان پڑی خال اسلام جہان  
 سجا اقلند را جکا پھوٹی لکھول جادوی لاکھ رہی سا کہ جب باب مرین کی تبیل  
 بٹین کی جب بیکوٹ پانچ تین جب چنی تھی تب دہت نہ تھی دہت ہوئی تو چنی تھی  
 جب دیکو تب حاضر میان شو کا اما لا جب سی جی بال تب سی ہی احوال جہنما گورڈو اوٹنا  
 رٹھما ہوئی جہنما اوٹھنا اوٹنا پیر پھیلانا جہنما چوٹا اوٹنا کوٹا جہنما اوپر اوٹنا سچ جہنما سناپ  
 لنبہ اتنی کو چوڑی پھنسی کالی اتنی سیری باپ کی سالی جہنمانی کاہنسا لکھو نہ ہون  
 جہد ہر رب او دہر رب جہد ہر مول او دہر ڈو لا جہد ہر جٹا دیکھین تیر ہر پمین جس تن لاک  
 وہی جانی جس کالی میں کماٹی اسی میں چید کری جکا کام اسی کو چاجی اور کری ٹوٹنگا  
 باجی جکا کماٹی او سکا گائی جکا چوٹنگا سوہوالی گا جکا جادی وہی جو رکما وہی جسکے  
 ہاتھ ڈوٹی او سکا سب کوٹی جسکی ہووین آستی وہ کری خستی جسکی گئی ہوووائی کیا جانی ہوووائی  
 جسکے دہنی نہیں او سکی دہلی ہی وہی ہی جسکی مان باپ جیتی ہوں وہی چراغ او نہیں کسی جہتے  
 بی بی ہی کام او سکی لوٹھی ہی کیا کام جسکے گو دین مٹھی او سکی ٹھی کسوٹی جسکی محل میں  
 ناگی سیالی و سیاہ جسکی لٹھی او سکی ہینس جسکی دین او سکی تیغ جسکو راکی سالیان مار سکی کوٹو  
 ارنیکا کرکی جیگ بیزی ہوئی جس گہوڑا نہ بڑا وہ گہوڑا گم دگا جس گہوڑا نہ پست نہیں سو  
 بہلا پس جس فی ٹھی دی اوس فی کیا کہما جی دیکھتا پ آوی وہی شو جی پائین او

کوفتہ سیلا

جسی ہی اوی ہوا ایک سپوٹا اور دموٹی جگہ جگہ اور درگاہی جگہ لہری کا تیر نہو  
 جلی بائی عجائب سر موٹی پٹین غائب جلی پاؤں کی ملی جلی پرائی ہی اور تھیں پٹا لوگ  
 جلی گہری کیلینڈی جن پائیں تھیں تھیں دیت کچھ جس دیت کہما جلی سو پڑے  
 گریب نواح پتہ جن جلی او تھیں بجای جن ڈھونڈ تھیں پائیا گہری پائی میٹھ تھیں پائیں ورنہ  
 مری ہی کناری میٹھ پتہ چنگل میں مور پاجا کس فی دیکھا چنگل میں گل جھنڈیکہ مور پائیا  
 سپی آئی کھاٹ بنھیں جاگہ تھیں او تھیں دیکھ تھیں ہی جن ہر پاجہ و کوسہ چیتہ پائیا  
 جسی بیانی موٹی دیری فی ستائی جو ان ڈراوی ہما کئی سی پڑ پڑا ڈراوی مری سی جو انکو  
 چکا پڑی پڑیا کو سیاہ کی پڑی جو اڑا پڑی گاسو گنی کی راہ رکھ دیکھا جو بولی سو گنی کو جانی جو ہاڑا  
 کی جیب میں سو ہاڑن کی پوتی میں جو توری سو موری تو کیون دہشت پوری جو ہما  
 وال پتہ کی تو ہم نگ کی ہویں کی جوتی نہا دوسری پڑ ہاڑا سو ابو تیون انٹ تو  
 ہی جوت جوت مرین بلیا پتہ کی ہما تھیں رنگ جو کھا دیکھا اوی کار کا کھلی گا جو دیکھا سو  
 پیکھا جو دین دیکھی جاتا آد پاجہی بانٹ جو پڑی بر خور دار ہی جو پڑ مر جا دیکھا مانو  
 کھا دیکھا تھیں تو خاصہ ملک جادی گا جو سووی اوی کی پڑ پاجہ جانی اوی کا پڑ و پاجہ  
 کسے سیت جو کی جگت جانی تھیں کپڑی رنگی تو کیا سو ابو جگر کھاٹی کی اندر سو پڑ پتہ پڑ  
 جو گوگھاٹی سوکان چھدا ہی جو لاسی کی جوتی سپاہی کی جوتی دہری دہری پرائی ہوئی +  
 جو لون نہ دیکھوں اپنی نینا تو لون نہ چوں کی رینا جو مان سی سو اچا ہی سو ڈو ان کھاڑا +  
 جو من میں بسی سیت ہی دوسری جوت جوت کھائی ہیگی تیون تیون بہاری ہوئی جو نہادی سو  
 پہل ہادی ہو جو کئی کارن گڈری تھیں چوڑی جاتی جو ہاڑی میں ہو گا سو ڈوٹی میں کل  
 آگیا چھماڑا کا کو اچھاں دولہہ تھان برات جہان دیکھی تو برات وہاں گلابی سے  
 رات جہان میر تھان سو اچھی جہان کا مردہ تھان کی گوڑ جہان دیکھ تھیں ہاں پڑ

روکمہ ہی جہان ڈرومان یارو کا کہ جہان دل تہان پادل جہان جہی ہو کا تہان چڑے  
 سو کہ چہ را کہی کر تار و اکو بارہ بانگو جہی چہا سو کہی پہاگ مو اسو کہی لاگ حبیب میں ہیز  
 اکہلی کی ٹلی چنیا لایہ میں گلی گلی جیتی جی شیدا موتی و ہڑاد ہڑا جیتی چاب چاب موتی و ہڑا  
 و اب جیتی کا کہ موتی کی تہ جیتی آسا موتی نہ رہا جیتی کی نہیں نگلی جاتی جیتی کی بہرہ رست  
 پریت جیسا نہ تہیسی تہ پریت جیسا سوت و یہی جیتی جی مان و یہی جیتی جیسا دس تیاہیں  
 جیسا کا چہ جیسی و سنانچ لاجی جیسا اونٹنی تیا گد بانڈر جس جیسی کر فی رسی ہونی  
 روح لایسی خوشی جیسی داری و والی قیسا ہڑا و سہرا چہ نسبت لایسی رکت جیسی تہی رانی  
 بینی قیسا مورانیا جیسی کنہا کہ رتی جیسی ہی جیسی جیسی جیسی جیسی جیسی جیسی جیسی  
 تہی ہین بجائی جیسی ساجی آئی تہی جیسی ناہما جیسی جیسی گتا نہین جب دل امین لگ جیسی تہ  
 جیسی میرا بہانی کہ کہ رہو جانی جیسی نہانی تہ تہا و رسی کی سدا و

الضار لی اضرنا

گنجینہ چہارم در امثال حرف جہا

جہا رچہائی کا ملی اور ہی نہانی سو بھڑیک کا کاشا چوٹا کوئی کہتا ہی تو یہی ہی کی لایا  
 جوٹ بونون تیری منہ پر جوٹ بوننا اور گوہ کہنا بار ہی جوٹ کہنا تو صرف کیا جوٹ  
 ہاتھ سی کہنا نہیں مارتی جوٹ کی الکی تیار و مر تہا ہی جوٹ جگ پتیا ہی جوٹ مر گئی تمو  
 تپ ہی نہانی جوٹ نہ ہفتہ و شلہا ہی حرف جیم فارسی شمل گنجینہ

گنجینہ اول در امثال پارسیہ

چاہر خست درین و اما لا تسیم چاش خرم و تراز میراث خست چاہ کن ہوا و پرش  
 چاہ کن جیتہ و چاہست چاہہ زن از تہان خھا کہ نسبت چہا کار کی کن عاقل کہ با تہا

نیک



میں

فان کان

ما

پیشانی چراغ وقت مرون خانہ روشن میکند چراغ روشن مراد حاصل چراغ مفاسد نورنی  
 چراغ مقبلان ہرگز نہیں دے چراغ مردہ کجا شمع آفتاب کجا ہر چراغ کسی ماصباح نسوزد چراغ را  
 نتوان دید جز بنور چراغ چربی از سنگ برنی آید چرم گا و بدندان میگردد چرخ فلک دوریاں  
 سرست چشم مور و پای مار و خیر مسک اکو دید چشم درید بہت چشم در راہ دارد چشم مردو  
 چشم گرینیا بود ہر روز روز مشورت چشم از روی دوستان روشن دوزخ باغ دوستان چشم  
 دوستان روشن چشم اکل بدتر از فارست پختہ شد کاشتم زرد کباب چکنہ مانگند صحت  
 خویش تباہ چکنہ چشم آسمان کورست چنان نہاند چمن نیز چشم خواہد ماند چندیں کہ ہزار  
 شکل برای اکل چو احسن در جہان باقی نیست غفل در نیامد چو از قوی کی بیدار نشی کہ  
 اندر انزلیت ماند نہ در باد چو برگ در فلک کجول سازد تاج شاہی را چو بہر چند شکست  
 تاج فروزد و چو تیر از کمان رفت ناید شبست چو تیر شود و مردار روزگار چہ بہان کند کش  
 نیاید کجا چو جل آفریزد و پر بال چو شست اندشت آمد بود آید چو شد نہ عادت وقت  
 نہ بخشد چو فردا رسد کار فردا کنم چو کفر از کتبہ خیزد کجا ماند سلما فی چو کار از دست رفت نہ است  
 چو دے چو بہ مال نشیند دلیل بار است چو میدان فرخ نیست گوی بن چو میر و تملامیر و چو  
 خیزد تملامیر و چو نام سنگ بری چو پی بہت آرد چو نرمی کنی خصم گرد و دلیہ چو ن قضا طیب  
 ابد شود چو ن معافی جمع گردد شاعری آسان بود چو ن از گلو فرو رفت چو طوا چہ زہر چو ن  
 گوش زہہ دار برآمد اکبر است چو ن کا ز دست رفت فریاد چو بود چو ن و چو ادویان شان  
 نیست چو ن جیس از زہد آید در کشت عطار و خوشہ چو ن سنگ اسرفت بشد  
 زہر پیش او فرو آرد و چو ہار پار چار روز آزار نیند و دو پارادور و زہر چو پاک از سوج بحر آید کہ  
 نفع کشیت بیان چو توان کرد و این چنین افتاد چو توان کرد و مردمان نیند بہ ہمین مردمان  
 بیاید سخت چو خوش گفتہ ست سعدی در زنجابہ اکایا ایما الساقی و کاسا و ناولکما

چہ خوش بود کہ بر ایدیک کرشمہ دو کار چہ خوش چہ انا باشد چہ علی خواہد چہ خواہد علی چہ کند  
 بینو اچین دار و پیر کویم کہ ناگفتہ بہ سرت چہ مہ کروان کہ این تہ کند چہ مردی بود کہ زلف  
 کم بود چہ نسبت خاک را با عالم پاک چہ حیرتی کہ نمی یابی محبوب حیرتی برہ درویش اچیر  
 لگو درویش را پوینی شکستہ صدائی کند چہین ابروئے توان دید

### گنجینہ دوم در مشاہدات

چاشنی کویشی اور گماؤر پانی کا چارون کی آشیان اور غوطہ بساہن جائیان چارونکی  
 چارو دوس چارون کی چاندنی اور پیر اندیر ایا کہہ چاکر عین اگر کی کیا چاکر کی لگی کو کراد  
 کو کر کی لگی پیشکار چاکر کو غدر زمین کو کر کو غدر ہی چالیس سیری بات کہتی ہیں چام کے  
 دایم چاندنی مار گئی چاہنی کی نام سی گدہ بی ہی کہیت کما نا چوڑ دیا تہا چاہہ کر وں کیا  
 کر وں چوڑ تہی نگاری دہر وں جل جلی توین کیا کر وں چٹری اور دو رو پوینی بہر یانی  
 ڈوب مرو چٹکی پٹ سیا پٹ چٹکی نہ پروانا مار کھائیں ملک بگنا پچھی ای بنا کہ چوڑا  
 چٹری رچہ باو سر کوئی نہ پاؤں چٹستی بارگا چٹریا اپنی جان سی گئی لڑکا خوش بنوا چٹیا  
 کری کہو چٹا چاکری نوچا چٹیان مرن گوارن ہانسی چٹیار کاٹو لا بہات بہات کا جوار  
 بولا چکنا دیکھ پسل پٹ چٹکی چکنا گدہ چٹستی چوڑنگوٹی لا بہہ چلن جاؤن مین اتی ہون  
 جملہ پیرناتی ہون چل مہری چٹکی چٹچون کہان کی ٹریسا کہان کا توں چل سکون میرا  
 کو دن نام چلی چلی کہان گئی سوت کی پھر چلی چلی بی ما کون آئیں چکار کو خوش رہے  
 بیگار چارونکی کو سی ڈوبو زمین مرتی چٹری جابی دھری نجابی چٹکی چاؤین آئے  
 سختیار اریوڑیان ہانسی چٹکی چاؤین آئی لڑکی بالی ساتھی لائی چٹکی چاؤ کہ شنائی چا  
 چٹنی کار آدمی مر جاتا ہی چوچی گئی تھی چٹکی ہونی دہنی ہوئی چوڑی کا گشتی ہیں چوچی

ان

کتاب  
 نسخہ  
 لکھنؤ

کلام

نیم

دار

جلیدین کی رکوال چچونین ہار ڈھونڈتی ہیں چور چور کی کیا ہیرا ہیرا سی بھی گیا +  
 چور چور موسات ہمالی چور چوری کر گیا موسلون ڈھونڈ جاو چور ڈھونڈو نو حاضرین چور  
 کہیں موس ساہی کہیں جاک چور کا شاہ چراغ چور کا ہمالی گنہ گار چور کا من چھی من +  
 چور کی گھرین مو چور کی داہی من نکا چور کی مان کوٹھی میں سر دیکی رووی چور کو چور سی  
 سوچی چور کو چور پی چانی چور کو کڑی گانہ سی چنال کو کڑی گمان سی چور گھر سی لی گیا  
 سیکاریون کوٹھی ہوئی چوری اور سر زوری چوری اور سترنگی چور کا گورٹھا چور چور سی  
 یہ تینوں بنگالی نہیں چور کی بھی گئی ہی کساو چور بابل من سما نہ تہا چور بانڈا چور چور  
 بجاوی چنی اور ذات جہادی اپنی سچر ہی کا جیل ہی کھو دگا چور ہی کی ہدی کی گرا پائے  
 پناہی چور تہا چور نکلی اپنی اور چورون گالی دی جیل کی گنوسی من ماس ڈھونڈتی ہیں  
 چور ٹیون کو موت کا ریا آئیں ہی چور ٹیون کی گنت ماتم چور ٹیون کا بن نہیں مٹا کمان چور  
 چور ٹیون کے جو موت آتی ہے تو پڑے نکلتے ہیں +

۷۳

گنجینہ سوم در امثال حرف تہا

چھاتی پر مونگ دلتی ہیں چھاتی کا چھانچا بولی تو بولی چھلی کی یا بولی جس میں کھجور چھانچا  
 پانی پٹتا ہی چھا جلا جلا کیس یہ تینوں بنگالی فرس چھتی نی لی گئی دیکھی چھتر پر ہوس نہیں  
 راجہ چھی رستمین چھتی نہ چلا موا ارام کا پٹا چھتی کی تو پڑی اتناک نہیں سوکھی چھتی کا  
 دو دو یاد آوی چھتی گھڑی ہسٹری کھڑی چھتری پہلی نہ کٹاری چھتری ملی دم لو چھتر  
 پاتا ہون تو آپ کو نہیں پاتا آپ کو پاتا ہون تو چھتری نہیں پاتا چھتر و اور موا چھتر ہاتھ پر  
 بات چھتر ناگہڑا سمہا نہ چھتری کنگ بڑی ڈراوین چھتر و نی لائی چھتر ہاتھ اسی موی کا  
 چھتر چٹ بگانی کٹ کٹ دسا میں آیا چھتری گھٹن سی ناگہڑا چھتر اور نی سو ہے

دو دو یاد آوی



در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده

خزین	۴۴	اشغال
بَعَثَهُ حَتَّى يَرْجِعَ الدُّرِّي فِي الصُّرْعِ حَتَّى يَسْأَلَ ذَنْبَ الْبَيْتِ		
نامگان * تا آنکه بزرگوار شیر در پستان * تا آنکه صلح کند گرگ گو سپند		
الرَّاعِي حَتَّى يَنْشِيبَ الْغَرَابَ حَتَّى يَوُوبَ الْمَثَلُ حَتَّى يَوُوبَ		
چراغ را * تا آنکه سپید شود * تا آنکه باز آید * تا آنکه باز آید		
لِلنَّحْلِ حَتَّى يَوُوبَ الْقَارِطَانِ حَتَّى يَكْلَعُ الْكَافِرُ يَبْضَعُ		
نخل * تا آنکه برگردد و برود چینه برگ * تا آنکه سکه آبی نوشد و سیراب نشود		
حَدَّثَنَا أَحَدُ الْأَوَّلَاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَدَةَ حَدَّثَنَا الْعَفَايَ الرِّضَا بِالْكَفَّافِ		
ای حداء * حداء پس تو بنده * حداء پارسائی راضی بودنت بر دیگران		
حَدَّثَنَا الْمَرْحُومُ عَنْ الْحَسَنِ وَكَأَخْبَرَهُ حَدَّثَنَا عَنْ الْفَضْلِ		
تیزی مرد * تا آنکه بگوید و خبر دهد از دریا و باکی نیست * خبر دهد از فضل		
وَأَخْبَرَهُ حَدَّثَنَا عَنْ مَعْنٍ وَأَخْبَرَهُ حَدَّثَنَا يَدُ الْفَضْلِ		
و باکی نیست * خبر دهد از معن نیست باکی * آهین شگانه می شود آهین *		
الْحَذَرُ أَشَدُّ مِنَ الْوَقِيعَةِ الْحَرْبُ خُدْعَةٌ الْحَرْبُ		
ترسیدن سخت تر از افتادن * جنگ * جنگ * ترسیدن جنگ		
أَمَّةٌ أَحْمَرُ حُرَّانَ مَسَّةُ الصُّرْعِ وَالْعَبْدُ عَبْدٌ وَإِنْ مَلَكَ الدُّرِّي		
ریشه ها * حر حرست اگرچه درگیر و از سختی * و بنده بنده است اگرچه مالک باشد مراد را		
حَرْقَةُ الْمَرْكَزَةِ حَرْقَةُ الْأَوَّلَادِ حَرْقَةُ الْأَبْكَادِ الْحَرْمَانِ		
پشته * مرد گنجینه است * سوزش فرزندان سوزنده بگره است * بی نصیب		
مَوْتُ حَرْقِ الْوَفَاءِ عَلَى مَنْ لَا أَصْلَ لَهُ حَرْقُ الْفَرَارِ		
مرگ است * حرام شد وفا بر کسی که نیست اصل را ورزده نهایی قرآن		
گنجینه	۴۵	اشغال

در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده

در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده در شهر نام شاهزاده







الادب وحلي من ماء الذهب حليت صر محار تركت

ادبیت و میراثیہ زمانہ ندرت \* و پوشیدہ شد مراحم \* خست که فرو آید

عَنْهُ لَأَنْبَالَ مِنْ تُرْكِبُهُ ۖ الْحِمَارُ يَعْرِفُ طَرِيقَ الْعَلَفِ حُمْرَةً

از آن بایک مار کبکی که سوار شود آواز فر می شناسد راه کاه را + سرخی

الْحَدِيدُ جَمَالٌ وَحُمْرَةُ الْعَيْنِ اَعْيَالٌ حُسْرَةُ الْحَجَلِ حُلٌّ لِيُصْفَرُ

رخسار انوکی و سرخی چشم بیاریست \* سرخی شمرنده حکایت میکند برای در

الْوَجَلُ حُمْرَةُ الْمَرْيَمِ مِنْ دِمَاعٍ. الْحَقِيقُ دَاعِلٌ دَوَاعِلُ حُمُورٍ

ترتیب معنی هر موشا بزرگ سرخی مرغ از خونهات + نادانی بیماست نیست و اگر او ترشیا

الطعام خير من حوسبات الكلام. اللهم اضر عيني لك

خوردنی بهتر است از ترشیها \* سخن \* میب خوار کردم ا برای

كَمْ رَفَذَ لَيْسَ مِنْهَا الْكُفُوفُ لَا يَهْدِي بِالْفَرْقِ حُورٌ

بابک کرون تیر نیست از آن + ماهی ترسانند پیشود به غرق + نقصان

فِي مُحَاسِنِ حَمَاءِ الْمَرْءِ سِتْرُهُ أَحْمَاءُ يَمْنَعُهُ الرِّزْقُ وَالْحَمَاءُ خَيْرٌ

نقصان + شرم    مرز برده است + شرم    منع میکند رفتن + شرم بهرست

كُلُّهُمَّ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ بَيْتٍ ۖ وَكَانَ صِلَاؤُهُمْ لِّلَّهِ حَافِظًا ۖ

پیغمبر او + شرم حقیقت از ایمان + هر جا که باشد پس من

صَدُّهَا حَتَّى اسْقَطَ لِقَطًا الْحَمْلَةَ أَنْفَعُ مِنَ الْوَسِيلَةِ

سردار لنگ ستم + چرا که بپند گرفته شود + چلبه سودن دست از وسیله \*

گنجینه دوم، و مثلها فی رسی

حاجت مشاطہ نیست رومی دلارام را بد حاجی حاجی را در که می بینید بد حاصل تحصیل

[illegible]

منہج العرب  
در وقت ضرورت و حاجت  
شکر کہ بار دی

۴۴  
شماره شانزدهم  
پشت از انبار کتب

وزارت امور داخلہ

۱۰۰

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

برای این که بتوانیم به این نتیجه رسیدیم که آیا این روش می تواند به عنوان یک روش مناسب برای تشخیص و اندازه گیری تغییرات در دمای بدن استفاده شود یا نه، باید به این سوال پاسخ دهیم که آیا این روش می تواند به عنوان یک روش مناسب برای تشخیص و اندازه گیری تغییرات در دمای بدن استفاده شود یا نه.

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

امثال حا	۷۸	خرزینہ	
	<p>تخصیص حاصل ہوئے ہیں ہاں کہ تمام گوش می باید حالاً تھنہ برپا ہے اس لئے میں نے بھیندا          اگر خاندان خود تمام گلشن است و خوب طن از ملک سیلان خوشتر حرام خوردن و پختن          حرار قش فروخت است و حرف را پوست کندہ باید گفت و حرف بد بر زبان بد باشد          حرف حق بر زبان شوخ جاری حریف باخته با خود ہمیشہ در جنگ است و حریف حریف را می شناسد و حریف          حریف خود را میدانند حساب و دستان در دل و حسن چون بی پرده شدند زمار          گرد او گرو حق حق دار میرسد و حکایت از مشن پیش شود حکم حکم کر گفتا          حکمت شنیدن از لغات جواب است حلوا بکسی کہ محنت نکشد و حلوا بکسی کہ من ساز و شیرین حلوا          خود را روی پلو جو ران بستی را دوزخ بود اعراق از دوزخیان پر کس را غنای بیش است حیثیت ناما          مردن و افسوس نادان رسیدن چیدہ جور امانہ بسیار است و حیا در زرق بجهانہ موسوت</p>		<p>بد          ۱۰          قاف کاف نام و او ویا</p>
	<p>گنجینہ سوم در امثال ہند یہ</p>		
	<p>حاکم کے گور پر لات ماری + حاضر کو حجت نہیں + حاضر کی سیل پہ کوئی          ہو + حاضر گیدی دور جہنی + حال میں خال دہی میں موسل + حال گیا احوال گیا          دل کا خیال گیا + حال کا نہ قال کا کٹر اروٹی چچہ ہر دال کا ہج کا جج کا پنج حرام          کمانا اور شغف + حرصی سو حساب جو جو بخشش سو سو + حساب نہت نیما حق          حق ہی اور ناحق ناحق ہی + حق کار اضی خدا ہی + حق کر صلائی کر ایک دن میں          ہزار کرید حق نام اللہ کا حلق کا نہ تا کو کا یہ مال میان لا کو کا + حلق کی دربان +          حلق رووی جیب ٹووی + حلوئی کی دوکان اور دادی جی کا فاتحہ + حلوئی کے          جائی سووی ساتھ قضائی حمایتی کی گھوڑی عراقی کو لات مارٹی جو برسی سو کو گھوڑی          سی برسی + حوض برسی تو فارہ چوٹی خزانہ نہم در شلہای حرف خاشاک برستہ گنجینہ</p>		<p>الف          ۱۱          سین و قاف نام          جمع واد</p>
	<p>گنجینہ اول در امثال عربیہ</p>		
امثال فارسیہ و ہندیہ	۷۵	گنجینہ	

تفسیر  
 کہ میں نے بھیندا  
 چھینا  
 بیل بکھڑا  
 این رسد  
 مولیٰ سرسبز  
 جب بجائی  
 مصلحت ہوئے





خَيْرٌ لَّيْسَ فِي الطَّرِيقِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ أَوَّسَوْا بِمَخْبَرٍ  
 چهارم از راه بهتر رفیق در راه نان آوردن با پست + بهتر  
 الزَّادُ التَّقْوَىٰ خَيْرٌ عَادَةً خَيْرُ الْغِنَى الْقَنُوعُ وَشَرُّ الْفَقْرِ الْخَنُوعُ  
 نوش پزیرگاریست نیکی ماست + بهتر تو گری قنوعت و بدتر فقر و خنوع  
 الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ خَيْرٌ فَلَئِنْ بِهِ فَصَحَّتْ نَفْسِي خَيْرًا لِّكَلَامِ مَا قُلْتُ  
 خیر در چیزیست که واقع شده غیر خفیل بوی رسوایی نفس من بهتر کلام آنکه از آن رسوایی  
 وَذَلِكَ خَيْرٌ لِّمَالٍ هَبْ لِعَقْلٍ خَيْرُ الْمَالِ الْإِبْتِكَارُ خَيْرُ الْمَالِ  
 و دلالت کند برین ششها عقلست + بهترین زمان بکره است + بهتر مال  
 سِكَّةٌ مَّا بَقِيَ أَوْ مَهْرَةٌ مَّا مَوَّرَتْ خَيْرُ الْمَالِ عَيْنٌ سَاهِرَةٌ  
 سکه خرمانی که بماند یا کرده یا بکره یا مهری که بماند + بهتر مال چشم بیدارست  
 الْعَيْنُ نَافِعَةٌ خَيْرُ الْمَالِ عَيْنٌ حَرَّارَةٌ فِي أَرْضٍ حَوَّارَةٍ خَيْرُ  
 برای چشم فواید + بهتر مال چشمیست بیارزون در زمین خرابی بسیار + بهتر  
 النَّاسُ مِنْ فَيْعَمِ النَّاسِ خَيْرُ النِّسَاءِ سَوَالِفٌ خَيْرُ النِّسَاءِ  
 مردان کسی که فایز کند مردان را + بهترین زنان کشاده روی اند + بهترین زنان  
 الْوُدُّ فِي دُالِّ الْوُدِّ أَحَبُّ لَكُمْ بَقَرٌ سَانٍ  
 نهایت دوستی را پسند + سبب و نازت ابواران خود

گنجینه دوم در شمای فارسی

خاک از توده کلان بردارد خاک در عزیزان آسایش دهنده مشتاقان است چنانکه  
 علی از عجز غریبی به خاک غریب را شاید و خشت آسپدار + خاکش از خوشتر +  
 خالی دست به سبزه + خاموشی زبان سوسن غلظت ازادگی او مستان سوشی

این کتاب از کتب قدیم است که در این کتابخانه موجود است و این نسخه از آن است که در این کتابخانه موجود است و این نسخه از آن است که در این کتابخانه موجود است

بدو

۱۱

بین صافا لام یون وار

علامت رضاست دهخانه درویش را شمعى به از متاب نسیه به شعله ننگ و درویش  
 فراخ دهخانه خالی دیو میگير و دهخانه دوستان بر دلب و در و دشمنان مگوب دهخانه پرنشینه را  
 سنگی دست دهخانه جدا گوید دهخانه ویران میشود چون طفل گری دهخانه وار دهخانی درخا  
 و رانی در بازار به خیر خضری همه مقبره خدا با خلق و خلق با خدا اند خدا اند به سلیمان کی و  
 خدا که میدویشی پرسد که کیستی خدا را ندیده اند و بعضی شناخته اند خدا واری چه غم دار  
 خدا اینکه دندان و دندان و ده خدا اینکه یا لا اله الا الله است آفریده زبردست هر دست دست آفریده  
 خدائی چهار اجهان تنگ نیست به کیت مرانیه مالنگ نیست به خمران را کیمی عود  
 سخاوته مگر آن زمان کاب و بنیرم نهانده خدای رحل اطلس به پیشدیزست مدخبر بکریه گیر و از  
 منت بر آید خبر بار بر باز شیر مردم و مدخبر بسته بهتر اگر چه در دوشاشنا باشد مدخبر پوز و بخور ترا  
 بغالیه چه کار مدخبر پوز و شیرین نصیب شغال است مدخبر پوز و شیرین کجختی نفران مدخبر  
 چه داند بهای قند و نبات مدخبر خالی ریغدمیر و دمدخبر خفته جونی خور و مدخبر خواج و خرم خواج  
 خرا خدا شایع نمید مدخبر خس در کوه بوعلی سیناست مدخبر عیسی اگر مکر و دود و چون  
 بیاید بنور خیز باشد مدخبر عیسی با سمان زرد مدخبر که جوید کاه بنور و مدخبر گوش مردم بریده  
 نمی خزند مدخبر مار پوست به از مغز مدخبر و س نی هنگام است مدخبر همان است و یا لافش در کت  
 خری بیفتاد و خیکی بر روی مدخبر یکله از خری همانند دم و گوشش با بد رویه خمس قرم سابق شمرعی  
 خس که بهمان پاک و خمس چون پشت و بهیچ مگو مدخبر خمس خود را می شناسد مدخبر خفته رخته  
 کی کند پیدار مدخبر خلاف رای ک سلطان ای خستین بنخون خویش باید دست شستن  
 خلعت عفران گناه را بپوشد مدخبر خلق خدا ملک خدا خلوت از اغیار باید فی زیار مدخبر  
 مردم از شادی باشد مدخبر دوزخ از غم مدخبر دگر گریه گلاب بار آرد خواب یک  
 و باشد مختلف تعبیر مدخبر آسایش جان است مدخواب چهار پهلوی میکند خواب خورگوش

نخستین	۸۳	امثال خا
<p>ممكن در خواب آشفته باشد غم سنگارش در خواب و از بهای شایخ نبات در خواب بسیار  اگر ولی است مادر خطا در خواب شد که بیل نبود و خود نصیحت و دیگر از نصیحت در خواب و غلط  انشاء غلط از غلط خود کرد و در راه در مان و خود گشته را تعزیت نیدارند و خود و سپید  جان من بر بان ناولی بود و خود پسند پسند خلق نیست در خور و در خور و دای و دای و دای و دای  خور و ده همان بیکه بر تنها خوری و دای بران خور و ده که تنها خوری و تنها خور و دای و دای  سیاه کند و دای ماه سپید و خوشی با کس ندارد و دوستی و خوشی و خوشی با کس اما مان مانی  خوش حال کسی که بهر حال خوش اند و خوش حال کسی که باز و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خوش عیش آنکه زن نوار و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش و خوش  به که گفتی خوش آمد و خوشه یکسر و در و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  سخن ترا و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  نشست و نزد و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای</p>		
گنجینه سوم در امثال هندیه		
گنجینه	۷۶	امثال هندیه
<p>خارشتی که قیام محل کی جوبل و خاک چاک کی بات کرد و خاک دالی چانه و دین چندی خاک  و جوبل چاک کی جوبل و خاک چمانتی او برینیتی و خاک کی ممانی و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای  خاک کی خاک کی و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای و دای</p>		





[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



باشند + در بار چو کوبند سیدم + در قضا چو کرگ مردم + در بیابان فقیر سوزنده + انشتم  
 پنجه به که نقره خام + در کباب بدن به از بیم بلا + در پای تو ز نرم پنجه در دست مرست +  
 و جنگ حلو بخش میکنند + در خانه مور شبنمی طوفانست + در خانه بکده خدای ماند چینه  
 در خانه اگر کس است حرفش بیست + در خانه آردنی و در کوچه دو تنور + در خانه بینوا  
 چو بوج و پنجه شش + در خانه هر چه باشد مهران هر که باشد + در خانه خدا و اتم باز است + خست  
 کاهلی کفر آرد بار + درختی که اکنون گرفته است پای + بنیر وی مردی پاییز جای دور  
 که از وی کسی نرسد به بی آبی خشک به + در دریا پیش رو مسدود + در دانه طیب صبر میفرست  
 و این نفس حریفان شکم می باید + در را خدا بدوستان خود میدهد + در دم از یار است  
 و در آن نیز هم + در دکنش تا بختی رسی + در عاشق نشو به زرداوی طیب + در عشق  
 هر چه پیش سالک آید خیر است + در غفلت نیست که در انتقام نیست + در عین اختیار را اختیار  
 نیست + در غوغا کی میوزشده + در قصص انبیاء مضاحک نگنجد + در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست  
 و در که میگوید و فغان که می پرسد + در بیان دریا که میخواند + در مقام تشنگی هزار مرور و در بقعه  
 آبی نیز + در آن کسی رسد که در وی دارد + درستی مردن به که حاجت پیش کسی بردن  
 در پیش هر کجا که شب بدری است + در پیش صفت باش و کلاه تتری دارد + در پیش  
 زوال نمید + دروغ گویا با جان باید بایند + دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز در غلغله  
 احاطه نمی باشد + در و در گری سرزنش کار نکند + در و در گویش به برای خود میزند + در و در شهر  
 میتوان است + میتوان درین مخالفان است + در هر که بنگری بهین دلغ مبتلاست + در  
 هشتاد سالگی مشتق بنو میکنند + در یک خانه دو مهران نگنجد + در نیم راه کسی شتری بوی  
 در و در خانه مفلس خجل آید + در و در شتاق تراز صاحب کالا باشد + در و در باستان  
 باش + در و در جوانمرد به از بزرگان نخیل + در و در ناگرفته سلطان است + در و در ای

رود و صاحب کارایی + زرد و نامیکشد اول چرخ خاندان + دوزمن باغمانیدزد و دستاغ خایه  
 دوزید و بدو آنچه بماند بخندد و دست از همه چیز شسته + دست بکاسه شست پیشانی دست  
 بکار و دل بیار + دست بی بهتر کفچه گدا بست + دست بر کفش زده + دست بالای دست بسیار  
 دست پیشین را بدل نیت + دست جوانمرد برای دادن خار و کفت نخیل برای سیدان و دست  
 از دست راست نمی شناسد + دست خود دبان خود و گرنجوری زیان خود + دست دست اول  
 دست + دست اوست می شناسد + دست را دست میشود و هر دو دست رود + دست بر  
 سنگ را آهسته می بایزد + دست زور بالا + دست شکسته + ال گردن + دستش سنگ  
 دست ششمی رکبته خلیفه است + دست کار دل میکند و دل کار دست میکند + دست گنه  
 و کار و زار + دشمن اگر تو نیست نگهبان قوی تر است + دشمنی نایب از دست نادان -  
 دشمن نتوان حقیر و بیچاره شود + دشمن چه کند چه مهربان باشد + دشمن و عای گوشه  
 نشینان بلا بگرداند + دلاکی و استغناء و لا خوش باشن + مادر در غل فدا و دل بسته  
 آور که حج اکبر است + دل بدست آرد هر چه خواهی کن + دل بدست تا کسی بمانی +  
 دل تاریک را جان روشن نباشد + دل را بخور و دور و ده بگریه + دل را بدل سبکی  
 درین گنبد پیر + از سوی کینه کینه از سوی مهر مهر + دل آفرده شد از سینه + باید کرد  
 دل نخاسته غدر بسیار + دلیر تیغ را کار فرماید و غرور بانرا + و هم عیسی زندگان و دیگر  
 و نبیه را اگر می سپارد + دندان دن تیره شغال امبارکت و امورا شوتم دندان  
 طمع کند + دندان طمع تیز کرده + دندانی که درو کند بایش کند + دنیا بیک تو نیست  
 دنیا بیچ روز است + دوامی غضب خاموشی است + دو باد او اگر آید کسی بخند  
 شاه + سوم هر مینه روی کند به لطف نگاه + دوباره دست کس از زندگانی + دو  
 حرف در سبق بیاده کتاب در دستار + دو دل یک شود و بشکند کوه را + پر گندگی

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

آردانبوه را به و زنگی سبیل سیمه لی دوست دوران با خبر و حضور و نزدیکان بی بصر  
 و درین روز ستاره ای کف محبت می نمود که با دشمنان نظر داری و دوستان دور زندان  
 بجای آیند که بر سفره دشمنان هم دوست نمایند دوست آن باشد که گیرد دست دوست  
 و پریشان حالی و ویرانگی و دولت ندهد خدای کس را بغلط + دولت نیز ابقا نیست  
 دولت آنست که بخون آید بکنار دولت و آن سست است که از میهمان پرست دوست  
 مرغ جنگ کند فاده تیر گز + دونه با دوست که دریا و کوه را سهل گیرد + دویدن خرگوش  
 پسندیدم لیکن با گنجشک میبدم + خراب خراج ندارد + ده درویش را بکلین میبندند  
 و دو پادشاه در اقلیمی بگنجند ده در دنیاستان در آخرت ده کجا در خنان کجا ده  
 یعنی در تنگ می پرسی + ده مرده مرور را حقی کند + دهن سگ بلقه دوخته به + دهن  
 بی آب را با گشت باید دید چنانکه بسته را از ناخن + ده ویران چراغ ندارد + دیده  
 را ناخن به از ناخن دیده سخت را سخن سخت می شکند چنانکه با دامن را سنگ دیدی که  
 چه کرد از تن خرد و ظلمه به جوانی بگزیدم همه را و آزمودم همه را + دیده نسنج  
 خوبت علی + دیده شنید گواه شد + ویرا شنود + ویرنج آید و دست آید + ویرگیر و سخت گیرد  
 ویر آمدن و کتاب رفتن دی رفت و پیری رفت و روز امراریت + ویک نگران بچوش  
 می آید + ویک کرش بچویش چارتن بهم رسید + ویک سیاه سید میکند + ویکدانش ساه  
 شده + دیوارش دوخته شد + دیوانه بکار خویش شیار + دیوانه را بوی لبس است + دیوانه  
 با تن نام تو دیگران خورند + دیوانه همان به که بود اندر بند + دیوانه خدا خوشتر نباشد  
 دیو بگیرد و از آن تو مکه قرآن خوانند + دیو خوش خلق به از حور گره پشانی +

## گنجینه سوم در امثال هنر

و اما کی ناو پها چو چری + و اما دای بندای یکا پیست بهی + و اما کی تن گن

دی ندی کی چین لی + واوی راج نہ کھای پان + دانت دکھا دیکھی پان ڈال  
 فی ہو + دام کرین کام + دامو نکارو تھا باتون سی نہیں تختا دانت کپیدنی کو تنکا  
 نہیں بچا + دانت کالی روٹی ہی + دانہ نگہا سس پانی چہم چہم وقت + دانی کو  
 مانی سوار کو پاوی + دانی کی آگی پیٹ کیا چپانا + دانی جانی اپنی مانی + دانی پیٹیلے  
 کی مرزا موگرا + دانی کی سپان پھول + دانی مویشی دادا مویشیا سہ کی کو جانی +  
 دانی دانی اونٹنی سوا گڑا موتی + وکنا بیا پورا تو لی + دلی باریں شاہ دار و بند  
 دو گوشتی یا مانی نہ رام + دلی چپوشتی ہی کاشت کاتی ہی + ورنہ کی سونی گٹا  
 میں کبی تاش میں + دریامن رہنا اور بکر چہم سی سیر + دیرا چپانا اور بیا سی آنا + وکر  
 اونکلی دس چراغ + دس س گٹا ہی کی دیکھتی ہیں + دستار رفتار گشتار کردار  
 جہدی جہدی ہوتی ہی + دسی رہی شمع کمان بغل میں دشمن سوی نہ سو  
 دسی + دشمنو دشمن یون دسی جیسے دشمن تو بخین بان + دس گھوڑی نہ باور ہی رہی  
 چندیری جہاد + دگر بھری فاختر لوارید دی کہانی + دکیا دگر رووی سکھیا تینکا  
 گووی + ولی بدل آیت ہی + دلو دسی راہ ہی + دل کا مالک خدا ہی + دلو کو کو  
 دلی ہو دشمن ہی + دلی کی دلوالی منہ چکنا بیٹ خالی + دلی کی کمانی بارہ بکلی  
 گنوائی + دھڑکی بیل گاہٹائی + دھڑکی بھیاٹا مرشدائی + دھڑکی بھیا بارہ کی  
 ہتھیا + دھڑکی گھوڑی چہم سپیری دانہ + دھڑکی ارہرتہ ساری رات گھڑ + دھڑکی گھو  
 نوجی پہنوان + دھڑکی ہانڈی لیتی ہیں تو اوی ہی ہونک بکالی لیتی ہیں + دھڑکی  
 آنا دھنا پساٹا + دھ غنیمت ہی + دم کا کیا پھروسا آیا + دم میں خندہ بانڈہ کی  
 چاندیکو سو پیا + دم ناک میں آہی + دنگو آونی آونی رات کو چہم چپانی + دنگو  
 کہ رات + دنیا جای امید ہی + دنیا ہر پرست + دنیا ہی اور خوشا رہی + دو واکو

د  
ا  
ب  
ج  
د  
ه  
و  
ز  
ح  
ط  
ظ  
ع  
ف  
ق  
ک  
گ  
خ  
د  
ر  
ن  
و

ن  
و



کیا سرینگہ ہوتی من + دال سی انگہ نہیں ملاتی + دوا کی لی ڈھونڈ ہی تو نہیں  
 ملتا + دوالی کی گھنیا + دودل لڑائی تو کیا کر گیا کاخی + دودہ کا جلا چاچہ پنوں  
 پہونک پی + دودہ ہی ہو جولا چاچہ ہی ہوئی + دودہ کا دودہ پانی کلابانی + دودہ کی  
 دانت ابھی نہیں ٹوٹی + دودہ کا ساو بال باجلا گیا + دودہ کی سی کمی نکال کر پینا  
 دیا + دودہ لگائی کی دولا تی بھی سہی ہن + دودہ کی ڈھول سہانی + دودہ چلی کر  
 پڑی + دودہ یونین گائی مردار + دودہ کی پابی گئی مری آجا جاتی + دودہ تان  
 مرغی حرام + دوسلمانی نہیں ہی آنا کافی + دونو ہاتھوں پکڑی سینہ لانی پڑی ہی  
 دونو ہاتھوں بندھالی نہیں سنبھلتا + دونو ہاتھوں تالی باجھی ہی + دودہ دین سے  
 گئی پاڈی حلوانا مٹھی + دودہ پوتیش نہایت بہاری + دہی بہات کاموسل  
 دیابی آڑی آنا ہی + دیانہ باقی منڈو پھری اترا تی + دیا فاتحہ کو لگی لٹانی دی  
 مدار کا کون سا تہہ دیر سی دہ بیٹھیں دیس چری پڑیں بھیک دیکھی راونٹ کس  
 کل مٹی + دیکھی دیرا اور رابی پیرا + دیکھی سانپ کی نظر کھلا تی سونیکا نوالا + دیکھی  
 بہالی شیخ جی او چڑی سید بہن + دیکھی کا دوبر پاتراتن فی بہن جنت ہی دیکھی پر  
 تیری کرات + دیکھی تیری کاپی او بیا ون پورا او جاڑ + دیکھا شہنشاہ لادانت لال منہ  
 کالا + دیکھا تیرا چند بند پٹا جامہ تین بند + دیکھا سوکھا یا یہ نہ پانوں چوگا + دیکھا نہ پٹا  
 صدق گئی خالا + دیکھا بگانی چڑی مت ترساو بھی + دینا تھوڑا دلا سا بہت دینی کی  
 ناتون دروازہ نہیں تی + دیکھا سو پاو گیا بود گیا سولونی گا + دینی کی تلی اندھیا

## گنجینہ چارم دال امثال حرف ہ

وہاں پلن + دہائی دہائی کرم لکھا سو پائی + دہم دہو سہا ہی موٹا کری







८५७

الرَّاجِعُ فِي قَيْئِهِ رَاحَةُ الْجَسَدِ فِي قَلَّةِ

بازگرونده <sup>در</sup> خود مانند بازگرونده است در خود آسایش بدن و اندک

الطَّعَامِ وَرَاحَةِ الرُّوحِ فِي قَلَّةِ الْكَلَامِ \* رَأْسُ الشَّخَاءِ سَخَاءُ الرُّسُلِ

خوردن است و راحت روح در اندک کلام است + سر خواندوی جوانمردی است

رَأْسُ الرِّيَاسَةِ تَهْدِيْبُ السِّيَاسَةِ + رَأْسُ اللَّعِبِ عُرْقَانُ

سرمداری ریاست آورسته کردن سیاست + سر بازی نشان

الْجَبِيفِ + رَأَى النَّفْسَ فِي غَلَبَاتِ النَّفْسِ + رَأَى أَمَّاكَ بُرَاعَكَ

دشمن بست + بگهوار دوسرا ور غلبه مای نفس + بگهوار دوسرا

ابْنُكَ + رَأَى الصَّادِرُ وَأَوَارِدُ + رَأَى أَنْ خَلَّ مِنْ أَلَمِ أَحَدِ الْأَوَامِلِ

مسرتو + جسد بازگو ندهد و آینه بداند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

اسیدید حیرت من الا یذا السیدیدا + رای المغیل عیل + الزای

راست بهرست از نو انانی سخت + راسی بیمار بیماست ۷۷

تَبَلَّ سَجَاعُهُ السَّجْعَانُ + الزَّاي لَا يَحِيلُ + الرَّاي مَاتِحَرُ

پیش از دلیری دلیرست + رای حوالی کند + رای خوانده هست

الهُوْىَ يَفْطَنُ + الرِّيحُ مَعَ السَّمَاحِ + رَبِّ اجْعَلْ لِّى وَلَدًا

خوابش بیدارست + سود با جوار مروی است و بسیار بدو راند متر که اندک

اَمْكُ + رَبِّ اَمْنِيَّ جَلْبُ مَنِيَّةٌ + رَبِّ اَكْلَةٍ تَمْنَعُ اَكْلَاتٍ

مادر تو + بسیار آرزوست که میکش درگ را + بسا یکبار خوردن باز میبرد از خود تنها

رَبِّ اَمَلٍ خَائِبٍ + رَبِّ بَيْتِ شَعْرِ خَيْرٍ مِنْ بَيْتِ تَبَرٍّ + رَبِّ

بسا امیدوار محروم است بسا خاندان سوی بهترین از خاندان نادر و بسا

10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

انجمن	۷۶	امثال عربیه
-------	----	-------------











بن بگذارید + روح راجست ناجست غدا بیت الیم + روز شنبه بگوید از زانی +  
 تنگی سیاه است + روز سیاهی در پیش است + روز تو و روزی تو + روزی اگر کیستند  
 میرود + روزی خود در سفره دیگر میخورد + روزی خود را یکجا خورد + روزی  
 بقدرت کس مقرر است + روستائی را عقل از پس می آید + روستائی را حاکم  
 خوش آمد + روستائی اگر دلی بودی چه خرمی که کوہ بودی + روستائی  
 عیدید + روستائی عرب از نو محمد علیہ السلام پودند از روستائی بولکب + روستائی مالک  
 رنغن قاز میالد + رنغن از سنگ میکشد + رنغن از یک بیابان میکشد + روستائی  
 پیشکن و مطربی آموز + رنده کسی است که قدمی دارد + روی دروغ گو سیل +  
 روی مفلس سیاه + روی زیبا مریم و لہای خسته است + روستا بر و اگر چه  
 دور است زن بیوہ مکن اگر چه جویت ریاضت کش بباد می بسازد +  
 ریشمان سوخته لیکن کجیش بیرون نرفته + ریش بر آمد با جی شد + ریش  
 خام طمع در کون مفلس + ریش در آسیا سپید کرده + ریش خود را  
 بہت دیگری مدہ + ریش بہت دیگر است + ریش صحرا بہت انگشت می شمارد +

### گنجینہ سوم در اشغال ہندیہ

رات تموڑی سانگ بہت + راجا راج او پر جاسکھی + راجا  
 کی کہ موتیو کا کال + راجا کی سونیا و پاسا پڑی سو داتو + راجا بلوا  
 ہماری آوی + راجا رکھی رانی کماوی + راجا چوڑی نگر کی جوہاوی  
 سولی + راجا کادان پر جاکا اشنان + راجا روٹھی گاہنی نگر کی لی گاہ + راجا  
 کادو جادو رکھی کا تجاد و نو خراب + راست گو مفلس مجلس میں جہونا

رام چوڑی اجو دیا من بہاوی سولی + رانی کو رانی پیا راکانی کو کانایا +  
 رانی خان کی سالی + رانی روٹھی گی اپنا سہاگ لی گی کیا کسی کا بہاگ  
 لی گی + رائڈ کا ساہو + رائڈ کی چرخ کی طرح چلا ہی جاتا ہی + رائڈ کیا سکا  
 کو آپ کو لای کہ بہانی کو + رائڈ کی گہرائی اور عاشقوں کی گہرائی کا + راہ چوڑ  
 گراہ چلی تڑت دہو کا کھای + راہ کی بات ہی + راہ پڑی جانی کہ بانہ پڑی  
 راہی راہ سو راہی راہ + راتین بچہ بہت سچا بہت سچا حرامی بچہ + راتی سہی پڑ  
 بناتا ہی + رٹیا چاکر گسیا گھوڑ کھای بہت اوپر اچھی تھوڑ + رجب ہٹیلی کی  
 چہری + رحمان جوڑین پلے پلے لقمہ لکڑیا وین گیتا + رو بندہ خبردار  
 خدا + زلالا مست ہوا خدا کو بہول گیا + زالی کی ناخن ہوئی + زالی  
 کا لٹہ + زالی کی جو رو کو سد اطلاق + رستی جل گئی برہن نہیں گیا +  
 رستون جکڑی اب نہیں ٹھرتی + رکھ پت رکھ پت + رکھی تو بیت نہیں تو بیت  
 رسم کی کم گاڑی ہین رنڈھی کی ناگ نہوتی تو گوہ کھاتی پھرتی + رنڈھی  
 ہی تو آپ سی نہیں سگی باپ سی + رنڈھی کی گالی اور بہوت کی بہتر کی چوٹ نہیں  
 لگتی رنگ فح ہو گیا + رنگ تو اس اور متاب ناؤن + روپ روڑین  
 بہاگ کماوین + روٹی کیون ہو میان صورت ہی ایسی ہی + روٹا جانی روٹی  
 کی خیر لای + روٹی کو ٹوٹی پانچو ہذا خیم کو دادا + روٹی کھاتی شکر سنی تیا لچچو  
 مکرسی + روٹی کو روٹی اور چو لہی چھی سوو + روٹی پڑی منہ من ذات  
 بڑی گوہ من + روٹی کو منائی بہنی کو سلائی + رو رو کی دان مانگتی ہین  
 روزی کو گنتی نماز گلی پڑی + روزی خود رکھ کی چور + روز کٹو اکھو ذرا روز  
 پانی پینا + رو یا سو منہ دہو یا روٹھون گہ نہیں ہوتا + رہی تو ٹھیک سی حاجی تو

داو  
 شیخ کلاٹ میں را حاورا شیخ تالی ہندی دیکھو

چون فحش + ره بی نام اسدکا + ره بی مسود کی اندی وی مسعود کی + بقا  
 چمن پیرمین خواب و یکی محل کا یہ یاست بی سیاست نمین ہوستے +  
 ریچمین گی تو بہر مارین گی + پیچہ بجا و اور گولی بجا تو ہر یس بی بی ہوس  
 بڑی + خرمیہ شیر و ہم در مٹلہای نرفت زای + چمن مشمل برست گنجینہ

گنجینہ اول در امثال عربیہ

زَاخِمٌ يَغْدُو آذُنَ خَيْلٍ أَوْ دَرَجٍ - تَرَايَعُ الْأَرْيَاحُ يَحْصِدُ اللَّهُ فِي رَجَزٍ الزَّبُونُ

یَفْرَحُ بِلَا شَيْءٍ الرَّحَابُ كُلُّهَا - زَخَمَةُ الصَّالِحِينَ رَحْمَةٌ مَخْمُومَةٍ

غَيَاثُ نَرْدٍ دُجَانٌ - نَرْدُ الْمَرْءِ يَقْدَرُ أَوْ كَرَامَةُ لَكَ - زَكَاةُ الْبَدَنِ الْعِلْمُ

زَلَّةُ الرَّجُلِ عَظْمٌ يُجْبَرُ وَزَلَّةُ اللِّسَانِ لَا تُقْبَلُ - زَكَازُ مَرْغَلَةٍ

زَلَّةُ الْيَكْبَرِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ

زَلَّةُ الْعَالَمِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ - زَلَّةُ الْعَالَمِ

وَكَاكَرُ مَنْ سَقَوَهُ الْمَلِكُ رِيٍّ زَيْلٍ - زَلَّةُ الْحَارِ

وَكَاكَرُ مَنْ سَقَوَهُ الْمَلِكُ رِيٍّ زَيْلٍ - زَلَّةُ الْحَارِ

معانی و تفسیر

معانی و تفسیر







بِجِلَّةٍ + السَّعَادَةُ إِذَا دُرِّكَ الْأَمْنِيَّاتُ + السَّيِّدُ مِنَ الْعُظَمَاءِ

بجدت + بیکشتی در بامن آرزو هست + شیخ کسی که بزرگوار است

السَّيِّدُ سَعِيدٌ فِي الْجَنَّةِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ + السَّيِّدُ

بیکشت سید است در بهشت و بخت بد در شکم مادر خود بیکشت

مَنْ أَكَلَ وَتَرَاعَ وَاشْتَقَى مَنْ مَاتَ وَوَدَّعَ + السَّعْيُ مَتًى وَ

کسی که خورد و ترست کرد و بخت کسی است که در داد و ستد نهاده + کوشش هرگز

أَيُّهَا الْمَوْتُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى + السَّفَاهَةُ أَقْتُلُ مِنَ الشَّيْءِ

تو ای مرگ از خداوند تعالی + نادانانی کشته تر است از

وَمِنْ السَّهْمِ الرُّعَاةُ السَّفَرُ سَفَرٌ وَإِنْ كَانَ مَسِيلًا + السَّفَرُ طَعْمٌ

و از تیر سهم راعی سفر سفر است و اگر باشد یکمین سفر باره

السَّفَرُ مِزَانُ السَّفَرِ السَّفَرُ وَسِيلَةٌ إِلَى السَّفَرِ سَفِينَةٌ

از وزن سفر ترازوی سفر است سفر وسیله است به سفر کشتی

نُوحٌ نَظَرُ الدَّيَّةِ + سَفِينَةٌ لَمْ يَجِدْ مَسَافِقًا + سَقَطَ الْعَشَائِرُ

نوح نظر دین است + کشتی که نیابد مسافران + افتاد عشایر

عَلَى سِرْحَانٍ سَكَتَ الْفَاوْطَقُ خَلْفًا سَكْرُ الْحُكْمَةِ

بر سرک خاموش ماند بز سرال گو باشد باطن مستی حکومت

أَسْكُرُ مِنَ سَكْرِ الْخَمْرِ + سَكْرَةُ الْأَحْبَاءِ سَوَاءُ الْخُلُقِ + سَكُوتٌ

مست تر هستم از مستی خمر + مستی دوستان + بیخفتی + خاموشی

اللِّسَانُ سَلَامَةٌ لِلْإِنْسَانِ + السَّكُوتُ يُوَدِّدُ الْوَقَارَ سَكِينٌ

زبان سلامتی است برای انسان + سکوت دوست دارد وقار سکن

صاحب تفسیر امثال عربی  
میرزا محمد باقر  
تبریزی  
مطبع مطبعه مطهریه  
تبریز  
۱۳۰۲

اَرَأَيْتُمْ لَآيِدُنْجُ اسْتَعِيْلَ سَلَامَةِ الْاِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ +

ابراهیم فرج نیکند اسماعیل علیه سلامتی انسان در نگاهم اشق زبانت

السَّلَامَةُ إِحْدَى الْغَنِيَمَاتِ. السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ وَالْأَفَاتِ

سلامتی یکی از دو غنیمت است + سلامتی در یک است و آفتها

بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ + السَّلَامُ يُنْبِئُ عَنِ السَّلَامَةِ + سِلَاحُ الضُّعْفَاءِ

میان دو + سلام خبر میدہ از سلا متی + سلاح ناتوانان

الشكايه + السطان العادل خير من مطر قابل + السطان ظل الرب

گفته است: پادشاه مصحف بهرست از باران سال آنهنگام پادشاه سایه پروردگار

وَقَضَىٰ إِلَهُهُ السُّلْطَانُ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى الْعُقَدَاءِ مِنَ الْعُقَدَاءِ إِلَى

و فضیلت یکبار پادشاه محتاج ترست سوی عاقلان از عاقلان سوی

السُّلْطَانُ سَاحِلُ عِلْمٍ + سُلْطَانِي وَلَسْتُ مَخْلُوجًا \*

پادشاه + پیرس نشانرا از ملک + یغره رست است قیمت کج +

السَّامِعُ لِلَّهِ وَالْإِصْرُ خُذْنِي عِنْدَ اللَّهِ - سَمِعْتُ كَلَامَكَ يَا كَرِيمُ +

آسمان را از زمین و زمین را از آسمان جدا کرد و زمین را از آسمان جدا کرد و زمین را از آسمان جدا کرد

سَمِعْتُكَ يَا رَبِّي فِي أَدْنَى كَرَمِي سَمِعْتُكَ يَا رَبِّي فِي أَدْنَى كَرَمِي سَمِعْتُكَ يَا رَبِّي فِي أَدْنَى كَرَمِي

موسسه های آموزشی و فرهنگی  
موسسه های علمی و پژوهشی

الْعَمَّةُ + سِنَاءُ ذِكْرُكَ لَا تَنْوِي الْحَمْدَ وَرَدَّ عَمَّا أَنْفَعَهُ

بجواب ستمایه که در میان ایشان و بعضی از اهل حق است

نبرت روی اصابه دور می شود اردنای سپهر + خواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدائی بمسالت وصال وصال بجزائرت ہد کریمہ عاجزہ

گنجینه	ح	امثال بحور
--------	---	------------

10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----



اَهْوَلُ مَا يَرَى مَسْكِيًّا + اَلْكَفُّ اَخْرَجَ الْجَمَلَ +

ترساننده ترست از چهره‌ای که دیده شود برهنه + شمشیر فرو چلیپا است +

انگیزه دوم در مثل های فارسی

ساقیا امروز می نوشیم فردا که دیدم سالی که نکوست از بهارش پیداست  
سال گذشته حال گذشت + سایه هماره برای دولت والا جویند نه بهر دفع  
گرم + سینه بر سنگ نرود چنگنه باران را + سپهر داری میکند + سخن  
زنی سخت خوری + سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوشش + سخن مردان جان  
دارد + سخن شنیدن پنج دولت + سخن تا پیر سبذ لب بسته دارد سخن راست  
از دیوار هم بشنود + سخن بیک صیاد و لهاست + سخن راست تلخ باشد + سخن از  
سخن بر نیزد + سخن بسیار دانی اندکی گوئی + سخن گواه حال گوینده هست  
سخن راست از دیوانه بشنود + سخن بدآواز کند هست + سخن یک است و دیگر با عادت  
از است سخن را سر بلند سخن و سخن بر سال برابر بشنود + سخنان را اموال بر بخورند + بخیلان  
غم سیم و زربین خورند چهار سر بریده بانگ نکند سبزی تو ز سر خردنی خیزد +  
زاکو نه که ز خار ز مس میاید + سر قید را چرب باید کرد + سر که نف به از عمل است  
سر گل میخارد + سر را باید کوفت + سر را ز راستی آزاوشد + سر و دستان یار دایان  
سر یکبار کسی نکشد باری باشد گردن + سهرای گران فروشش خریدن است  
ست قدم به پند + سطر ها کی راست آید چون کجی در سطر است سحر  
بسیار نقش بار کند + سقلمه چو جاه آمد و سیم و زرشن سیلی خواهد بضرورت  
سرتش سگ از دوکان آید گرچه خواهد برد + سگ اصحاب کف درو  
چند چوبی نیکان گرفت مردم نمیدهد سگ باش و برادر خردم باشد سگ

الف بابای فارسی و صا

را

ابو سین قاف فارسی

بفت کا رہتا ہے چون کہ تیرا پلید تو باشد + سگ حق شناس حق از آدم نام حق شناس  
 سگ حضور بہ از بردور + سگ اندکوش گو کہ در زبان حیثیت + سگ را بسجہ  
 کار + سگ گردن و اترہ دولت ست + سگ زہر بردور شغال + سگ سیر  
 وقیلہ ترش مدہ شد منظور بنجم الدین سگ زاسر و سرت + سگ کوی لیلی است +  
 سگ گززدہ ہم آن بکا نشا باشد + سگ نشیند بجای گویائی + سلام روستائی  
 بیغرض نیست + سلسلہ جناب ست **سنگ** آید و سخت آید + سنگ بر بارہ  
 حصارہ مزہ + چہ بود کہ چہ صا سنگ آید + سنگ را سنگ می شکند + سنگ زدن  
 بر چنل بہ از زردان غیر محمل + سنگ مفت و کلان مفت + سوال دیگر جواب دیگر +  
 سود سفر سلامتی ست + سوز از کلدور + سوزندہ آتش ست کہ ہرگز سوزنشود +  
 سوز دل نوح علیہ السلام را طوفان تو اندکشت + سوز باید مرد را گو ساز بی شک  
 ہست + سوزن عیسی با خبر شد مریم در خور نباشد + سوزن جاسوس ست  
 و تیغ زبان گیر سوزن + **سیاق** عطار از روزنامہ شمس و شمس نشو + سیر  
 چغم گیر نہست + سیر خوردہ ام کہ از بوی گندش ترسم + سیر باشیہ اگر چہ گندہست  
 لیکن بیجا بندہست + سیلی نقد بہ از جلو ای سیہ + سیاب زر را سیدر و گرد  
 سیمرخ دیگرست و سی مرغ دیگر + سی ہم بر سر خمین + سیر و تی آہنگر سرخرو  
 آہن ست + سینہ فی دوات ستر قلم را سیل کند + سیہ رو زصل بیک دلوشنہ

### گنجینہ سوم در امثال ہند یہ

سات بانچ کی لائی ایک جہی کا بوجہ + سات سوچہ ہی کہا کی بی حج کو چلی  
 ساتاروہن + ساتچنڈ ہر ملی جھوٹی بہی سببندہ + ساہاجور و خسم ہی کا

بہلا + ساجی کی ہانڈی چڑھائی میں پھوڑی + ساجی کی ہولی سبھی ہولی + ساجی  
 پیر کی کیا جانی انجان + سارا نور نہ پھردی کو اوکھہ ڈرونی + سارا تو لی ہر  
 نرہ اوکھہ ڈری + سارا گاؤن جل گیا کالی میگھا پانی دی + ساری بد نہیں  
 ہی حلال ہی ساری رات کمانی سنی سنی نیخارڈی تھی یا مرد + ساری ہانڈی ہیز  
 ایک ہی چاول ٹٹولتی ہیں + ساری عمر روزہ کھا رکھا کھول ٹوگوہ سی + ساری  
 گڑیان مگرتین نانی سی رہچولی + سارس کی سی جوڑی ایک اندھا ایک کورنی  
 ساس گئی گاؤن بہو کی مین کیا کیا کماؤن + ساس نندی آپہ اندھی  
 ساس کھ نہیں باجھی بہو کو جاہی تنہا اور سراجی + ساس کی جینری سب کے جینری  
 ساس کی لگی بہو کی کیا بڑائی + ساسو پٹ کا دکھہ سالی آدھی نہالی ماو سلجھ  
 پوری جوتی + سالی کے شسری اور شسری کی لٹرہ ہوند ہون + ساج کو  
 آسج منین + ساج کھی سو مارا جاسی جو ٹا بہر ڈالڈ وکھائی + ساجی بات سعد  
 کہی سب کی تہن ہی آو تزار ہی + ساجی گرو کا چیلاری نہ مارا جاتی سانپ نکل گیا  
 الیکر کو پٹا کر + سانپ کا سر ہی کھلتی ہیں + سانپ کی سی کچلی جھاڑی + سانپ  
 آئی تھہن میں چھو نہ رکھی تو اندھا اوکھی تو کوڑی + سانپ کا کاٹار سستی سی ڈوتا ہی سانپ  
 کا کاٹا سوئی پچھو کا کاٹار وئی + سانپ بگمہ شیر مارا پانی پل میں نہید + ساو  
 کی اندھی کو ہر ہی ہراسو جی + ساون ہری نہ ہماوون سوکھی + ساون میں کرلا  
 بہولانی دیکھہ نو اسامولا + سائین تاو دم ہی تائین + سائین سی سچارہ اور  
 بندیسیت ہماو ہاوین نہیں کیس کر ہماوین گونٹ منڈا ٹوسپ ایک تھیل کے  
 تھی جن + سب پر جوئی بکری گتین بی بی نور + سب توڑین میرا ب نہ توڑی جب  
 روٹھا روٹھن ہی سریرام نہ دھا جاہی + سب نچلی تھوار کی دن ننگے + سب

بیچ + سب کوئی ملے شکوٹیانہ ملیو سب کچھ گیا میان کی طرح نہ گئی + سب گز  
 پوری کوئی نہ کہیو لندوری سبھی کو کر جو کاشی جاتین تو پاتر جاتین کون آتین  
 سیا لکری کی چھینس فن پینچ سپاہی کو ڈ مال دہر نیکو جگہ چاہی + سپنی من  
 راجا بہلی دکو وہی احوال + سترہ ہترہ + سخی سی شوم ہلا جو جلدی دیوی  
 جواب + سخی شوم برسوین دن بزر ہو رہتی مین + سخی واما رشتہ ملی و تار سخی کا  
 سربلن + سدا میان گھوڑی ہی تو خرید کی ہی + سدا کی بدنی آ + دو کو دوس  
 سدا کی دانی موس کی نوگی + سدا کی دکھی او دختا ورنام + سدا کسی کی نہیں ہی  
 سدا نہ ہولی تو فی سدا نہ ساون ہوئی سدا نہ جو بن تر رہی سدا نہ جوی کوئی  
 سر پر آ ہی چل گئی تو بھی مدا رہی مار + سر تو نہیں کجایا + سر تو نہیں پھرا +  
 سر جھاڑ منہ پہاڑ منہ لریکا ڈنڈا اٹکا ہی + سر سی سدا رہا ہی سر سدا ہی ہی  
 گما ہی + سر سچیر مین من بدیون مین + سر گالا منہ بالا + سر گالا سسی او ترا بول مین  
 اگ رہا + سر منڈاتی ہی اولی پڑی + سر موڈی بیٹون غائب جلی بی بی حجاب  
 سری ہی کی بیڑ کانی + سری فلانی او نخل کل بجنا + سستی ہی بیڑ کی دم اوٹا  
 اوٹا دیکھتی ہیں + سر سرگی بجای تو کیا ہو + سکتے گئی بلگتی آتی + سکھ  
 مین آتی کر مچنگلی منڈاون گونچہ + سکھ سووی ہو و جسی گاتین نگورو + سکھ  
 سووی کہا ہر جو چور ملی واکي مٹیا + سکھ سپت کاسب کو ڈ ساتی + سکھ  
 سکھ ہنس گتین ہو ہون کو آ یا ہنس + سلامت رہی ہو جسکا بڑا بر وٹا  
 سلیمین عید کیسی + سما چا رشتہ ہی کی پانی جب لکھو رہی باٹا آئی + سمجھو  
 بوجو گھوٹالی جو جو + سمجھنی والی کی موت ہی + سن ری ڈھول ہو کی بول  
 سوا سوچکا + سوامو برابر رہی + سو پا جو نکا ایک بجا وہ + سو پونی کائی

دال

۱

کات تالی کات تالی کات تالی کات تالی



وہ بھی برابر ہزار کاٹی وہ بھی برابر + سو تیا ڈاہ مشہور ہی + کہوت چون کی سچی  
 سوت جاسی سوت کا ناہرا نچای + سوت بہلی سوتیلہ ابرا + سوت نہ کپاس  
 کو لیسو لسی لٹم لٹم + سوتی لڑکی کا منہ چو مانہ مان خوش باب خوش سوٹھیا  
 صراف + سوچی نہیں غلیل کا لیس + سوتون چور کی ایک دن ساہ کا + سوچی  
 کا منہ گنا چاٹی + سوتو ڈنڈہ ایک لپٹت سورت اس جنم کی آندہ + سورتی  
 نہ ایک لوٹا سو گنتی نہ ایک پونڈا + سوسیا فی ایک مت + سوسنا کی نہ ایک  
 تھار کی + سو عندون ایک کہوت سوت رنگون ایک سپوت + سوغلامون گہر  
 سوتا + سو کو وٹھین ایک بگلا بھی ترسے + سو کہی ساون روکی بہادون  
 سو کہی ہانوں پانی پڑا + سو گالیوں کا ایک گالا + سو گاڑی نہ ایک چکر اسو  
 سوتی نہ ایک بچلا + سو گز واری گز بہر نہ ہمارے + سولی پر ہی نیا آتی ہی سو  
 پر کی روٹی کھاتی مین + سونکٹو ٹھین ایک ناگ والا نکلو + سونا سو گنت سونا جاتی  
 کسی اور مانس جانی بسے سونا اوچھالتی چلی جاوے + سونی کی کٹاری سی کوئی  
 چیت نہیں مارتا + سونی کی چڑیا ہاتھ سی اوڑ گنتی + سونی کی چڑیا ہاتھ لگی ہی  
 سونی سی گڑائی منہ لگی + سونی سیچ سی مر کھنا بیل اچھا + سوند ہی بوا چٹائی کا گلا  
 سو ہی کی ریت نہیں شروع کی توفیق نہیں سوتی سو ہی جاگین بابا سنی مانگیز  
 سونی کی ناکی سی سب کو نکالا ہی + سونی جہان نچاوی وہاں سوا گسیرتی مین  
 سہ بند ہی کی پیادیکا آکا چھا برابر + سٹاسی ان سٹا چھاتی پھر ہی سٹیا  
 بہنی کو توالب ڈو کھای کا + سیان کی برتی بھیا کاناؤن پن اوڑہ مین ساسر  
 جاؤن + سیانا ہی کو آگوا کھاتا ہی + سیام چھوڑو چھوڑو نہ سیت دونو مارو  
 ایک ہی کہیت + سیامی مو کی گنتی دلی آرزو نہ کہی + سیار اورون کو شکون دے







الْحَنَّةُ شَيْئُهَا أَرْفَهُمْ أَحَرُّ نَسْوَى أَخِي حَتَّى

بهشت + این عادت است که می شناسم آنرا از اخرم + بریان کرد برادر تو تا آنکه

إِذَا أَتَيْتَ رَمَدَ الشَّهْرِ أَفَنَ وَالْحِجْلَ رَحِمَهُ شَهْرَ لَاخِيفَ

چون بخت شد درضا گسترده شهرت آفت و کم نام شدن آسانست + ماهی گشت بختی

لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ لَّكَ فِيهِمْ بَرٌّ وَلَكُنْ أَتَمَّ الْأُمَمِ

شماره پنجم روزهای آخره ماهی که برای تودمان روز شنبه، شماره پنجم، روزهای آخره پیر

مَنْ اسْتَعْمَلَ الطِّيبَ وَهَجَرَ الزَّجَبَ أَشْيَبُ تَدْبِيرُ الْمَوْتِ شَيْبُكَ

از اسنما کردن چشمیت و حدائی محمد با + بری تدریگست + بری تو

نَاعِمُكَ شَيْخٌ يَعْلَمُ نَفْسَهُ بِالْإِطْلَاقِ الشَّيْخُ فِي قَوْلِهِ كَالْتِمَاسٌ

نمک رسا نیست ترا به دست کشغیا مکن ذرات خود را باطل + شش و کمر منجمد مانده مغفوت

۱۰۸۷۲۳۴۵۶۷۸۹۱۰۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

یادداشت: این کتاب در سال ۱۳۸۵ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

درست نمودن معنی پیدا  
چون میباید و اینها را می بیند

شَدِيدُ الْعِقَابِ + شَرُّ الْمَلِكِ + الشَّيْءِ الْكَبِيرِ

فَتَقَالُ هَذِهِ الْأُمَمُ كَذِبٌ

چیزی که اغلب کرده‌ای متواتر یا نه بسوی سفر

السِّيَ بِالسِّي يَدُرُ السِّي إِذْ ابْتَبَتْ بِبَوَارِيهِ السِّي إِذْ احْلَاهُنْ مَقْصُودُ

پیری بھری ذکر کردہ می شود، جبر و فیکد کتابت شتابت از برای جامع مجرب و فیکد خالی شود از مقصود

لَا شَيْءَ عَجَبًا لَهَا الْبُرْدُ مِنْ شَيْءٍ يَتَصَدَّى وَصَدَّى يَلْتَمِسُ

کنجیزدوم و مشاهیر سی

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

ششخ گوشه که در بریم گلست + شامی که بلند شد تبر خود را می گفت که من نیم شکر خوردم  
شاد و بیدار بستم ناخواب و بیدار بستم + شاکر دفته رفته با ستاد می رسد + شاکر  
دلف میعد ماند + بند باید که حد خود اند + شامان به عجب که بنوازد که در ابد شامان  
که آنوقت بجا که آنگاه + شاید که همین بجه بر آرد و بر وبال غفا گردد + شب بسیار پاک  
بیکار + شب که است تا چه زای پسیم + شب که هر هواس بهی بناید + شب که بهر بنواید  
زنگی که جویند به شب با هم می داور + شب که پروانه شمع خورشید شود + شب که هر دهر  
آفتاب بخوابد + رونق بازار آفتاب بخوابد + شتر از زن است اگر قفاده و در گردن نیست  
شتران در و دانه خورنده گشت + شتر در خواب بیدار دانه + شتر معالج با از مرد طالع +  
شتر نیمه که دو جا گردن زنی شدنی خود در که خواهد شد + شراب مفت راقصی نیم  
خوهر + شراب زده را شراب و است + شتر طعمه وقتی بنوازد که گشتی + شرم خندان بر ایام  
ست + برای رور + شعر فمی عالم بالا معلوم شد + شعر فمیدان را از گفتن بود + شکل  
در ویش صورت سوال است + شکور و ایشان تغار خداست + شعله میخند که فقر عالم  
شماست دشمن که نرسد دست + شمشیر نیک از من به چون کند گشتی شمشیر کیون بسند  
من بود که شام به شمشیران خالی نمی باشد + شمع البیت و رونمی باشد + شمع را هر چند بهر  
بر زدن و شمن تر شود + شعله بقدر علم + شعله و کی بود مانند و شود + شود شود شود  
چه خواهد شد + شوق بر هر حال که باشد بهری و کزایت شونی از رشت روی با اینا شمشیر  
قالبین جو که شمشیرستان و گشت شمشیر به شکست + شمشیر که شمشیرستان خود را به

نون مولود ميم لاهم مين مخ دال را ۳ پای فایسی با

٩

گنجینه سوم در امثال هندیہ

شباب اس بی بی تیری ڈہری کو پادی آپ لگاوی لڑکی کو + شاکر کو شکر و فخر



صَاحِبُ الْحَاجَةِ أَعْمَى - صَاحِبُ الْفَرَسِ مَجْنُونٌ + صَاحِبُ الْكَنْجِ

صاحب حاجت نابیناست + صاحب فرس دیوانهست + صاحب نیکان

يَأْمَنُ الْكَشَّارَ + صَاحَتِ عَصَا فِدْرُ بَطْنِهِ + صَادِقُ كَلِمَتِهِ السَّكِينُ

بی خوف است از بیلان + آواز کرد گنج گمائی شکست + یابست و در میان بستانای سبک

يَصْدُقُهُ + صَارَ الْأَمْرُ إِلَى الْوَرَعَةِ + صَارَ إِلَى مَا مَنَّهُ خُلُقٌ +

کمی شکافد آزار + گردید کار بسوی آفتاب پرست + گردید بسوی آنچه که از آن بداند

صَارَتْ الْقَوْسُ كَوْفَةً + صَارَتِ الْعَصَا كَوْفَةً + صَارَ الرَّجُلُ قَدَامَ

گردید کمان کوزه آب نوشیدنی + گردید عصا کوزه + گردید تیزی آتش نیز

الْشَّيْءِ + صَامَ حَوْلَ الْكُتُبِ شَرِبَ بَوَاقًا + الصَّبْرُ يَطْلُعُ فِي أَشْيَاءَ

نیزه + روز و درشت یکسال باز نوشید بستان + صبح که طلوع میکند در میان

الظُّلَمِ + الصَّبْرُ أَلَى الْمُحِبِّ + الصَّبْرُ أَوَّلُهُ أَمْرٌ مَذَاقُهُ وَلَكِنْ

تاریکی + صبر آرزو معشوق است + صبر او شایسته ترست از روز و + ولیکن

أَحْرَهُ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ + الصَّبْرُ خَيْرٌ مِنْ طَيِّبٍ يَرَكِبُ الْإِنْسَانُ + الصَّبْرُ

آنرا شیرین ترست از شهد + صبر بهتر است از سوار است که سوار می شود از آن

عِنْدَ الصَّبْرِ الْوَلِيُّ + الصَّبْرُ عَلَى الصَّيْبَةِ مَعْصِيَةٌ عَلَى الشَّامَةِ + صَبْرُكَ يَوْمٌ

نزدیک مدد بهتر است + صبر بر مصیبت مصیبت است بر شامت + صبر تو بیدار میکند

الظُّفْرَ + الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ + الصَّبْرُ مِطْطَةُ الظُّفْرِ + الصَّبْرُ وَالْثَّانِي

رسم نگار + صبر کلید فراق است + صبر سوراخ است که است + صبر و درنگ کردن

مَنْ فَعَلَ الْكِرَامَ وَالْعَجَلَةَ مَنْ فَعَلَ الْيَأْسَ + الصَّبْرُ يَجِيءُ الرَّجُلَ

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

صاحب حاجت نابیناست + صاحب فرس دیوانهست + صاحب نیکان  
بی خوف است از بیلان + آواز کرد گنج گمائی شکست + یابست و در میان بستانای سبک  
کمی شکافد آزار + گردید کار بسوی آفتاب پرست + گردید بسوی آنچه که از آن بداند  
گردید کمان کوزه آب نوشیدنی + گردید عصا کوزه + گردید تیزی آتش نیز  
نیزه + روز و درشت یکسال باز نوشید بستان + صبح که طلوع میکند در میان  
تاریکی + صبر آرزو معشوق است + صبر او شایسته ترست از روز و + ولیکن  
آنرا شیرین ترست از شهد + صبر بهتر است از سوار است که سوار می شود از آن  
نزدیک مدد بهتر است + صبر بر مصیبت مصیبت است بر شامت + صبر تو بیدار میکند  
رسم نگار + صبر کلید فراق است + صبر سوراخ است که است + صبر و درنگ کردن  
از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را  
از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را  
از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را  
از فعل کرمانند + دشتابی از فعل لیثان + صبر بیرون می آورد مرد را

معانی



عَنِ الْبَيْدِ وَتَجَلَّسَهُ عَلَى الشَّرِيرِ الصَّبِي صَبِي وَأَلْفَ كَانَ نَبِيًا +

از بید روی نشاند و بر سرش کوب کوب کرد و از چهره پدید آمد

الضُّبَّةُ نَوْزَةٌ وَحَقَّةُ الْبَكْرِ فِي الْحَسَنِ صَحِيحَةٌ + نَامَةُ شَمْسِ

سجبت بانه کست است اندرستی بدن از کی رنگست + نامة شمس

صَدَّقَنِي سَنَ بَكْرَةٍ + صَدَّقَ الْمَرْمِيَّةَ + الصَّدَقَ يَدْنِي عَدُوُّ

اگر با بید و کرا سال باده شتر را راستی دهد نجات است راستی چهره بد از تو

لَا أَوْعِيْدُ + الصَّدَقَةُ تُؤَدُّ الْبَلَاءَ وَتُرِيدُنِي الْعَمْرُ + صَدَّقُوا لَأَحْرَارِ

نه وعید + صدقه دفع میکند بلا را و از تو را میکند عمر سینه های آزادان

كُنْزُ الْأَسْرَارِ + صَدَّقُوا أَوْلِيَاءَ عَمِّ الْوَلَدِ + صَرَحَ الْحَقُّ عَنِ الْقَبْضِ

شرفا خزینها از اسرار + یار پدر عم پسرست + بیدار شد حق از خالص خود

صَدَّقَتْ بِجَلَدِهَا صَفَاءُ الْمَوَالِي تَعْرِفُ الْمَوَالِي + صَفَقَةُ بَقْدِ خَيْرِ

بیدار شد و در جلد صفای موالیان خبر گیری میکند غلامان + عقد کردن بر نقد بهتر

عَنْ بَدَارَةِ بَوَاعِدٍ + صَفُّوا الْعَيْشَ فِي الْقَنَاعَةِ + صَكَّةٌ عَمِّي حَبْلٌ

از بدو به وعده صفای زندگانی در قناعت ست نیمروز عمی + بیدار شد

لَا تَحَامُ يَكْرُ حَشَمُكَ صَلَاحُ الْإِنْسَانِ فِي حِفْظِ اللِّسَانِ + صَلَّتْ

بهارا بر شتر شو حشمت تو نه شایسته انسان در نگهداشتن زبانست حمله کرد

عَلَى الْأَسَدِ وَبَلَّتْ عَنِ النِّقْدِ + الصُّلَةُ خَيْرُ الصُّمْتِ حِكْمَةٌ وَقِيلَا

بیشتر ویشاب کردی از نقد + صلواتی بهتر است خاموشی زبانش عالم است و بیدار

فَاعِلُهُ + الصُّمْتُ خَيْرُ الْحِكْمَةِ + الصُّمْتُ نَزِيْةُ الْعَالِمِ وَبَدَأَ

کننده او + خاموشی بهتر است خاموشی زبانش عالم است و بیدار

مع الطاء مع الدال

مع الراء مع الف

مع الكا واللام

مع الهمزة

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'خوبیت', 'امثال صا', and various commentary.

Handwritten notes at the bottom of the page, including 'خوبیت' and other commentary.

**سید الجاهل الصناعات** کفر کینه + **الصناعات** لاشکاک  
 و برده جاہل + هنر نیست که فانی شود + صناعت اخرین نیست که کمال  
**الطریق** ایم که در راه است و اصل به معنی راه است  
**التیله** برای کسی است که گرفتار خواب است که برین خواب و درگاه خواب کردی شیر را  
 شکار

**گنجینه دوم در مثلای فارسی**

**صاحب خرد اهل خیرست** + صاحب کرم همیشه غفلت + صاحب تعزیت آدم  
 شمارست + صاحب خرد اهل خیرست خوان دید + **صباح** خوابم خضری بنم خیری  
 دو چار شد + صبر فلاح کار باست + صبر سخت ولیکن بر شیرین دارد و صبر غماز  
 بجای ری + صحبت نیکان با ندر اسودیت + **صدای** دهن از غالی بودن سکیم  
 صد از هر دو دست می براید + صد بار اگر تو بشکستی باز تو صد و رشو و کشته ده چوبسته شود  
 دری + صد هر جا که نشیند صد رست + صد که که چقدر نبود + صد که دوان رفته  
 صد پیش آرد که اینجا هر چه از آن بر نده صد کلاغ را یک کلون نیست + صد کوفه  
 بیسار که می دهم دارد + صد که چمن به که تو نگین نفسی + صد که به و یک موش + صد  
 موش یکا که نیست **صفای** خان از آفتاب و جارب است + صفای با پلیمونی شکست  
 صف مغلوب است **صلای** صبر قندی + صلا نشد بلا نشد + صلاح  
 کار کجا و من خراب کجا + صلاح ما به است کان تراست صلا + صلح اول  
 به از جنگ آخر + صلح رشت اگرگ و دین میا که است و ندیدن هم مبارک است صفت  
 نشو صفائی + در کشته جامی + بسیار سفر باید تا آنچه شود خامی + صید نین صافا

غفلت را  
 کرم  
 تعزیت  
 آدم  
 خرد  
 اهل  
 خیرست  
 صاحب  
 کرم  
 همیشه  
 غفلت  
 صاحب  
 تعزیت  
 آدم  
 شمارست  
 صاحب  
 خرد  
 اهل  
 خیرست  
 خوابم  
 خضری  
 بنم  
 خیری  
 دو  
 چار  
 شد  
 صبر  
 فلاح  
 کار  
 باست  
 صبر  
 سخت  
 ولیکن  
 بر  
 شیرین  
 دارد  
 و  
 صبر  
 غماز  
 بجای  
 ری  
 صحبت  
 نیکان  
 با  
 ندر  
 اسودیت  
 صدای  
 دهن  
 از  
 غالی  
 بودن  
 سکیم  
 صد  
 از  
 هر  
 دو  
 دست  
 می  
 براید  
 صد  
 بار  
 اگر  
 تو  
 بشکستی  
 باز  
 تو  
 صد  
 و  
 رشو  
 و  
 کشته  
 ده  
 چوبسته  
 شود  
 صد  
 هر  
 جا  
 که  
 نشیند  
 صد  
 رست  
 صد  
 که  
 که  
 چقدر  
 نبود  
 صد  
 که  
 دوان  
 رفته  
 صد  
 پیش  
 آرد  
 که  
 اینجا  
 هر  
 چه  
 از  
 آن  
 بر  
 نده  
 صد  
 کلاغ  
 را  
 یک  
 کلون  
 نیست  
 صد  
 کوفه  
 بیسار  
 که  
 می  
 دهم  
 دارد  
 صد  
 که  
 چمن  
 به  
 که  
 تو  
 نگین  
 نفسی  
 صد  
 که  
 به  
 و  
 یک  
 موش  
 صد  
 موش  
 یکا  
 که  
 نیست  
 صفای  
 خان  
 از  
 آفتاب  
 و  
 جارب  
 است  
 صفای  
 با  
 پلیمونی  
 شکست  
 صف  
 مغلوب  
 است  
 صلا  
 ی  
 صبر  
 قندی  
 صلا  
 نشد  
 بلا  
 نشد  
 صلاح  
 کار  
 کجا  
 و  
 من  
 خراب  
 کجا  
 صلاح  
 ما  
 به  
 است  
 کان  
 تراست  
 صلا  
 صلح  
 اول  
 به  
 از  
 جنگ  
 آخر  
 صلح  
 رشت  
 اگرگ  
 و  
 دین  
 میا  
 که  
 است  
 و  
 ندیدن  
 هم  
 مبارک  
 است  
 صفت  
 نشو  
 صفائی  
 در  
 کشته  
 جامی  
 بسیار  
 سفر  
 باید  
 تا  
 آنچه  
 شود  
 خامی  
 صید  
 نین  
 صافا

دل برفرمی زند صیاد و بر بارشانی مرنو باشد کی برون پیکان و شمشیر چون اسلحه و صیاد

گنجینه سوم در امثال ہندیہ

صبح کا بھولا شام گہراوی اوسی بھولا نہیں کہتی ہین + صبح کی نہاری اور ستر این گائین پٹھاری + صبح کی بوہنی اور اندمیان کی آس سبرے داود اکی ہانہ ہی + صحبت اچھی بیٹھی کہا بتی ناگر پان + بر صحت بیٹھ کی کتابی ناگ اور کان + صبح گئی سلامت آئی + صدر جہان کے بدر جہان چوڑ پانی جائین کمان + صدقہ دیار دہلا + صندل کی جابی نہ کو لگی + صورت نہ شکل چو لہی سی نخل + صورت چوڑیل کے نام پر بونکاسا + خرمیت ہفت ہم دشلمای حرف ضاد و مشتمل بر ختم

گنجینہ اول در امثال عربیہ

ضاق صدہم ضائق یدکا + ضاقت الدنیا علی المتباعدین

تنگ شد بند کے کہ تنگ شد دست او + تنگ شد دنیا بر دشمنی کنندگان

ضاقت علیک الارض بر صبحا + الضحی قد یجلب العلبہ

تنگ شد بر کو زمین بفرانی خود + صبحی گاہی مید و شد علیہ را

ضرب ضرباً یداعظاً + ضدا ان لا یجتمعان ضرب

نازدایدن نرم از ظلمای او + دو ضد جمع نمی شوند + ظاہر کرد

احساسا کہ سدا یرس + ضرب بضر ب و جگر آری بجز آری + ضرب السیف

احساس را ہی رسد اس + زدن زدن و نیک کشیدن کشیدن + ضرب شمشیر

مع کل لاف مع الجیم مع الحاد والذل والراء



تَرَفَّحِي أَضَلَّتْ مِنْ غَشٍّ فَمَلْنَا - صَيْفُ الْبَحْرِ الْبَحْرِ  
 میدویش و غش باد کردی بسبب که نیست را - همان بخیل بی خوف  
 مِنَ الْخَرْقِ ضَيْقُ الْيَدِ أَشَدُّ مِنْ ضَيْقِ الْقَلْبِ +  
 از بختگاه تنگ دست سخت ترست از تنگ دل +

**گنجینه دوم در مثل های فارسی**

مُتَابِرًا بِأَيِّ دِرْهَمٍ وَنَهْضًا بِسَيْفٍ ضَرْبِ الْفُلِّ وَكَارِثَتِ نَهْضَاتِ نَهْضَاتِ  
 متابیرا با هر دره و نهضت با هر ضربه کشتی و کارثت نهضت نهضت نهضت

**گنجینه سوم در امثال اندیه**

ضَامِنٌ نَهْجِيْ گَرَه کادو بجای ضامن بودنی کی کیا - ضرور که گوید کی بی سال  
 کرتی بین - خرمینه نهیر و هم در شکای حرف طای مهله شست برست گنجینه

**گنجینه اول در امثال عربیه**

طَابَ وَقْتُ مَنْ وَفَّقَ بِاللَّهِ طَارَتْ بِجَهْدِ الْعَنْقَاءِ طَارَتْ  
 خوش شد وقت کسی که اعتماد کرد بر خدا - پرانید ایشان را عنقا که پرید  
 عَصَا فِزْرَاسَهُ + طَارَ فَيَبُورُ + طَاعَةُ الْوَلَاةِ بَقَاءُ الْعِزِّ +  
 گنجهای سراز - پرید پس باز آمد - فرمان بردار حاکمان باقی ماندن عزت  
 طَاعَةُ الْإِسَاءِ نَدَامَةٌ + طَاعَةُ الْإِثْمِ وَهْلَاكٌ + طَالَ حَرْبُ  
 فرمان بردار زان شرمنگیت - فرمان برداری دشمن بکشت - دراز شد  
 مَرَّ طَالَ رَجَاؤُهُ + طَالَ عُمْرُ مَنْ قَصَرَ تَعَبُهُ + الطَّامِعُ فِي  
 آنکه که دراز شد امید او - دراز شد عمر کسی که کوتاه شد مشقت او - طمع کننده در

این امثال در  
 خزان و قیام  
 و بیخوابی  
 و بیخوابی

خزان و قیام  
 و بیخوابی  
 و بیخوابی

خزان و قیام  
 و بیخوابی  
 و بیخوابی

خزان و قیام  
 و بیخوابی  
 و بیخوابی

این امثال در  
 خزان و قیام  
 و بیخوابی  
 و بیخوابی

مع الباء  
مع الراء  
مع العين  
مع اللام

بِئَاتِقِ الظِّلِّ + طَائِرُ كُلِّ إِنْسَانٍ فِي عُنُقِهِ + الطَّبُّ لِلْمَوْتِ

بند سایه است + پرنده هر انسان در گردن اوست + طب برای پادشاه است

كَلَامُ الْمَقْلُوبِ + طِبِّكَ يَدَاؤِي وَهُوَ عَيْلٌ + طَرِيعٌ مَعَ كَلْبٍ

کلام برای مغس + طبیب علاج میکند و حال کند او بیمارست + بهر باشکله

طَرِيقُ الْعَقْلِ وَاحِدٌ + طَعْنُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ طَعْنِ السِّنَانِ

راه عقل یک است + زدن زبان سخت ترست از زدن نیزه

طَعْنٌ فِي حَوْصِ أَمْرٍ + الطَّعْنُ يُطَارِكُ + طَلَبُ الْكَادِبِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِ

دریدن در دوش خیرست + طعنه مهربان میکند و را + جستن اوب بهترست از جستن

الذَّهَبِ طَلَبُ الْغَيْرِ قَرْنَيْنِ تَصْلِيحُ الْأَذْيَتَيْنِ + طَلَبُ الْكُلِّ

زر + جستن گورخر و دوشاخ را خراب کردن هر دو گوش است جستن همه

فَقَاتِ الْكُلَّ + طَلَعَتِ الشَّمْسُ فِي خُرْشَاءٍ طَمَعٌ فِي الرَّجْعِ

در گذشتن همه + طلوع کرد آفتاب در غبار + طمع کرد در سود

حَتَّى قَاتَهُ رَأْسُ الْمَالِ + أَطْمَعُ الْكَاذِبِ يَدُ الْقُرْبَةِ +

تا آنکه فوت شد او را اصل مال + طمع دروغ میکند گردن را +

أَطْمَعُ مَرْحُومًا وَسُقَالُ نَزْعٍ وَاحِدٌ مَا مَوَاتٍ + طَمَعٌ مِنْ

طمع بیماری است و سقالات نزع است و بی نصیبی مرگ است + طمع کرد که

لَا يَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ + طَوْلِي لِمَنْ مَزَّقَ بِالْعَافِيَةِ + طَوَّلَ

و دفع کند از ذات خود و خوشی برای کسی که روزی داده شد به عافیت + خوشی

لِمَنْ أَهْلَ لَهُ + طَوَّلَ الْعَهْدَ يَنْبِي + طَوَّلَ النَّبَأُ مَسَلَاةً

برای کسی که زن خواسته شد برای او + درازی بانه و اتمو میکند و رازی خبر سوزن کلاست

اینه  
بند سایه است  
پرنده هر انسان در گردن اوست  
طب برای پادشاه است  
کلام برای مغس  
طیب علاج میکند و حال کند او بیمارست  
بهر باشکله  
راه عقل یک است  
زدن زبان سخت ترست از زدن نیزه  
طعنه مهربان میکند و را  
جستن اوب بهترست از جستن  
زر  
جستن گورخر و دوشاخ را خراب کردن هر دو گوش است  
جستن همه  
در گذشتن همه  
طلوع کرد آفتاب در غبار  
طمع کرد در سود  
تا آنکه فوت شد او را اصل مال  
طمع دروغ میکند گردن را  
طمع بیماری است و سقالات نزع است و بی نصیبی مرگ است  
طمع کرد که  
و دفع کند از ذات خود و خوشی برای کسی که روزی داده شد به عافیت  
خوشی  
برای کسی که زن خواسته شد برای او  
درازی بانه و اتمو میکند و رازی خبر سوزن کلاست



لاهر القباب خاتم من باطن الحديد الظاهر عنون الباطن طريف

طِفْلٌ يَكُلُ عَنْ مِثْلِ الظَّفْرِ مَنْ أَحَدُهُمَا لَوْ

در گرایش مذابت + ناخن توانده می شود از مانند + رستگاری مرسی که از عجب و شگفتی

سایه پادشاه + سایه کج گشت + سایه خد است سایه جانور و هیچ

دو عالمی سمگلر ضلع غنی شود + گردید گو سپندان آمیختہ + سایہ بسیار روزہ باوش گشت

سما یحیٰ علیٰ کونہ است + ستم شکر میکنم اور السبوی بکرم + ستم یا دنا بآن بہت است از  
 ذلّا الرّیضۃ الظّالمت یوم القیامۃ + الظّم مفعولہ و خلط

ستمبر کی گیت روز قیامت + ستم چرا کہ او ناما نوشت

و شوار بمنست از سیرابی رسوا کنند + نقشه مال سخت زیست از شغل آب +

عافلان بر نوبه یقینت گمان عافلان خیر غیبت گمان بزرگ صمیم زمست آید یقینت

ظن لہو مہین لا یحییٰ + صواباً مہین جیرا حیرا روم جیرا  
گلان ہونان خلا نیکہ + گمان کفہ ہونان یکہ راء دایہ دوم بہتر از اول

الحال ان معلوم باشد شکوه چین به ظالم برگ دست نیاید و از دستم نه از پر عجب میرسد

کیمیائے	جغرافیہ	امثال عربیہ فارسیہ
---------	---------	--------------------



ظالم مظلوم نجات - ظالم پای دیوانه ورامی کند - ظاهر از شیخ و باطن از شیطان باز  
 عنوان باطن است - ظرافت آتش افز و جدایت - ظریف که گیسو قابل است  
 ظریف همیشه سرگردان است - ظالم ظالم باعث ویرانی ملک و است ظلم بیسوی عدل

گنجینه سوم در امثال هندی

ظالم کی رستی در نزد ظالم کار و سر بر - ظالم کاپیهای نرالای - ظاهر رحمان باطن شیطان  
 خزینه بستم در شلهای احمر عین مهمه مثل پرست گنجینه

گنجینه اول در امثال عربیه

عَادَاتُ السَّادَاتِ سَادَاتُ الْعَادَاتِ + عَادَتْ بِعَاتِرِهَا لَيْسَ

عادت های سرداران سردارهای عادت ها است + باز گردید بسوی اصل خود

الْعَادَةُ طَبِيعَةُ خَامِسَةٍ + عَارَتْ عَلَى الصَّرْطِ وَقَبِلَتْ بَوْلَهَا + الْعَاشِيَةُ

عادت طبیعت پنجم است + تنگ کرد بر گوزن و قبول کرد پیش خج و در زان

تَوَجَّهَ إِلَى الْوَيْلَةِ + عَاطِلٌ يَغِيرُ الْوَأْطَ + عَاقِبَةُ الصَّبْرِ إِلَى السَّلَامَةِ +

برگشاید به سوی وایله + عاقل برانگیزد برین خیزد و نماند + انجام صبر بسوی سلامت و

عَاقِبَةُ الْجَعَلَةِ إِلَى الْبُكَامَةِ + عَاقِبَةُ الصَّبْرِ إِلَى

انجام شتاب به شرمندگی + انجام صبر ستوده شده است

عَاقِبَةُ الظَّالِمِ وَجَيْمٌ + الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ + الْعَالِمُ بَيْنَ الْخَيْرِ

انجام ستکار بدست + دانکفایت میکند و اشاره + عالم میان بینهای شیر

كَالْمَشْرِيقِ بَيْنَ الْغُشْرِ + الْعَالِمُ يَلْعَلُ كَالْمَاءِ رَفِي الطَّاحُونَةِ + الْعَالِمُ

مانند مشرق است میان سارهای سیاه + عالم بدون عمل مانند خست در آسیا + عامل

الْمَشْرِيقِ بَيْنَ الْغُشْرِ + الْعَالِمُ يَلْعَلُ كَالْمَاءِ رَفِي الطَّاحُونَةِ + الْعَالِمُ

مانند مشرق است میان سارهای سیاه + عالم بدون عمل مانند خست در آسیا + عامل

دقیق  
 ظالم  
 مظلوم  
 نجات  
 ظاهر  
 باطن  
 شیخ  
 شیطان  
 عادت  
 طبیعت  
 پنجم  
 تنگ  
 کرد  
 بر  
 گوزن  
 قبول  
 کرد  
 پیش  
 خج  
 در  
 زان  
 برگشاید  
 به  
 سوی  
 وایله  
 عاقل  
 برانگیزد  
 برین  
 خیزد  
 و  
 نماند  
 انجام  
 صبر  
 بسوی  
 سلامت  
 و  
 انجام  
 شتاب  
 به  
 شرمندگی  
 انجام  
 صبر  
 ستوده  
 شده  
 است  
 عالم  
 میان  
 بینهای  
 شیر  
 مانند  
 مشرق  
 است  
 میان  
 سارهای  
 سیاه  
 عالم  
 بدون  
 عمل  
 مانند  
 خست  
 در  
 آسیا  
 عامل

بِإِلْعَامِهِ وَالْعَالِمُ بِالْعَمَلِ الْعَقْلُ مِنْ بِلَاوَةٍ الْعَامُّ لَا يَرِيقُ بِإِرْقَاعِ الْعَامِرِ  
بدون علم و عالم بر عمل العقل من بلاوت عام لا ریز با ریز عالم بدون علم بدون ندان

عَبْدُهُ خُلِّيَ فِي يَدَيْهِ الْعَبْدُ وَمَا فِي يَدَيْهِ لَوْلَا هُوَ الْعَبْدُ أَصْبَحْنَا  
بَنَدَةً أَوْ غَالِي كَرْدَةً شَدِيدَةً دُرُودِ دُورَتِ وَ دَانِجِدِ دُورَتِ اَللّهُمَّ اَنْتَ بَنَدٌ بَنَدٌ بَنَدٌ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ عَلَى تَقْدِيرِهِ + الْعَبْدُ الْيَقِينُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يُقَدِّمُ عَلَى الْعَبْدِ  
وَحَمْدًا بِرَبِّهِ زُرْدِي دَلِ بِنْدَه نَمُوسْت بِرَاهِ دُجُو + بِنْدَه زُرْدِي وَخَدَاهُ بَرِيكَنْ + بِنْدَه

يَقْرَأُ بِالْحَصَا. وَأَمَّا الْخَبْرُ الْكَبِيرُ فَقَالَ الْعِقَابُ عَذَابٌ وَلَا يُعَذَّبُ عَذَابٌ  
 كَوْنُهُ يَشْتَوِي بِحُجُوبٍ وَحَرَكَاتٍ يَكُونُ دَوَاخِشُ بَيْتِهِ مِنْ عَذَابٍ + تَكَلُّبُتْ وَنَيْتُ شَرِّ الْعَذَابِ

الرَّجُلُ الْقَدْوَةَ وَاللَّسَانَ مِنْ رِبْلِ الْجَنَّةِ، حُتَيْبَةُ تَقَرُّ مُجِدَّةً أَمْسَكَ

وَمِنْكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَ أَحَدَهُمْ يَسْرِعُونَ فِي الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ

سَلَامَةٌ لِّأَخِيهَا السَّلَامَةِ ۖ وَالْعَبْدُ بِمَا سَأَلْتُكَ الْعَمَلُ

وَالْمُنْتَصِبُ إِذَا كَانَ فِي الْحَرْبِ مَعَ الْكُفَّارِ

عَدَا الْقَارِضَ فِي سَعْدَاءِ الْمَوَائِدِ كَخَدِ الْكَفِّ

نزدیک است در نزد ما - میبارید بزرگوار این فرام کرد و عدد کردن مومن مانند کرمی که

عَدُّ قُرُونِ السَّاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ - علامه

ملک برای روز شنبت است از شرف یک ساعت بهرست از عبادت انسان پری + نبون خبر

200	19	
-----	----	--

۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
-----	-----	-----	-----

عَلَى الْمُصِيبَةِ مُصِيبَةٌ فَقَدْ جَمَعَ الصَّائِبَ عَدُوَّ عَارِضٍ خَيْرٍ مِنْهُ

برصیت مصیبت است بالای بیمه صینیا + دشمن دانا بهرست از یار

جَاهِلِيَّةُ الْعَدَاةِ عِنْدَ كَرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ عَرْضٌ سَائِرِيهِ ۶

عَلَيْهِ سَوْءَ عَالَةٍ ۖ أَلَمْ يَنْزَعْ عَنِ الْمُلُوكِ فِي ذِكْرِ الْعَالِكِ ۖ

بر روی بهای ساله را به یک رک سخت بپوشیده است عورت پادشاهان در کثرت مملکت است \*

غیرتوہر کہ قاعوت کرد و شواہدین کار مقدمہ آسانی ست ترکیب

وَعَسَى أَنْ تَكُونُوا شِئًا مِمَّا يَكُونُ لَكُمْ وَنُفَعُ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ

أَبُو سَالَمَةَ الْعَسْقَاقِي يُؤَاخِذُ ذُنُوبَ مَاصِدٍ مُنْهُ عَشْرُ حُجَّاتٍ

غیر بلا ما ۛ عاشقان مواخذہ کردہ نمی شوند با هیچ و در میان زن و کفر

بزمی عجب را، زندگی کن بقاع شوی با ندامت عشق اگر از شوق سلاست در اختیار گردن

الملاحة + عشق ولا فخر + العصا من العصية + العصفور في الدار  
 طعم من شاهاي نجران + غافل من شوحه + الغصية من له  
 گنجشک در جبان

وَالطَّقَلُ فِي الْقَرْبِ + الْعَفْوُ أَحْسَنُ لِلْأَعْمَالِ + الْعَفْوُ زَكَاةٌ

الشَّعْرُ + الْعَفْوُ عِنْدَ كَرَامِ النَّاسِ مُؤَلَّ + الْعَفْوُ عِنْدَ الْفِتَنِ

در گزشتن نزدیک مردمان بزرگ امید داشته باشد که گزشتن نزدیک قادیان

11/15/1964

مع الزايم مع السدير مع الششين مع اللصا مع انفاء



[illegible]

الاجم + عند التازلة تعرف احواله + غفر وليس وليس وعاد + عنوان + حقيقه

نزدیک صیبت می شناسی برادر خود را ماهه آیه است زنجیر و از آیه است و ما و آیه است و سر نامه کتاب

المؤمن حسن الخلق + العفو بعد النوق + العود احمد + عود

مسلمان خوبی خلق است و ماده بازغاله بعد شتر و گاوگان فاما زگر دین خوب است و چوبیت

بِقَلَمِ اسْنَانِهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ + عَزَّ وَجَلَّ يَعْلَمُ الْعَجَبَ + الْعِيَانُ لِحَتَابَةِ

که با یکدیگر ز روی آشنایی است که یکدیگر ز روی آشنایی است که یکدیگر ز روی آشنایی است

اللسان - بميم الكلام تطويله - غير مجزئ - العير اضطر والمو

اسوی بیان کرد + عیب کلام دراز کرد + سوزش که بچهر عیب + خه گوزنزد و آهمن داغ

وَالْبَارِ الْعَدُوِّ عَنِ الْبَيْتِ الْكَافِرِ وَالْعَدُوِّ عَنِ الْبَيْتِ الْكَافِرِ

سُتُفْسِدُ + شَمُّ زَمَانَتِ + خِشَمُ آسَمَانِ نَكُو + نَكَاكَتِ مَحْشُشِ + خِشَمُ گِرِیْدِیْنِ

در اسب + پیم هم نوبت + پیم همان سونو چرخدار + پیم

الفارة + عينه فرارة + العينة لسعة + كرب علي حارة + عيني باله ساء

کنجیه دوم در مثل‌های فارسی

عارف بخود غیر عارفست + عارف که بر خود تنگ نیست هنوز + عاشقی را از مراد

نه لاف ده عاشق نمکین تا کار با هم ده عاقبت کم لکین باز خوشی دارم ده عاقبتی بس مشکل

عاشق مهران تراز دیت \* عاشق کور میاشد عاقبت میمون کولی را کند ریخت

عاقبت رگن زاد و رگن شود و رگه ما آدمی بزرگ شود و به عاقلان خود میدانند عاقلان

عاشق این راه دوری کو بر سر راهی برین راهی  
نه تا آنکه به این راه نرسد و نه به آن راه

سیردی علی محمد پاشا خوانده یاسطی محمد حسن و جابر و مرید بیور و سیدی در باب

جو خرم و عسارت از طغیانِ اطمینان و عهدِ عظیمِ حاسیِ الرود دارد و خست

که بر باد و سدران سدید و سوز و تب برین لرزه خوار شد و بر سر برادر شاه

عذر تقصیرات با چند لنگه تقصیرات ماه عروس که بن رسید شب کوتاوه نشد عروس  
خود بس غریب پنهان کند بختش حاجت نیست + غرت هر کس است آنکس است  
جایست این نه جنگ است + عشق است و ارادت + عشق است و هزار بدگمانی + عشق  
بازی را زنجون یاد می باید گرفت + عشق و تنگ پنهان نمی ماند + عشق آمدنی بود  
آموختنی + عشق آتش است پیر جوان را جگر کند + عصای پیر بجای پیر + عصمت بی  
از سجادری + عطای شهابهای شما بخشیدم + عطاردی باید که تاب نزدیکی  
آفتاب رود + عقل چون آید تو گوید که آن کن + عقل در سر چیزی دیگرست + علم  
واقع قبل از وقوع باید کرد + علت برود و عادت نرود + علم نجوم قیافه روزگار است +  
علم شی به از جل شی + علم در سینه باید نه در سینه + علم غیب خاسته خدمت + علم مرغ و گشت  
علم و ادب بهر گدازند + علم سفر کوتاه + علم بهت باید میزد و دراز برای تحسیر است +  
عقار را میخواند که بدلم کرد + عوان عود سوزد و گندد + وزخ شود + عود پیر کین بود  
در آتش و ذکاوتر است + عوض نیکی بدست عیال را چه بیان + عیب خود را کسی نمی بیند  
عیال بدین خود موسی بدین خود + عیش را در جهان خسران دادند +

کنجینه سوم در امثال هندی

عاشقی او را خالاجی کاوژر + عاشقی خالاجی کاگر نهین + عاشقی اگر کجی  
تو کیا کما س گودی + عاشق کی آبروی گالی او را مار کمانا + عاشق اندام هوانی  
عالی بهت سدا مفسس + عالم گیر ثانی چولی آگ نه گری پانی + عاقلی پزند ورنه خلا  
گهی کی کان امیسی + عطای تنان خطای + عقلت و ان کی دور بلا + عقل  
که بهینس عقل چه کتی است که پیش مردان بیاید + عقل کی طوطی او را گیتی + عقل

ما نایبین صد طاقان و لام نیم فون و ایا

الف را طاقان



بیت ۳۱	۱۳۷	امثال غین
<p>عن غلت دهبوی دها تی جای عادت کیو نگر جای + عیب ہی کنیکو نبر جای +  بدی عیبی جائز مبارک + عید کے جائز ہو گئے بین + عید کے پچی عثر +  خرینہ نیست و یک در شمای حرف غین معجمه شمل پرست گنجینه</p>		
<p>گنجینه اول در امثال عربیہ</p>		
<p>غَابَ شَهْرَيْنِ شَجَا بِتَكْلِيَّتَيْنِ + غَابَ ظَهْرُ غَابِ</p>		
<p>ناپید شد دو ماہ باز آورد دو کردہ را + ناپید نہ بہر کسی کہ ناپید نہ</p>		
<p>نَفْسُهُ + غَالِهَا مِنْ غَالِ النَّاقَةِ + الْغَائِبُ بِحُجَّتِهِ مَعَهُ + عُبَارُ</p>		
<p>ذاتش + ہلک کرد آنرا کسی کہ ہلک کرد مادہ نسر را + غائب بلیش باویت + گرد</p>		
<p>الْعَلَّ خَيْرٌ مِنْ عَيْبِ الْعَطِلِ + عَثَاكَ خَيْرٌ مِنْ تَسْمَنِ عَيْبِكَ +</p>		
<p>عل بہتر از عیب خالی از عمل + لاغوی نو بہتر از فریب شدن خیر تو +</p>		
<p>عُدَسٌ بِكَ مِنْ دَاكٍ عَلَى الْإِسَاءَةِ + عُدَّ وَهَاشْهُرٌ وَرَاحِهَا</p>		
<p>بے وفائی کرد بنو کسی کہ نہ ہوئے کرد ترا بر بدی کردن + بعد ادا ویک ہست شبانہ او</p>		
<p>شَهْرٌ + الْغَرَابُ اَكْرَفُ بِالْقَمِيِّ + الْغَرَبَانُ سَوَادٌ وَجْهَ الْبَشَارِ</p>		
<p>کیامت + زارغ شمن ساربت بخرام + زارغاسیای روی باغ</p>		
<p>الْعَرَبَةُ كُلُّهَا كَرِيَّةٌ وَالْفَرْقَةُ كُلُّهَا حَرْقَةُ الْعَرَبِ تَحْلِبُ الدَّاسِرَةَ + عَثَا</p>		
<p>سفر بہ آن انور بہت و جدائی بہ آن سوزشست + نازمودگی میکشد دوزرا +</p>		
<p>فَارٍ كَالِه + الْغَرَبُ اَتَمُّ + الْغَرَبُ مِنْ كَيْسَلِهِ الْحَبِيبُ + الْغَرَبُ</p>		
<p>سازنا بیات + غریب کسیست کہ میت مرا و را معشوق + غریب</p>		
<p>يَتَشَبَّهُ بِحُلِّ حَبِيبٍ + غَرَارَةُ الْجَوَادِ عَزَارَةُ الْجَوْدِ + غَشْ</p>		
<p>چک نیز نہ بر گیاه + سبباری جواز در گامی شدن جواز دیت + کینہ</p>		
گنجینه	۱۳۸	امثال عربیہ

۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





دل کس بد + غلام ببال نازد و آقا بهرد و غمگرازان شود و امسال سید میشوم +  
 غم فردا امر و زباید خورد + غم نداشتی بجز غمی از ترس و غمی و لذت + غمی  
 چرب کرم باشد سفره بر سر راه نمی اندازد + غم خاص در دیاجینری دیده است  
 که بغورش غم میسرند + غوره مویریشو مویر غوره نمیشو غول بخار بند

### گنجینه سوم در امثال هندی

غرض باولی بی + غریب کو کو طری اشرفی بی + غریب کی جور و سبک  
 سرچ + غریب کی جور و عمد و خانم ناوون + غریبون فی روزی رکبی دن  
 بڑی آی + غصه است زور و موڑا مار که مانی کی نشانی + خسته نیست  
 بست و و و و در مشکای حوت فاشتمل بر سه گنجینه

### گنجینه اول در امثال عربی

فَاَمِنْ سَلَمٍ مِّنْ نَّفْسِهِ + فَاَضْحَىٰ لِي اَقْدَحُ لَكَ + فَاَعْتَدُوا بَاِوَالِي  
 نجات یافت کسی که برای یافتن از وی ذات خود پس نشن کن بر امن تا بخورد فی بکفک و کرم فو پس عبت گیرای  
 الْكَلْبِ + الْفَتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ + فَتَى وَكَكَمَالِكَ فَخَرُّ الْمَرْءِ  
 صاحبان عقل فتنه سخت ترست از کشتن + جفاست و نیست مالک + فخر کردن  
 بِفَضْلِهِ اَوْلَىٰ مِنْ فَخْرِهِ + فَدَبَّرَهُ تَدْبِيرٌ مِّنْ حَيْثُ لَمْ يَلَمْ  
 بزرگی خود بهترست از فخر کردن اصل خود پس تدبیر کن او را مانند تدبیر کسی که علاج کرد  
 حَبِّ + فَدَكِّرْ اَتَمَّا اَنْتَ مَذْكُورُ كَسْتِ عَلَيَّ مِمَّ مِصْطَرَفَا  
 کس که دوست داشت پس بنده جزا بنیست که تو بنده هستی بر منی بر ایشان برگذاشته پس بداند

واو میجو و نون

حلاو

ملاوت  
ملاوت  
ملاوت

ملاوت



فَرَأَى ثَقِيفًا وَاحِدَةً + الْفَقِيرُ يَخْتَلِجُ + فَكَانَ لِلرَّعِي فِي

در دیدن مانند جان بسته + در پیش خلق می شود + ربانی مرد در

الْصَّدَقِ + فَلَاكَ أَجُوعٌ مِنْ كَلْبَةٍ حَوَّلَ + فَلَاكَ فَاكٌ

راستیست فلان گرسنه ترست از ماده سگ حوصل + فلان نهانست

تَاكٌ + فَلَاكَ قَدْ نَصَبَ شُبْكَةً + فَلَاكَ كَالْكَبْشَةِ نِزَارُ وَلَا تَوَقُّ

نهایت است فلان البته بر بگرد ام را + فلان مانند کبشت که نهانست

فَلَاكَ هَلَاكٌ فِي الْعَوَالِكِ + فَلَاكَ يَا كُلُّ لَيْلَا مَنْ يُؤَيِّرُ الْعَمَلِ

فلان هلاک شود است در بگشتا + فلان بخورد وقت شب از دگر بای عملان

وَهَذَا الْغَيْبَةُ الْإِخْوَانِ + فَلَاكَ يَنْجِبُ غَيْرَ ضَاهٍ + فَتَ فَلَاكَ

و در روز غیبت برادران + فلان بگریزد بکند جز غیبت نه رهایی یافتند

بِحُجْرَةٍ الدَّقِيقِ + فَلَتَكُنِ الْوَجْبَةُ + فَلْيَكْ عَلَى خَصَمِكَ يَا هُوَ حَقَالِ

بدرجید ز رخ + پس باید که تنوی چیده فروزی تو بر دشمن تو بگوئی در سخن

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا + فَمَا أَغْتَلَّ نَسِيرُ الْعُقَبَا

پس باید که بخندند اندک و باید که بگریزند بیشتر + پس باز شد باد سبا +

لَا يَحِبُّ زَهْرُ الرَّبِّ فِي فَوَاتِ الْمَطْلُوبِ أَهْوَى مِنْ إِجْمَالِ

گر بپسندد شکوفه ربی + فوات شدن مطلب سبکتر از بدوین

الذَّلِ فِي تَحْصِيلِهِ + فَوَاقِ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْكُمْ + فِي الْحَرَكَةِ

خواری در حاصل گرفتن بلای هر صاحب علم و داناست + در حرکت

بَرَكَةٌ فِي الدُّرِّ رَاحَةٌ لِمَنْ قَوِيَ فِي التَّأَخِيرِ أَفَاكٌ + فِي الْقَمَرِ

برکت است در درود آسایش است برای مژده + در درنگ کردن آفتاب است در تابان

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

معانی

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like 'و در روز غیبت برادران' and 'فلان هلاک شود است در بگشتا'.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including 'فلان هلاک شود است در بگشتا' and 'در روز غیبت برادران'.

ضیاء الشمس اضعی عنه فی المخلط کل فجاءه فی النار

روشنیست و آفتاب روشن ترست از آن در پیش

والسفر فی بینه یقی الحکم فی بطن همان زادگاه فی ذنب

و در وزخ در خانه بس آورده میشود عالم در شکم بخورده زیاده که در اول در

الکلب یطلب الهالة فی سعة الاخلاق کفی الاثر لاق فی سمک

سگ بجهت مال در فراخی خلقا گنجهای روزیاست + در بر دهن

الو در شغل عن مذاقته فی کل شیء ناری فی کل قلب شغل

ممل کلاب بر دانی از چشیدن اوست در هر دخت آتش در هر دل کاست

گنجینه دوم در مشلهای فارسی

فارسی نگرست + فال بد بزرگان بد باشد + فال نیکو بزن بهر کاری +

فالیه جهان بهر خزان آمده است + قمر آک جوانمردان دست آویز امید است +

فتنه تخته را کن بیدار + فتنه در خواب است بیدارش کن + قمر رخ روزی را با قوط

چه کار + فراموشی زیاران لازم افتادست دولت + فریب نخواه بخواه مرد آدمی است

فریبی نمی دیگر و آماس خیری دیگر است + فزوات کند شمار کا مشب مستی + فردا

که دیده است + فرزند اگر چه عیب ناکست + در چشم پدر عیب پاکست + فرزند کی

یکسند فرزندی + فرمان بردار در آینده روزنت + فریب صید باشد خوابید

فریاد شغال بال شغال + فریاد سگان کم نهند رزقی گذار + فضل و هنر نافع

نماند نمایند + فعلی بگرد و راست نیست + فکر زاهد دیگر و سودا عاشق دیگر است

فکر هر کس بقدر همت اوست + فضل را مبین که خود است + قهر در فغان جهان بر می

الف

اصحاف و کاف لام و و

۳	۱۲۳	امثال قاف
بر برهنه خوردنی بیار + فهم سخن نگذند + فیل اگر چه مرده است لیکن پویشی با نیش		
گنجینه سوم در امثال هند		
<p>فاتحه ندرو و دکانی مردود و فارسی شک تو هم ناکه او لنگری شود + فال کی کویرین  نمک کو حلال بین + فالوده که باقی دانت لوثی تو بلاسی + فتح داد آتی بی زنی  فالوده ایک بناو نهین هوتا + فضل کبری تو چندان عدل کبری تو لشیان +  قطعه تعویذی کام نهین نکلا کچه کرمین بی بوتاجا بی + فقیه کی صورت بی سوال بی  فقیه کی کس بی دوستا که فقیه قرضدار کاتینون نهین بختی + فلانا تو بار سرتی  غلانی کی بان فی قسم کیا بکیا که چو ردا و ربی بکلیا + فوج بی وکیل سلب بی فیل  خریدنه لبست و سوم در شنای حرمت قاف مشتمل بر گنجینه</p>		
گنجینه اول در امثال عربیه		
<p>قَاتِلِ الْبَرِّ بِصِرْصَةٍ أَلْقَادِمُ نَزَارُ وَلَا يَزُو + الْقَاسِمُ مَحْمُودٌ  کشته بر برب + حرمس اوست + پتله از مغز باری که نه پتله ذریات نمی کند + بخش کند محرومت  الْقَاسُ لَا يَحِبُّ الْقَاسَ + الْقَالِعُ يَحْتَنِي وَإِنْ كَانَ جَائِعًا + قَدَحُ اللَّهِ  قصه گو می دوست ندارد قصه گو را + قناعت کند تو گریست اگر چینه گرسنه + زشت کند خدا  وَمَعْرِئٌ خَيْرٌ مَّا خَطَا + قَبَّحَ اللَّهُ سِرَّ الْعَدُوِّ الْمُعْتَدِي + الْقَبْضُ ذَلِيلُ الْمَلِكِ  بدر که بتراو خط است + زشت کرد صدای راز را نزدیک غلام + قبضه نشان ملک است  مَقِيلُ الْبُكَاءِ قَدْ كَانَ وَجْهَهُ عَابِسًا قَبْلَ الرُّمِي بِرَأْسِ السَّهْمِ + قَبْلَ الرُّجَا  پیش از گریستن به نهنج بود روی تو مشرق + برش از زنده اضمح بر سادای نو نیزه بر زنده اضمح</p>		
گنجینه	79	امثال عربیه

دوازدهم قاف

مع کلاف مع الهاء

از خدا بیتی  
فایل  
مع کلاف  
مع الهاء  
نور

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مع التلاوة  
 مع الدعاء

مع التلاوة

مع التلاوة

مع التلاوة

خزینه ۲۳

۱۷۴

امثال ۱۷۴

يُمَلِكُ الْكَفَّارِينَ + الْقُبُلَةُ عَنْوَانُ الصَّلَاةِ + قُلْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ قَبْلُ الْاَيَّدِ اَعِيَا  
 پر کرده شود سیر و انا + بوسه آغاز + وصل است + کشتن مودی پیش از اید است  
 قَدْ بَيْنَ الصَّبْرِ لَذِي عَمَيْنَ + قَدْ جَلَّ يَدُ الْعِلْمِ وَالْثَرَوَانِ الْقَدْرُ  
 به تحقیق بود اید صبح برای صاحب رو چشم + تحقیق واقع شد جلوت بیان کو رخ و چهره  
 قَدْ هَبَّ الْعِطْ + قَدْ رَأَى مَرَّةً صَاحِبُهُ + قَدْ رَأَى اَيُّ الْعَيْنِ بَعْلُ الْمَصَابِيحِ  
 می برد خشم را + قد در و خیزی است که مقصود باشد در + قد رلد تهای عین بعد مصیبت است +  
 قَدْ رَفَى الْعَمَلُ نَجْمُ مِنَ التَّكَلُّفِ + قَدْ رَفَى الْخُرُوجُ قَبْلُ الْوُجُوْجِ + قَدْ رَفَى حَبْرُكَ  
 انداز کن در عمل نجات یابی از لغزشها پیش کن خروج را پیش از در آمدن + پیش کن تاج  
 قَدْ رَفَى بَرَكُ + قَدْ رَجَدَتْ فَاغْبِطْ وَاسْتَكْرَمَتْ فَاغْبِطْ اَقْدَامُهَا  
 باز پس زن خود را + تحقیق یافتی پس باز و با و چیزی بغض گرامی پیدا کردی پس به تحقیق باز  
 ذَرْوَاءُ + قَدْ يَبْلُغُ الْخَضَمُ بِالْقَضْمِ + قَدْ يَرْفُقُ بِالْقَلِيلِ فَيَكْفِي + وَ يَخْرُقُ  
 زبانه گاهی برسد خردن بهر دایان بخت خوردن کمباده و بهر گاهی نرمی میکند از یک پس کفایت  
 بِالْكَبِيرِ فَلَا كَيْفَ + قَرَابَةُ الْوَدَادِ خَيْرٌ قَرَابَةِ الْوَلَدِ + قَرَبٌ كَأَسْرَرٍ  
 شیر را پس کفایت نیکند + نزدیکی دوست بهنرست از نزدیکی دلا + نزدیکی بدان  
 مَصْرُ + قَرَبٌ كَأَسْرَرٍ الْوَدَّ هُوَ + لَا قَوْلَ لَهُ سَاءَ الْقَرَضُ مِقْرَاضُ الْحَبِيَّةِ +  
 گزند رساننده + نزدیکی کن خود از نفاق و گمراهی او را که اندوگین کرد + قرض مفاض و سستی است  
 الْقَرَبُ فِي عَيْنِ أَهْلِ حَسَنَةِ + الْقَرَبُ مِنْ تَقَرُّبٍ كَمَا مِنْ تَنَسُّبٍ + قَرَبُ الْمَرْعُ  
 بهر نوبت و گاه کوشش چشم اوست خیر است + قریب کسی است که نزدیک شود کسی و خویشی کرد + بارود  
 دَلِيلُ عَقْلِهِ الْقَشْعُ رَهِيضٌ + قَصِيْرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ قِصِي  
 نشان عقل است + شیرین سخن گریستن + کوتاه + از دور است + حکم کرده

انجیل ۲۹

۲۹

امثال ۲۹

امثال ۲۹

مَنْ لَدَيْهِ فِدَةٌ تَسْتَقْبِلَانِ قَضِيَّةٌ وَلَا أَبَاحْسِنْ لَهَا قَطْرَةٌ

دری که در آن فتوی طلب میگردید قاضیه ایست و نیست اباحسن برای آن قطره

عَلَى قَطْرَةٍ إِذَا اتَّفَقَتْ نَهْرٌ وَنَهْرٌ إِلَى نَهْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ بِحَسْرَةٍ

بر قطره و فیکه جمع شود نه رست و نه بر بسوی هر چون جمع شود و در بایست

الْقَوْمُ خَيْرٌ مِنْ اخْلَاقِ الْعَجَائِزِ قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي

شهر جوان بهتر است از خلقهای پیر زنان + دل نادان در

لِسَانِهِ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَأْسُ سَانِهِ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ

زبان اوست + دل احمق جز زبان اوست + دل مومن عرش خدای

تَعَالَى قَلْبُ الْمُؤْمِنِ مِرْآةُ الصِّفَاءِ قُلَيْتَ لَهُ ظَهْرُ الْحَجَّاجِ قِلَّةٌ

تعالی است + دل مومن آئینه صفائیست برگردانیده شد برای ایشان پیر کی

الْعِيَالُ أَحَدَى الْبَسَارِينَ قِلَّةُ الْكَلَامِ لَيْسَتْ الْعُيُوبُ

عیال یکی از دو نواگرن است و قلیه سخن می پوشد میبار +

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ قُلْ لَا يَسْتَبِقُونِي الْحَيِثُ وَالطَّيِّبُ

گو هر یک عمل میکند بر روش خود + گو برابر نمی شود طیب و پاک +

الْقَلَمُ أَحَدَى اللِّسَانِينَ الْقُلُوبُ مَعَ الْقُلُوبِ نَتَشَاهَدُ الْقُلُوبُ

قلم یکی از دوزبان است + دلها با دلها گواه میشود + دلها

نَتَشَاهَدُ وَالصَّمَاتُ تَتَنَاجَى قَلِيلٌ عَاجِلٌ جَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ أَجَلٌ

گواه میشود و صماتها از یکدیگر اندک بی محلت بهتر است از بیشتر با محلت +

قَلِيلٌ فِي الْحَبِّ كَثِيرٌ فِي الْغَيْبِ قَلِيلُ النَّارِ تَحْدُ بِالرَّيْحِ

اندک در گریبانست بیشتر در غائب است + اندک از آتش سرد می شود بسبب باد و

الْعَبْدُ خَيْرٌ مِنْ الْعَبْدِ خَيْرُ دَهْمٍ

امثال عربی

مهر الطاهر

مهر العبد المذنب

تفسیر بر وزن غلبه  
قوان ۱۲

ابو الحسن

عبدی الشرف

عبدی

عبدی

عبدی



كثيرها انقذ منها + القليل من الشد يد ابقى من الكثير مع التد

بیشتر از آتش فروخته گردد میشود از هوا اندک از تدبیر باقی ترست از بیشتر با تدبیر

الْقَلِيلُ النَّافِعٌ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ أَلْكَثَرِ الضَّارِّ الْقَلِيلُ يَدْرُ

اندک سودمند بهتر است برای شما از بیشتر ضرر کننده  $x$  اندک ولایت میکند

عَلَى الْكَثِيرِ الْقَمِصُ بِالْقَمِصِ الْقِنَاعَةُ إِلَى الْغَنَاءِ

برائے شہر  
برائے ہین  
مقابلہ برائے ہین ست ۴ قناعت بسوسے تو انگریز ست ۴

الْقَنَاعَةُ أَفْضَلُ الْغِنَاءِ + الْقَنَاعَةُ كَثْرٌ لَا يَغْنِي + الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا تَقْدُرُ

قناعت بزرگتر تو اگه نیست + قناعت گنج نیست که فانی شود + قناعت نیست که کم نمیشود

الْقِسَاعَةُ مِنْ طَبْعِ الْبَهَائِمِ قَمِيٍّ وَالْظَفُّ قَدْلُ الْعُمَامِ دَمِنْ

فوائد: از طعمه جانها نیست و قطع کن و لطیف کن و سخن عطار از

دَقَائِمُ السُّنَنَةِ وَالْأَقْدَامُ الْكَبِيرُ حَذَرُوا الْقَدَمُ الْحَسْبُ

سخن حضرت زکریا علیه السلام \* سخن موافق

هَمَّ الْقَائِلُ يَقُولُ السَّامِعُ يَقُولُ الْغَائِلُ يَقُولُ

سید الشہداء علی بن ابی طالب

ہفت لکھ پندرہ سو و تیس ہزار و چوبیس

سورة التوبة

سخن مردار مردار است، قید اب سخت رست از قید آهن + قید

طوبعة + يئيل للبعيل من ابوك قال الفرس حايي + قيمه المرح

نه شد برای استر که گیت بد تو گفت این پانوی من  
۶۵۰ ۶۴۰ ۶۳۰ ۶۲۰ ۶۱۰ ۶۰۰

هَيْبَتُهُ - قِيَمَةُ الْمَرْءِ مَا يَحْسِنُهُ

تجربہ	ج	امثال عربیہ
-------	---	-------------

عطار و نام گزین  
از نیمه انقضا  
الارباب  
سبیل با انعم  
نام و قریع  
صاحبیه است  
انقضا الارب  
حد ۱۴ م  
۱۱ م

نم  
از  
رکود و  
ن داد و ناکوئی  
سکه داری در آن  
تدبیر نیست و شد و  
احد نمی آید  
نقد خانه و رسید  
نزد و قوم بدین  
گفتند آن

بودی روزی که از ما  
 مفارقتی شدی ای لاله  
 زبیر و موس شدی  
 پس گفت عمو که تشدید  
 والرتقه کردی  
 القاموس

پودھی روزی کی

گنجینه دوم در مثل های فارسی

الف

صاد

سین

صاد

ح

ذ

ر

ز

ح

الف

فار و ن ب لاک شد که چهل خانه گنج داشت بنوشیر و ان فرزد که نام نمونگیز داشت  
 قاضی بدو گواه راضی + قاضی بر شوت راضی + قاضی چست گواه شست  
 قاضی از پس اقرار نشود انکار + قاضی از با بشتیند بر فشان دست را به محاسب  
 گرمی خور و معذور دارد دست را به حجه چون پیر شود پیشه کند دلالی + قدر  
 عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید + قدر ز زرگر گشتناسد قدر جوهر جوهر  
 قدر عیسی کجاشناسد خرد + قدر نعمت است بعد زوال + قدم نامبارک و مسعود  
 گر بدر یار و دیر برادر دود و دود قرآن را از لوح زر چرب + قرب سلطان آتش است  
 از وی تبرس + قرض که از هزار گذشت نان و گوشت باید بخورد + قرض حین نیست  
 قرض شوهر نیست + قرض بغداد بدست + قرض نداری برو به پشت بخواب قسم برای  
 خورد نیست + قصه کوتاه قضای نبشته نباید ستر + قضیه زمین بر سر زمین  
 قطب از جانی چنبد + قطره قطره جمع گردد و انگلی دریا شود + قطع نظر از کشف کرامات  
 دیگر حضرت تاسخ و ان نیز هستند قهار زدن کردن کشا نگر کردن زدنست و سبب  
 خوار اثر ادو الی خارش کردن قفل یا قفلتوان + قفل بر آسمان و قلابه به از سگ  
 قلم فته را چه چاره کند + قلم جو المهرست + قلم بخت من شکسته سرت + قلم اینجا سید  
 و سر شکست + قلند هر چه گوید دیده گوید + قید از مزه در گشت + قمار و راه قمار  
 قناعت تو نکرد مرد را + قول مردان جان دارد + قهر درویش بر جان درویش  
 قهر درویش زبان رویش قیامت اگر چه دیر آید باید به قیمت بی حکمت نیست قیمت عفران چنانچه

گنجینه سوم در امثال هندیه

قاضی بجای یون می نهد می اندیشی می قاضی می نهد می چوبی بیانی قاضی می نهد قاضی می نهد

[illegible]

۲۴		۱۳۸	اشعار
----	--	-----	-------

گھر تو اتنی دیگا + قاضی بنیہا چاہی پر بندہ نہ ہارا + قاضی کی توسل میں ناٹا + اذ  
کی کوئی مری سدا شہر کیا قاضی مری کوئی نہ آیا قہر پر قہر نہیں ہوتی + قبر کا ٹہہ نہ  
کر آتی ہیں قرآن پر قرآن رکھنی کا کیا مضائقہ + فرض کا تہہ مہانی کی کوئی نہ مارو  
کی + فرض کی کیا مان ہوتی ہی قسمت کی گئی کو کوئی ہیٹ نہیں سکتا + قسم کمانی ہی  
کی ہی ہی قصائی کی کہی نہ سچا جو سچا سو کچا قضی دلال قل جو بد قلعی کل  
گئی نقد لٹین اور کو تلوں پر ہر ہر قہہ بہت تنویر منزل بڑی + فورہ  
او بسا ہی وال سی بسا خرنیہ بہت چہار دم در شلمہای حرف کاف شکل بنیہا

۱۰۰ کتب: اول در امثال عربیه

كَادَ يَجْرِدُ عَادًا أَوْ كَلَيْبًا لَوَائِلُ كَادَ الْعَرُوسُ يَكُونُ

کردید حجر عاد و عقیب برای وائل نزدیک است که عروس شود

مَدِينًا كَادَ الْفَرِيقُونَ تَقْرَأُ كَادَ الْمُسْعِلُ يَلُونَ أَلْبَابًا كَارِي حِيٍّ إِلَى أَلْبَابِهِ

یاد آید که هر سواد هر سر دیگ ساله کن بود و در آن روزها را بنده دارن

و د و ش م ز ک ج ح ط ی ا و

[illegible][illegible]

بر مبنای این + اینده شش سرخ موز اگر پیش شود فسخ کرده شود اگر کس آید فی مذهب و مانند فسخ

الْكُفَّةُ الْمُنْفَعَةُ كَالْمُحِثِ عَنِ الشُّفَّةِ كَالْمُحِثِ عَنِ الشُّفَّةِ

اسب غرض حایک که مانند جوینده از کارد + مانند دریا غرق میکند

كَلِمَاتٍ فِيهِ كَلَامٌ بَارٌّ وَرُفُوعًا ۖ وَالْأَلَا ۖ كَلِمَاتٍ فِيهِ رُفُوعًا ۖ

جزئی را که انداخته شود در این مایه ها می ریزند و کمره های آن را می کشند و کمره های آن را می کشند و کمره های آن را می کشند

گنج		۷		۱۰۰
-----	--	---	--	-----

پیشہ	نہ	اسلامیہ
------	----	---------

[illegible]

مجلس شورای ملی  
روز شنبه ۱۳۰۲  
روزنامه

بِ مَوْلَاهُ ۖ كَالشَّاةِ بَيَّحْتُ عَنْ سَيِّدِي جَزَارٍ ۖ كَأَلْفِ أُخْرَى

مانند زن محترمه + مالک خود مانند گوسفند که می جوید از کار و بران

مَحْدَجُ رَبَّتْهَا ۖ كَالْقَابِضِ عَلَى الْمَاءِ ۖ كَالْكَبِشِ بِجُلِّ شَفْرَةٍ

که می بیند پاک خود را + مانند قصبه کننده بر آب + مانند کیش که بر میار و کار در را

وَيَرْبِّدَا ۖ كَالْمُهَوَّلَةِ مِنْ مَالِ أَبِيهَا ۖ كَالْمُهَوَّلَةِ أَحَدًا

وزناورا مانند زن مهر داده شده از مال پذیر خود مانند مهر داده شده یک

خَدَمَتِيهَا + كَمَا مُهَّدِي فِي الْعُنَّةِ + كَانَ حِمَارًا فَاسْتَأْتَنَ +

از دو پای کج او بد مانند شترانگ کشته در خطیره و بود خرن پس ماده خرن شد

كَانَ لَكَ مِنْ جَرَابِ النَّوْثَةِ ۖ كَانَ كَرَّ عَافِصَارٍ ذِي رِأْعَاۥ

بوجہ سے تو از انہاں آہل + بود بلکہ پس گردید ذراع

كَانَتْ وَقْرَةً فِي صَخْرَةٍ ۖ كَانَمَا عَلَى رُءُوسِهِمَا الطَّيْرُ ۚ كَانَهُ

جود و قهر در سفل برز + لویا که بر سرمای ایتان پریده است + لویا که در

بيضة الديك + كانه قاعد على الرقده + كانه قلم يكتب

مجلس ۴ گویانه حوی سینده است برپایان ۴ گویانه حوی مکتبه گویانه

لِسَعَادَةٍ وَهُوَ عِرْيَانٌ + كَانُوا كَامِسِ الدَّاهِبِ كِبَرِ عَمْرٍو

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

لَحْلَحُ الطَّوْرِ جَبَرِ الْحَلْبِ لَحْلَحُ الْعَصَلِ بَيْنَ الْعَصَاوِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الأحاديث في سني ديبيل لدايم + كثره

کرم	کرم	کرم	کرم	کرم
-----	-----	-----	-----	-----

بسم الله الرحمن الرحيم



مثال

[illegible]













خزینہ	۱۵۴	امثال
کَارِنْ + كُلُّ مُصِيبَةٍ اَخْطَاكَ شَيْءٌ + كُلُّ مَنْ اَوَامَرَ نَفْسًا وَ		
شدنی است هر مصیبت که خطا کند ترا سهل است + هر کس که امر کند خود را و برسد و		
كُلُّ مَنْ رَاَدَ نَقَصَ + كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ + كُلُّ تِجَارٍ اِسْبِلَ		
هر کس که زیادہ کو ناقص گردد + هر جان چشندہ مرگ است + هر بزرگ + ہر تاجر		
تِجَارَاتُهَا + كُلُّ يَعْزَلٍ عَلٰی شَاكِلَتِهِ + كُلُّ يَحْصِدُ مَا تَرَخَ وَيَجْزِيهِ		
حساب است + هر کس عزل میکند ز نسبت خود + هر کس جزیرہ کہشت کرد و پادشاه را		
مَا صَنَعَ + كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ + كُلُّ يَوْمٍ اَبَدٌ + كُلُّ شَيْءٍ لِّتَارِكِيْهِ		
انچه عمل کرد + ہر روز وی در حالت است + ہر روز از برست + هر کس میکند از کار		
قُوَّهِ كَمَالِ الْعِلْمِ فِي الْعَمَلِ + كَمَالُ الْجُودِ لَا يَحْتَدِ اُرْمَعُهُ + كَمَا		
کلیچہ خود کمال علم در عمل است + کمال سخاوت اندازست با وی + چنانکہ		
يَنْزِعُ يَحْصِدُ + كَمَا تَدِينُ نَدَانُ كَسْتَبْصِعُ مَرَّ اِلَى هَجْرٍ كَعَلَمَةٍ		
گفت میکند در و میکند چنانکہ میکند دانش را و میشود تا نماند نصیحت کند و مانا ہر + مانند زنگ		
اَمَّا الْبِضَاعُ + كَرَمٌ مِّنْ مِّنِيْ بَيَاءٌ + وَكَرَمٌ كَافِرٌ فِيْ عِبَادٍ + كَمْ		
کہ مفصو شس جماعت بسیار از مومن در قیامت + بسیار از کافر در حکیم است بسیار		
مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ خَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِاِذْنِ اللّٰهِ كَمَنْ مَّائِي		
از گروه اندک غالب شود گروه کشیر را بپر و انگی خدا + مانند دو منتیقین		
جَدَائِمَةٍ + كُنْ عَصَا مِثْلًا وَلَا تَكُنْ عِظًا مِثْلًا + كُنْ لَيًّا اَنَا وَلَا تَكُنْ عِوًا سَاءَ		
جزمیہ + باش عصای و باش عظامی + باش نرمی کننده و باش ترش		
كُنْ هَلَاكًا وَلَا تَكُنْ اِكْبَالًا مَا صَنَعْتَ + كُنْ يَهُودِيًّا وَلَا تَلْعَبُ بِالْتُّورَةِ		
شوہ نہ ہو پاک دار انچه عمل کردی بد شوہودی و باز نہ کن بہ توریت نہ		
گنجیلم	۲۰	امثال عربیہ

ہر کسی کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ خطا کند ترا سهل است + ہر کس کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ زیادہ کو ناقص گردد + ہر جان چشندہ مرگ است + ہر بزرگ + ہر تاجر  
 ہر کس عزل میکند ز نسبت خود + ہر کس جزیرہ کہشت کرد و پادشاه را  
 ہر روز وی در حالت است + ہر روز از برست + ہر کس میکند از کار  
 کلیچہ خود کمال علم در عمل است + کمال سخاوت اندازست با وی + چنانکہ  
 گفت میکند در و میکند چنانکہ میکند دانش را و میشود تا نماند نصیحت کند و مانا ہر + مانند زنگ  
 کہ مفصو شس جماعت بسیار از مومن در قیامت + بسیار از کافر در حکیم است بسیار  
 از گروه اندک غالب شود گروه کشیر را بپر و انگی خدا + مانند دو منتیقین  
 جزمیہ + باش عصای و باش عظامی + باش نرمی کننده و باش ترش  
 شوہ نہ ہو پاک دار انچه عمل کردی بد شوہودی و باز نہ کن بہ توریت نہ  
 ہر کسی کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ خطا کند ترا سهل است + ہر کس کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ زیادہ کو ناقص گردد + ہر جان چشندہ مرگ است + ہر بزرگ + ہر تاجر  
 ہر کس عزل میکند ز نسبت خود + ہر کس جزیرہ کہشت کرد و پادشاه را  
 ہر روز وی در حالت است + ہر روز از برست + ہر کس میکند از کار  
 کلیچہ خود کمال علم در عمل است + کمال سخاوت اندازست با وی + چنانکہ  
 گفت میکند در و میکند چنانکہ میکند دانش را و میشود تا نماند نصیحت کند و مانا ہر + مانند زنگ  
 کہ مفصو شس جماعت بسیار از مومن در قیامت + بسیار از کافر در حکیم است بسیار  
 از گروه اندک غالب شود گروه کشیر را بپر و انگی خدا + مانند دو منتیقین  
 جزمیہ + باش عصای و باش عظامی + باش نرمی کننده و باش ترش  
 شوہ نہ ہو پاک دار انچه عمل کردی بد شوہودی و باز نہ کن بہ توریت نہ

حدیث جامع ۱۵۴

ہر کسی کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ خطا کند ترا سهل است + ہر کس کہ امر کند خود را و برسد و  
 ہر کس کہ زیادہ کو ناقص گردد + ہر جان چشندہ مرگ است + ہر بزرگ + ہر تاجر  
 ہر کس عزل میکند ز نسبت خود + ہر کس جزیرہ کہشت کرد و پادشاه را  
 ہر روز وی در حالت است + ہر روز از برست + ہر کس میکند از کار  
 کلیچہ خود کمال علم در عمل است + کمال سخاوت اندازست با وی + چنانکہ  
 گفت میکند در و میکند چنانکہ میکند دانش را و میشود تا نماند نصیحت کند و مانا ہر + مانند زنگ  
 کہ مفصو شس جماعت بسیار از مومن در قیامت + بسیار از کافر در حکیم است بسیار  
 از گروه اندک غالب شود گروه کشیر را بپر و انگی خدا + مانند دو منتیقین  
 جزمیہ + باش عصای و باش عظامی + باش نرمی کننده و باش ترش  
 شوہ نہ ہو پاک دار انچه عمل کردی بد شوہودی و باز نہ کن بہ توریت نہ



میان فام  
زین

کسی کو نثار و نشان بدو تو بیگانه خوان و خوش سپهر بکعبتین فلک برپوش مهر  
 برمی چینه گنج زوی گنج زوی حلو اگر بکفش دوز چرم آلوده خاید و لغت با حق خور و بکفن  
 شب از مرده تر مسدود روز از زندگان بر بد **دکان** ماکه تو باشی عیقل یا باشد بدکلاه احمد  
 بر سر محمودی نهد بدکلاه بر دو باید احمی افتد بدکلا غمی تنگ کبک در گوش کرد و بیگنج  
 هم فراموش کرد و به کلید چاه کن آب دادن حاجت نیست بدکلا خ انداز را باوش  
**کمان** چنین کشیدن بدکباد و بنود و دستر بخورد نوکری بگیرد کم خرج و بالاشین کم خور  
 جان من است بدکمی ما و کر شهادت گستر چه خواهد بود حکم نیست بدکوتا و خرومند از نادان  
 بلند کرد کی کو بقتل سر بود و بنزد و اهل خرد کسیر بود و بنظر بازی بدکور چه خواهد بود چشم  
 کور کا خود نیست بدکور احتیاج چراغ ندارد بدکور را تماشای گلستان چه کار بدکوری باز  
 نادانی بدکوز و کور در کور شکسته آب بخورد بدکوز همیشه از چاه درست بر نمی آید بدکوز و دور  
 آب را سر و دار و بدکوش پیو و چون نکند بخت یاوری بدکوش بیفایده است و ستم  
 برابر و بدکوز بدگفته را مان چون گفته است بدکوه چندین است راه برسد دارد بدکوه کندن  
 نگاه را و درن بدکوه بکاه پیش او کی است بدکه آفتاب است در تاخت طلب از زبان دارد بدکه  
 با محنت خود بدین باریست خلق بدکه نادان نیستانی نرود بدکه حلو او یکبار خور و ندان بدکه خواج  
 خود و کوش بنده پروری و اندک کرم کم از کبوتر است بدکه زرز کشد و جهان گنج بدکه کرد  
 که نیافت بدکه کاشمش اورا بهانه بی سبب بدکه کند هر چه گوئی گویت باز بدکه محرم  
 یک نقطه مجرم شود بدکه فراره نیندیشد از شیب و فرار بدکه هر کی بشکستان بود و کس با  
 که هر که بی هنر افتد نظر عیب کند بدکه هیچ کس زن نبرد و دخت بی رنگ بدکه نمی بود و هر چه بد  
 کی آمدی و کی بریدی بدکیک دشوار دارد بدکیم اگر نصیب مرده و بیچ پدید آید نزار یافته

گنجینه سوم و امثال هنیه

الحی باڑ نام تلوا کاڑی سپاہی نام سردا کا کاٹھ کی گھوڑی دورانی میں ہکاٹھ کی  
 ہڈی بار بار نہیں چڑھتی ہکاٹھ کا تو ہکاٹھ سب کوئی دی چون بہانت بہانت ہ  
 کاٹھ نہ بار کو بیاہسا ہکاٹھ کھانا عصا بہر جلد کاٹھ کی ناو آج نہ ڈوبی کل  
 ڈوبی ہکاٹھ کی گھوڑی دورانی میں ہکاٹھ کی ساٹھ ہکاٹھ کی ہینستی کی تو نہ ہکاٹھ  
 کاٹھ کی بادل ڈراونی دھولا برس ہکاٹھ کی کی راگی حراغ نہیں جلد ہکاٹھ کی کی سی ایک ہکاٹھ  
 کاٹھ کی سکاٹھ ایک نہیں چور ہکاٹھ کی کو سون ہکاٹھ کی ہاٹھ کی ہکاٹھ کی کوٹھری میں جگا  
 اوسے ہکاٹھ کی گاہ کاٹھ کی ہاٹھ کی ہاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 لالی پاوی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 اناج کا ہکاٹھ چور فوالی حاضر ہکاٹھ کی کام ہی ہکاٹھ کی کام ہی ہکاٹھ کی کام ہی  
 چوٹ کھوڑی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 اور کوٹھری دیکھتی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 سہائی نہیں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کان کھل گئی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کھڑکے میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 ناو پر ہکاٹھ کی دن میں ہکاٹھ کی رات میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کھڑکے میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کھڑکے میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کھڑکے میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی  
 کھڑکے میں ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی ہکاٹھ کی

۱۵۷

دُوم بارہ پس زمین میں گٹری پہر ٹری کی ٹری ہکتیا چورون مل گئی پرا دی سو کون  
 کتیا کی چنالی میں ہنسی میں گٹری رنوں گئی گاگا ہو کا سیکھی گاناو کا کھر کی کماٹی دن  
 بہلائی کپڑی پہاٹی گھر کو آئی پچور کی پو اب تک نہیں گئی پچ شیشی مت بہر اور حسین  
 پڑی لکیر بالی پن کی عاشقی گلی پڑی ریخہ پچ ریندی دسترخوان کا خضر کچھ آنسو پٹی پٹی  
 کچھ سنت کی ہی خبر ہی کچھ تم سمجھی کچھ تو دال میں کالا کالا ہی کچھ تو خل ہے  
 کہ جس ہی خیال ہی کچھ کہو ہی کی سیکھی میں کچھ گیل کی کچھ جاتی پٹلی کچھ ہی ہو کہا اپنا  
 کام کیا ہی کچھ ہی ہو کہا شرارت بندیکو نہیں آتی کچھ ہی گئی اور ملی ہو آئی کر ماسا  
 نکر ناکارو کرتب کی پڑیا کر تو ڈر کر تو خدا کی غضب سی ڈر کر سیوا کہا سیوا ہو کر گا پور  
 تماشائی جانی ماتھی چوٹ چولا کا کماٹی ہر کم کا سینا کہتی کری بدیہا جابی کہ بھر پڑی کر کم  
 بلیا پکانی کہی ہو گیا دلایا ہر کم کسان کسوچن بانی اور کری سوا پن جانی ہر کری دار ہی دلا  
 پکڑ اجابی ہو چون والا ہر بال میں غلیلا لگا کر ہی ہٹ گھیرن کیت آجوا  
 مشدی کہا ہر ہی میں کو ملا کس جرتی پرتیا پانی ہر کس باغ کی مولی ہو کسکا ہاتھ چلی کس  
 زبان چلی کسکو تو نہیں دہائی دینا ہی کسکو آری میں کسکو لیکن بیالی اور کسکو کیت  
 گٹری کی چور کو گردن نہیں ماری کلسہ اڑا آنت ہی ہکل کالیا دیو بہائی آج کلایا  
 دیکھو آئی ہکل کس فی یکسی ہی کلنک کا سکا ہکلو کر کی اگاری اور قصائی کی بھاری بھلی کملی  
 جاتی ہی کما دین خانخانان اور امین نسیم کما پوت کلسہ موت کیت گئی بات پٹلی  
 ترزو نہ ملی بات ہر کم میں توشہ توراہ کا بہر دسا کلسہ نہ بھی بات میرا دین ہر گن ناؤ  
 کتدن کو جاؤں کہ بیڑن کو کتو ایجا ہی کتو کا پانی نہیں سچا کتو کی کتو ہی کو  
 لگتی ہی کتو جی جاتی ہی کتو میں ہنگ پڑی ہی کتو دن میں بانس لوائی کوا  
 جٹری کا دوارہ کوا کلسا ہالا یا ہر چلا گیا ہکو ہنس کی چال سیکستا ہاپنی ہی چال

تاہی ہندی خیر فرسی

میں

کاف

میں

نوں

۱۱

بدگو ناماکی گیا ناک کو نہیں کہتی کوئی کی تھی دوزی جاتی مین کو تہ گردنگ  
 ہر افرادیک ہی نشانی کو تھی دھوی کچ مائے لگی کو تھی تھلی کو مائے نہ لگا و گھر بار تمارا  
 نیکو تری ہی مین کو تری نہیں گاتھ مین اور باقی پور کی سیر کو تری واسطی مسجد ہائی پڑ  
 ہ اور ٹپٹ کو تری مین کماج کو تری کی جون نہیں ہوتی پکوس نچلی بابا سیسی کو تری پڑ  
 سیسی مری پکوس کی پچ سہی جاتی ہی پڑو کی آنچ نہیں ہی جاتی پکولی کا گھر جلی غنڈ کیشا نا  
 وڈ ہا کا تری ہوئی ہی کون ہر روز تالیق ہو سچانی کا مہکون سا بہلا آدمی ہی جو اپنی گھر دال  
 روٹی نہیں کہا تا کہ کونسا درخت ہی جھکو ہو انہیں لگی کو تری اس پادیا کوس پادیا کو تو کو  
 کوسی ڈھونڈ مین کو تو کو کا کھاپی کی کو تو کیسی کل پائی ہی کو تو کوئی دلالی مین مائے کالی کو تو  
 بولی سہندی ڈولی کو تو کو کی جو رو کوئی تو کوں کم کوئی مولون کم کوئی کیسی قربین  
 جانیکا کوئی کی گارٹین انار کی کللی کوئی فی ویا کڑا تو سیر گیا بہکڑا کمان سام رام  
 کمان مین مین کمان را پوج کمان گشتا تلی کمان چھوٹ چوٹی کابل نہیں مٹا کہ مین  
 تومان ماری جاتی نہ کہون تو باپ کسا کماٹی کسین و سون پائین تھتی ہی کسین کل ہر کو  
 جگہ نہیں کیا کی گیشیر شاہ کیا کی گیا سید شاہ کیا درزی کا کوچ اور کیا مقام کیا پڑے  
 اور کیا پڑیا پائو کیا نگلی نہائی گی اور کیا پڑیا گی کیا جانی گنوا گننگنہ اکا یا ڈ کیا شان مین  
 پڑ جائین گی کیا چڑیان پوٹ جائین گی کیا پاؤن مین مندی لگی ہی کیا نیر گنگنان کو تو  
 کیا کھیا مین کو تو پور نا ہی کیا پچری راہ ماری مین کیا دن جاتی دیکھی کیا آگ لینی آئی تھے  
 کیا منہ سی پوٹ خرتی مین کیا منہ پٹکار بستی ہی کیا ہی پکری ہی کیا کال مین  
 نہیں ہوتی کیا کام کیا دل فی دیوانی کو کیا کسی کیا پر کرخا مین ہوتی تو کر دھلائی کیوں  
 گشتی ہو کیوں مین لائق ماری ہو کیوں جاسا کر مین کہتی ہو کیوں غنچا کہ فاسی ہو

### گنجینہ ہارم و امثال حرف کھا







کهنه دوزخ

دولت

لازم

دایه

ب

گنبد یاکه ابره شون اگاؤن کاجوگی ان کاؤ کاسه ده بگاؤن بگاگی بکسیالاکي اگا  
 سینگه بباري بنين بين بگاؤی نه آوی بجوی لاگ گنبد اگدا بپارس گنبد  
 بی بی آئین شنج جی کناری بود که ناگر اپه اسی مرغی کی کان ٹوٹی بگنبدی کوئی کنه  
 گوٹری ہوئی بین گنبدی کاسیت کسایا پ بنین گنبدی کوشک بگنبدی کوپوری اور حلو اگا  
 کوزعفران دی اوسنی کاسیری اگنبدی پوری بگنبدی بل چلین تو بل کاسی کو سب این گنبدی  
 جوانی مین بهی معلوم دی ہی گنبدی گنبدی کنه ان کیا جو پیر اکیا سیدان گنبدی یا تو کاکا هو کو پیر  
 کراسو برسا کیا بگر بیا سر عقل بگر گت کی دوزبستی ناک گنبدی جی بهت بهی مین کما  
 بهو کی مرین کی اسپه جلی بادین کی بگر و گنبدی بیا چیلشکه بگنبدی بگر مین گنبدی نه بیا ز اگنبدی  
 بگر بیا جی بختل نیجی بگر مری پیر اتونین بگنبدی گنبدی کبوتری اور محل مین ڈیرا  
 گنبدی نه باری کو کور و کانڈوا گنبدی بوٹی کا گنبدی نه بیا گنبدی کاجین نه باری ان بهلا گنبدی  
 کاس کی اگدا بی گنبدی کی بڑکی اور نه بیا کو پیر کی بهنبدی بگنبدی گنبدی گنبدی نه بیا  
 گو و کا بهو پٹ کی آس بگو و کا کمالیا گو و مین ریتا بگو و کاجو بن چکی جی جای  
 گو و کاسمین گنبدی ریتا بگو و کاسمین پوئی مین چسیدین بگو و چرا و تو پاپ تل چرا و تو پاپ  
 گو و بهر نه بیا نه گنبدی کا نه نه بیا کا نه گوشت ناخن سی کوئی جد بهر نه بیا بگو و لا باروت کاسین جا  
 طلب یعنی سی کام بگو و فی ائی برات بهو کو لگی بگاس بگو و نه بیا جی بهی بگو و مین بگو و مرغی بگو و  
 بگو و مین کوٹری گری تود اتونسی اوٹمالین بگو و کا پوت نوسا و بگو و کا کیر بگو و بهی مین  
 گنبدی بهی بگنبدی دکن و بهی کرم کی لچن بگنبدی بچاری زوی بهی ایک کمرش

گنجینه سوم در امثال حرف کما

کاس مین گیسایا بنین بهر تا بگاسی کی میری نوکی تیری بگنبدی پٹ هی

الف و ا و او

۱۰۰

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۲۶	۳۵	امثال لام
تَاكُلْ خُبْرَكَ عَلَى مَا كَرِهَ غَيْرُكَ + لَا يُلْدُ الْحَيَّةُ لَاحِبَةَ لَأَعْمَلُ	خور نان خود را بر آنچه ناپسند کند غیر تو + نمی زاید مار مگر مار را و عمل کار	
عَلَا فِي النَّاسِ سَكِينَةٌ أَنْ يُدْكَرَ فِي الْعَالَمِينَ + لَا يُعْطِيهِ وَتَقْطِطِي	علا در زمان که شرم داری اینکه ذکر شود در اشکارا + وصیت کنی مرا وصیت کن ذات	
لَا تَقْشُرْ شَوْكَةَ الشَّوْكِ فَإِنَّهَا تَمْلَعُ مَعَهَا + لَا تَنْسَبُ الْبَقَّةُ لَهَا	نقش کن خار را بخار پس تحقیق می دانی شامه نمی رویانم زده را مگر	
الْحَمَلَةُ لَا تَنْتَهِي أَوْ تَكْتَلِبُ الْجُحْمَ + لَا تَدْخُلُ بِيَدِ الْعَصَاوِي كَأَهْلِهَا	زیر خرب و شمر اورتا اینکه شمار کنی سماره را داخل مشد میان عصا و پوش	
لَا تَعْدُمُ الْحَسَنَاءُ إِنَّمَا + لَا تَحْشَرْنَ بِمَا لَا تَعْرِفْنَ لَا تَحْشَرْنَ جُرُؤًا	نیست نیکند زن خوب صورت عیب + بسیار شای من با نیتی شناسی و بچه گیر بچه یک	
مَنْ كَلِبٌ سُوءٌ + لَا تَدْعُ كَلْبَكَ يَهْبِلُ النَّاسُ + لَا تَزْنِي زَوْجَكَ شَعْدًا	از سگ بد + مکنار سگ خود را که پاشنه مردم خواهد گرفت دزدانان مفسد مردم	
لَا تَتَّخِذْ مَنْ لَا يَرِي لَكَ مِنْ خَيْرٍ مِثْلَ مَا نَسَرَى لَكَ + لَا تَقْطَعْ	مصاحبت مکن کسی را که نمی بیند برای تو از حق مانند آنچه که او بد مکنش	
بَابَا يَعْبِيكَ سَبْدَةً وَلَا تَوْرَمُ سَمَاءُ عَجْرِكَ رَدَةً + لَا حَبْدِيدَ مِنْ	دری اگر عاثر کند ترا بندگش و میگویند تیری را که عاثر کند ترا بآوردنش + نیست نو برای سبک	
لَا خَلْقُكَ + لَا حَبْدِيدَ لِمَنْ لَا يَلْبِسُ الْخَلْقَ + لَا جُرْمَةَ لِفَارِسٍ	نیست مکن برای کسی نیست نو برای سبک نمی پوش کند را + نیست زنی را برای سزا	
لَا حَرَكَ نَقِيتٍ وَلَا مَاءَ كَأَبْقِيَتٍ + لَا حَرَكَ لِرُجْمٍ تَنْسِيْطٍ مِنْ	نمیزی خود را دور کردی و نه آب خود را باقی داشتی + نه نماند بازگردنشی از	
تَجَنَّبْ	۳۱	امثال عریه

فصل فی بیان کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است

کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است

کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است

عربی	۱۶۶	۱
مرد + لا حیاء له فی حق + لا خیر فی عبید + لا خیر من		
مرد + نیست شرم برای او + نیست یکی در بنده + نیست یکی برای		
لا خیر فی الاسراف + لا خیر فی رای المفسد + لا		
نیست یکی در اسراف + نیست یکی در فکر تنها + نیست		
فی کف غیر بنیان + لا خیر فی مراده + لا ذرة فیها + لا دین له		
در پنج جزئی گشتان + نیست یکی در آوازه شکر نیست شکر + نیست دین		
امانة له + لا مرد و لا کد + لا راحة للملوك + لا راحة للجنس		
آیت مرد + نه بازگردیدن در کوشش + نیست آرام برای پادشاهان + نیست استراحت برای		
لا رهبانیت فی الاسلام + لا رای الا بالمشورة + لا رای لمن		
نیست رهبانیت در اسلام + نیست عقل مگر مشوره + نیست عقل کسی		
لا یتطاع + لا سرور الا مع الامن + لا صواب مع ترك المشورة +		
لا اطاعت کونیند نیست خوشی مگر با امن + نیست صواب با ترک مشوره +		
لا طلب بعد وجود البعیر + لا طاعة لخالق فی مصیبة الخالق		
نیست طلب بعد موجود شدن طلب + نیست فرمان بر خالق در نافرمانی خالق		
لا عصاة الا بتوفیق الله + لا عدل الا بالسیاسة + لا حق		
نیست عصمت مگر بتوفیق خدا + نیست انصاف مگر سیاست + نیست بنیان		
ولا شکلا + لا یغنی عن من لا فضل له + لا غم للناعی + لا فی العیر		
نیست تازیانه نیست نوآوری کسی که نیست بزرگوار نیست از ویرانی و نه در شرف		
فی الثغیر + لا قهر للعاقل + لا قذف للفاحش + لا قهر مع العدا		
در نفیر + نیست در شرف برای او + نیست قذف برای فاحش + نیست قهر مگر با دشمنی		
کعبی	الح	اشال عود

کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است  
 کلماتی که در حدیث آمده است



۲ گونید  
برگرفت و بیخ  
بالکسری اداره  
سجین نیو  
کرد و در آن  
دو نام از  
مادر و گونید  
از دست  
گرفت

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

از خوردن نمک  
از تابش نور خورشید  
از آلودگی هوا  
از کمبود آب  
از کمبود غذا  
از کمبود خواب  
از کمبود ورزش  
از کمبود استراحت  
از کمبود تفریح  
از کمبود مطالعه







1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----



خزینه ۲۶  
 ۱۴۰  
 اشغال

مع الفان  
 مع الاوان

لعن الرحمن من كفر النعم لقاء الوديد بعد للبعاد كما الحج  
 نفرین کند من کسی که کفران بخیرت راه ملاقات دوست بعد دوستی مانند آب حیات  
 لظمان الوداد + لقد دل من بالث عليه الثعالب + لقوا  
 برای تشنه درسته + برآینه تجسّم خواهد که یک شهاب که در دریای روزها پاشا \* ماده بیشتر  
 صادفت قيساً + كفت مناعق القرية + لك العبي بان را راضيه  
 یافت قيس \* ملاقات کرد مردان عشق نزدیکي را که در انجمن خوشنودنی بین کشته  
 لكل اجل كتاب + لكل جدي لده كاقة + لكل داء دواء  
 برای هر اصل نوشته است برای هر نو نصیحت بنزد از این لایزال \* برای هر بیماری دوا  
 لكل داخل دهنه + لكل دهر رجال + لكل الدنيا + لكل ساقط  
 برای هر درآینده ترس است + برای هر زمانه مرزبند + برای هر کارگزار گوشتد برای هر افتادگی  
 لكل صعود هبوط + لكل صار منبوه + لكل جواد كبة + لكل عمل  
 برای هر بالا رفتن فرو واد است + برای هر نفع برآورد و زیان است + برای هر سوداگر سوداگر است + برای هر کاری  
 رجال + لكل عمل جزاء + لكل عداوة دواء + لكل اعداوة احسرة +  
 مردمند + برای هر کاری پادشاه است + برای هر دشمنی دواست مگر دشمنی مادر  
 لكل غد طعام + لكل غم فرح + لكل وعون موسى + لكل قلب هو  
 برای هر غذا و طعام است + برای هر اندوه خوشی است + برای هر فرعون موسی است + برای هر دل هو  
 كان لكل داء دواء + لكل كمال زوال + لكل ليل نهار + لكل مقام  
 چنانکه تحقیق برای هر بیماری دواست + برای هر کمال نقصان است + برای هر شب روز است + برای هر مقام  
 مقال + لكل نمرود بقوضه + لكل نيا مسقر + لكن يستعفين  
 سخت + برای هر غرور و پشیمانی است + برای هر خبر قراست + لیکن در شمعین بود

خزینه ۲۶  
 ۱۴۰  
 اشغال

غیره



9

३३

२३

15

✓

میں نے اسے

57

۱۲۲

Pa

10

21

1

2

1

1. 2. 3.

۲۰

7

2

10

2

CF

ال	ا	اشغال لام
----	---	-----------

١٤. لِكُلِّ وُجْهٌ هُوَ مَوْلَاهُ ۚ لَهَا الْأَرْضُ مِنْ كَاسِ الْكَوَامِ

۲۰۰ برای هر یک جهت که او را و آفرینش است جهت بطلب برای زمین از پیمانۀ جو افردان

بُ + لِبَاطِلِ جَوْلَةٍ تَتَمَّ كَيْفَ جَعَلَ + لِحُجُونِ فَنُونَ + لِلِسَائِلِ

ن. برای دروغ بزرگ است پس نیست میشود و برای بزرگی اقسام است و برای خواهنده

لَوْ جَاءَ عَلَى فَرَسٍ + لَمْ يَكُنْ مِنْ قِصْدِكَ + لَمْ يَرِدْ لَكَ اللَّهُ

اگر چه میاید و هیچ و محروم نگزده شد آنکه قصه کرد بشد او را به شوخیت خدا

آية لا حول ولا قوة الا بالله

بسم الله الرحمن الرحيم

سیلی را و فیکله رویانید برای او پر ه متوجه شد اصاب

قِي الْحِرْبَاءُ + لَمْ يُوْخَرْ سَغْلُ يَوْمِ مِلْغَدٍ + لَمْ

بوسی کردن آفتاب پیر ۴ موخر مکرده شود کار امروز برای فردا به هرگز

أَمْرًا أَغْلَيْتُ بِهِ تَعَالَى اللَّهُ بِتَفَقُّهِ مَا لِكُلِّ

شماره: ۱۰۰۰ / تاریخ: ۱۳۸۵ / شماره ثبت: ۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سَلِّ صَبْرًا يَوْسُفَ مِنْ كُلِّ لَوْمَةٍ لَمْ يَكُنْ مِنْكَ مَرْغُوفٌ قَدْرًا

نشود صبر ایوب از هر جوانمردی + هرگز هلاک نشود مردیکه شناخت از دوزخ را اگر غرض

صُعُوبٌ ۖ كَذَلِكَ رَأَسُ السَّمَاءِ مَا زَادَتْهُ إِثْقَالًا ۖ كَذَلِكَ الْقُفُوءُ

گنہ گشتی را + اگر + شش + سال + از + نشو + گزشتہ قطا

[illegible]

نامہ لو لساوی الناس ھلوا جمیعا + لودات سوار

بیهوشید + اگر براهشوند مردم بر آفتاب لاکشوند همه + کاشن خن اندو شو منطبا

الْمَرْأَةُ فِيهَا لَمَعَةٌ مِنَ الْأَشْرَارِ لَوْ كَانَ فِي الْيَوْمَةِ خَيْرٌ مَا فَاتَ

خاسته طبعی که نشانه‌های آن در صورت و اندام و...

کتابخانه ملی ایران

منه	الاج	امثال عزم
-----	------	-----------

三

三

موانع

111

[illegible]

七

82

七

مال عمر







انا في ضربة + مات حنفا + عاتري الراحته في يد مقبر

در خانه و منزه آتش و مرد از مرگ بینی خود و بینی بینی آسایش و درست قبضه

تذی صفاتہ + مآثر الدلائل الاسباب لامباشرة الاسباب +

نہی کہنے وصفہای ازاں نیست پیدا شدن اسباب مگر بفراہم کردن اسباب +

مَا صَيَّرْنَاكُمْ إِلَّا خُلُقًا

کوتاهی بینی او + اسود پشت مرا مانند ناخن من + پدیدانگر و خدا خلق مرا

عَلَيْهِ مِنَ الْعَقْلِ + مَا دَارَتْ لَهَا كَحُلِّ الْهِلَالِ + مَا دَخَلَ تَحْتَ

ترتیبی از فصل + نگارید + لایله گرد + ماه نو + داخل نشد نیز

الْأَسْجَابِ الْجَنَّةِ مَا ذَاقَ عَذَابَكَ وَلَا لَيْكَةَ مَارِيَةَ لِأَخْوَ

مگر صاحب سپردہ بخشید چربش را و نہ لقمہ را۔ حاجت

لَا يَدْرُكُهَا عَازِلٌ مِنْ نَجْلِ جِبْرَائِيلَ ۖ وَهَاجِدٌ الْعَيْنِ إِلَّا التَّائِمُ

تذکره کردنیست و گرامی نشد این خوار می بسایگان چون بستند چشمان را و غمناک

لَا فَهْوَ سَمَاءُكَ بِمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ +

مندیذرا پس ہی آسمان قست و نیست بر رسول مگر رسانیدن آشکارا

الْحَسْبُ مِنَ سَبِيلٍ ۚ مَا عِنْدَ خَيْرٍ وَمِيرَاثٍ ۚ مَا كَسَفَتْ

برنگونی کنندگان از راس + نیست نزدش نیکی و خورده ای از او پاره نکرد ماهی

الْإِيمَانُ الْبَيِّنَاتُ + وَالْيَدَارِكُ كُلُّ لَا يَتْرَكَ كُلَّ + الْمَالِ ظَرْفٌ

مگر نهنگ بیابان ۱۰۱۰ اینچ دریافت شد و بعد او گذاشته نشوید و مال مساحت شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای مسافه خرم مسافه نویسی + حسرت از خاک بویگن روزگار رود و گمان + مال

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

سنه	جرود و اردو هم	اسماء عربیه
-----	----------------	-------------



والبون زينة المحبوبة الدنيا المال والبون فقنة  
 وپسوان نيزایش انگانی دنیاست مال وپسوان فقنت  
 ولا عنة ماله هاردين ولا قارب ماله راغية ولا  
 وپسوان انگانی نیست مراد اگر زنده و زودیک شونده نیست مراد اوده شونده گور  
 ماله سارحة ولا راغية ماله سبدا ولا لبد ماله  
 نیست مراد اچنده و نه برنی نیست مراد اموالی و نه صفت نیست مراد  
 ولا نفيس ماله حاف ولا راف ماله حانة ولا انة  
 و نه همتا نیست مراد اخاصم و نه کوشش کننده نیست مراد اوده شونده گوبنده  
 ماله اول وعل ماله اذقة ماله ذنب الا ذنب مضر  
 نیست مراد اوده گرونی نیست مراد اذنب نیست برای من گناه مضر  
 ما من اكل رجل من امة يجلسها انظر غير الرجلين المامور  
 نیست از اکر مریکه بوی نیست بی شکاف روزی جز اوده مریکه مریکه شده  
 معدا و المامول خير من المامول ما نذ من مملک  
 معذرت به امید داشته شد بهرست از خورده شده شرمند نشد هر که خاکش ناز  
 ما وزن في ميزان الفاك الزمج ما هلك امره و قد  
 سبید و نشد در ترازوی ایمان مگر بود مال نشد مریکه ساخت مریکه  
 ما يفتن تجر ما يحل قدك الى اذيت ما يعرف هرا  
 نبیند سگ و شکم میگرداند نیست غایب اوسوی است بی نی شناسد گریه  
 عن ربه ما يعرف الما الى ما يعظم الا العاقلون ما يعظم  
 ز سبیل شناسد حق از باطل نشد اندر اگر عاقلان جفیده میشد

والبون زينة المحبوبة الدنيا المال والبون فقنة  
 وپسوان نيزایش انگانی دنیاست مال وپسوان فقنت  
 ولا عنة ماله هاردين ولا قارب ماله راغية ولا  
 وپسوان انگانی نیست مراد اگر زنده و زودیک شونده نیست مراد اوده شونده گور  
 ماله سارحة ولا راغية ماله سبدا ولا لبد ماله  
 نیست مراد اچنده و نه برنی نیست مراد اموالی و نه صفت نیست مراد  
 ولا نفيس ماله حاف ولا راف ماله حانة ولا انة  
 و نه همتا نیست مراد اخاصم و نه کوشش کننده نیست مراد اوده شونده گوبنده  
 ماله اول وعل ماله اذقة ماله ذنب الا ذنب مضر  
 نیست مراد اوده گرونی نیست مراد اذنب نیست برای من گناه مضر  
 ما من اكل رجل من امة يجلسها انظر غير الرجلين المامور  
 نیست از اکر مریکه بوی نیست بی شکاف روزی جز اوده مریکه مریکه شده  
 معدا و المامول خير من المامول ما نذ من مملک  
 معذرت به امید داشته شد بهرست از خورده شده شرمند نشد هر که خاکش ناز  
 ما وزن في ميزان الفاك الزمج ما هلك امره و قد  
 سبید و نشد در ترازوی ایمان مگر بود مال نشد مریکه ساخت مریکه  
 ما يفتن تجر ما يحل قدك الى اذيت ما يعرف هرا  
 نبیند سگ و شکم میگرداند نیست غایب اوسوی است بی نی شناسد گریه  
 عن ربه ما يعرف الما الى ما يعظم الا العاقلون ما يعظم  
 ز سبیل شناسد حق از باطل نشد اندر اگر عاقلان جفیده میشد

والبون زينة المحبوبة الدنيا المال والبون فقنة  
 وپسوان نيزایش انگانی دنیاست مال وپسوان فقنت  
 ولا عنة ماله هاردين ولا قارب ماله راغية ولا  
 وپسوان انگانی نیست مراد اگر زنده و زودیک شونده نیست مراد اوده شونده گور  
 ماله سارحة ولا راغية ماله سبدا ولا لبد ماله  
 نیست مراد اچنده و نه برنی نیست مراد اموالی و نه صفت نیست مراد  
 ولا نفيس ماله حاف ولا راف ماله حانة ولا انة  
 و نه همتا نیست مراد اخاصم و نه کوشش کننده نیست مراد اوده شونده گوبنده  
 ماله اول وعل ماله اذقة ماله ذنب الا ذنب مضر  
 نیست مراد اوده گرونی نیست مراد اذنب نیست برای من گناه مضر  
 ما من اكل رجل من امة يجلسها انظر غير الرجلين المامور  
 نیست از اکر مریکه بوی نیست بی شکاف روزی جز اوده مریکه مریکه شده  
 معدا و المامول خير من المامول ما نذ من مملک  
 معذرت به امید داشته شد بهرست از خورده شده شرمند نشد هر که خاکش ناز  
 ما وزن في ميزان الفاك الزمج ما هلك امره و قد  
 سبید و نشد در ترازوی ایمان مگر بود مال نشد مریکه ساخت مریکه  
 ما يفتن تجر ما يحل قدك الى اذيت ما يعرف هرا  
 نبیند سگ و شکم میگرداند نیست غایب اوسوی است بی نی شناسد گریه  
 عن ربه ما يعرف الما الى ما يعظم الا العاقلون ما يعظم  
 ز سبیل شناسد حق از باطل نشد اندر اگر عاقلان جفیده میشد

والبون زينة المحبوبة الدنيا المال والبون فقنة  
 وپسوان نيزایش انگانی دنیاست مال وپسوان فقنت  
 ولا عنة ماله هاردين ولا قارب ماله راغية ولا  
 وپسوان انگانی نیست مراد اگر زنده و زودیک شونده نیست مراد اوده شونده گور  
 ماله سارحة ولا راغية ماله سبدا ولا لبد ماله  
 نیست مراد اچنده و نه برنی نیست مراد اموالی و نه صفت نیست مراد  
 ولا نفيس ماله حاف ولا راف ماله حانة ولا انة  
 و نه همتا نیست مراد اخاصم و نه کوشش کننده نیست مراد اوده شونده گوبنده  
 ماله اول وعل ماله اذقة ماله ذنب الا ذنب مضر  
 نیست مراد اوده گرونی نیست مراد اذنب نیست برای من گناه مضر  
 ما من اكل رجل من امة يجلسها انظر غير الرجلين المامور  
 نیست از اکر مریکه بوی نیست بی شکاف روزی جز اوده مریکه مریکه شده  
 معدا و المامول خير من المامول ما نذ من مملک  
 معذرت به امید داشته شد بهرست از خورده شده شرمند نشد هر که خاکش ناز  
 ما وزن في ميزان الفاك الزمج ما هلك امره و قد  
 سبید و نشد در ترازوی ایمان مگر بود مال نشد مریکه ساخت مریکه  
 ما يفتن تجر ما يحل قدك الى اذيت ما يعرف هرا  
 نبیند سگ و شکم میگرداند نیست غایب اوسوی است بی نی شناسد گریه  
 عن ربه ما يعرف الما الى ما يعظم الا العاقلون ما يعظم  
 ز سبیل شناسد حق از باطل نشد اندر اگر عاقلان جفیده میشد



من محرمات است که در نزدیکی او

معدن

من محرمات است که در نزدیکی او

معدن

خوبی

۱۸۰

۱

من محرمات است که در نزدیکی او

از سوره شمس + سوره انعام + سوره بقره + سوره آل عمران

ولا الی هؤلاء المرء علی دین حلیله + المرء عاقل بحاله +

و نه سوی این گروه مرد بر دین دوست خود + مرد زیرکست بحال خود

فی طی لسانه لانی طیلسانه + المرء کثیر باحیه + المرء کثیر

در پیچیدگی زبان خود + مرد بسیار برادر خود + مرد همیشه

عدو و لا اجهل + المرء مع من احب + المرء مع رجله + المرء

دشمن با پیچیدگی زبان خود + مرد با کسی که دوست داشت + مرد با پای خود + مرد

فحقی تحت لسانه + المرء محب لادی طی لسانه + المرء یفیس

پوشیده است زیر زبان خود + مرد پوشیده است نزدیک پیچیدگی زبان + مرد قیاس

علی نفسه + المرء یطیر بهمت + الطیر یطیر بحاحیه + المرء

بر ذات خود + مرد پرواز میکند بهمت خود + پرواز میکند به هوا و با زنی + مرد

یعرف عند المعاملة + مرعی ولا کسعدان + المزاح اوله

شناخته میشود نزدیک معامله + چراگاه و نه مانند سعدان + خوش طبعی اولش

فرح و اخره فرح + المزاح یورث الضعائن + المزاح تذهب

شادمانی است و آخرش اندوه خوش طبعی پیدا میکند کینه را + خوش طبعی کردن می برد

المهاجرة + المستشار مؤمن + المستلیم احرم من المستلیم

همبخت + مصلحت کرده شده اعتماد کننده + زمت نموده دانست از صلح جوینده

المستلیم سر لیک القائل + المستلیم مرأة السلیم + مشاهدة الامر

شنونده شریک گوینده است + مسلمان آئینه مسلمان + دیدن نیکی کاران

کنجینه

۱۸۱

امثال عربیه

ش	۱۸۱	امثال ميم
لَحْيَةٍ وَالْاِسْتِثَارِ الْمَشَاهِدَةَ مُبْرَاثُ الْجَاهِدَةِ		
اشكارا و پوشيده است + مشايد + ميراث مجاهده است		
لَذَّةُ حُصْنٍ مِنَ الثَّكَامَةِ وَأَمْسٌ مِنَ الْمَلَكَةِ مَصْحَبَةٍ		
خوردن پناه است از شد مندي و بلي بلي است از ملايت + مصاحبت		
الشَّرَارُ رُكُوبُ الْبَحْرِ + مَصَابِي الْقَوْمِ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَارِدٌ		
بدان سوار شدن در است + مصيبتهاي گروه + نزديك گروي فائز است		
يَضُرُّ بِالطَّحَالِ مَا يَنْفَعُ الْكَيْدَ + مَضِلُّ الْمَرْءِ بَيْنَ فَلَكَ +		
گزند ميكند بغير آنچه نفع ميكند جگر را + باني گمراهي مرد ميان بزدني است		
مَضَى مَا مَضَى مَطْلُ الْقَيْ ظِلْمٌ + مَطْلُ الْغُفَايِ الْكَلْبُ + مُعَاوَةٌ		
گذشت آنچه گذشت درنگ كردن تو اگر شتم + درنگ كردن مانند خواب گ + بجز كردن		
الْوَطَنُ نَعْقَرُ الْفُطْنِ + مُعَايَنَةُ الْأَخْوَانِ خَيْرٌ مِنْ فَقْدِهِمْ +		
وطن حسنه ميكند زيرك + مشتم كردن برادران بهتر است از گم كردن آنان +		
مَعَ الْخَوَارِجِ سَهْمٌ صَائِبٌ + مَعَ الْجَاهِلَةِ تُلْفَى الْحَاجَةُ + الْمَعْرِفَةُ		
با خفاندگان تير است بصواب سديد + دشمني مي يابي مطلب + شناسائي		
تَنْفَعُ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورُ + الْعَيْنُ فِي بَطْنِ الشَّاعِرِ + الْمَعْرُومُ		
سويكند اگر چه باشد بگ گزند + معني در شكم شاعري است + بزد		
بَلِيٍّ وَلَا بَلِيٍّ + الْمَفْلِسُ فِي أَمَانِ اللَّهِ الْمُقَابِلَةُ خَيْرٌ مِنَ الْقِتَالِ		
بله و بلي + مفلس در زنياري است + در روبرو بهتر است از نزديك		
مُقَابَلَةٌ مِنْ لَا تَقَاوُمَهُ خَوْفٌ + مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَلَكَ +		
جنگ كردن با كسي كه برابري كردن مي تواني او را دانستي + بجاي كشتن مرد ميان بزدني است		
تجنيسته	۱۸۲	امثال عربي

مورالتين

مورالصاد

مورالضاد

مورالطه و عين

مورالقام و القاف

مورالغايه و الغايه

مورالهمزة و الهمزة

مورالواو و الواو

مورالزايه و الزايه

الْمَكْتُوبُ نِصْفُ الْمُلَاقَاةِ + الْمِكْتَارُ مِهْدَارُ + الْمَكْتَارُ

نوشته نیم ملاقات است بسیار سخن گوی پیروز گوی است

لِيَكُنْ مِمَّا لَزِمَ الْمُلُوكَ حَسَنُ السُّلُوكِ وَمِمَّا

در شب + ملازمت پادشاهان نیک روشست + پادشاه

خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدَّوْرُ + الْمَلِكُ لِمَنْ غَلَبَ + الْمَلِكُ

بهرت از فتنه که همیشه ماند \* ملک برای کسی است که غایتش ملک نازد

الْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكَافِرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظَّالِمِ ۚ الْمَلِكُ وَالِدُ

ملک باقی نماند با کفر و باقی نماند با ستم و ملک و دیر

تَوَآمَانِ الْمُسْتَحْيِ مُلْعُونٌ مِّنْ أَسْبَلِ بِلَيْتَيْنِ فَقَدْ اخْتِ

دو هزارانند آزمایش کننده طعون است و هر که گرفتار شد بدو بلا پس تحقیق اختیار

هُوَ نُسْأٌ + مِّنْ أَكْثَلِ عَلَى زَادٍ غَيْرِهِ كَالْجُوعِ + مِّنْ اجْتِرَافٍ

بکتر هر دورا که یک اعتقاد در نوشته غیر خود دراز شد گرسنگی او به یکدیگر دلیری کشد

عَلَى سُلْطَانٍ قُتِلَ مِنْ أَحَبِّ شَيْءٍ فَلَمْ يَذْكُرْهُ + مِنْ أَحَبِّ قَوْمٍ أَحْبَبُوا

بر پادشاه خود گفته شود که دوست دارم و جز این به بشر کند و اگر او را به کسی که دوست دارم و اگر وی را دوست دارد

مَعَهُمْ + مِنْ أَخْطَاةٍ فِرَاسَةٍ أَبْطَاتٍ فَرِيسَةٍ + مِنْ آخِرِ

دانا ئى او دىنگ كىدىكار او ۋ كىدى ناخىرى كىدى

لَوْ طَابَ مَمَامُهُ بِمَنْ أَخَذَ مَالَ النَّاسِ لَا بُدَّ أَنْ يُؤْخَذَ

قواب را خوب بشود خوابیدن او را کسی که گرفت مال مردمان آنجا جاست از پنجه گرفته شود

عَالَمٌ مِّنْ أَدْرَعِ الْفِكْرِ فِي الْعَوَاقِبِ أَمِنْ مِنْ سَهْمِ النَّاسِ

مال و دهر که زره کو فکرا در انجام کارها بی بیم شد از تیرهای شترند

محلکات

五

معاليهم والنون

بخارا

714

امثال عربیہ

مَنْ يَطْلُبْ يَوْشَكَ أَنْ يَفْقَهُهُ مِنْ أَدَمَنْ طَلَبَ شَيْءَ ظَفَرٍ عَصِيٍّ  
 کسی که بخواهد بداند که کاشا در دهنش چیست همیشه که در جبین چیزی پر و زنیان  
 زَحَلْ كَرِيمًا لَيْتِي فِي رِيَاضِ الرِّضْوَانِ كَرِيمٍ مِنْ اسْتَحْفَاجِ  
 نه کوچ که در حال آنکه جوهر دست پر و در باغهای بهشت مانند آموه هر که سبک کرد و در آن  
 نَالَ مِنْ أَسَاءِ أَهْلِ ضَلَالٍ لَسْتُ بِمِنْ اسْتِزَادَ عَلَى الْأَكْلِ وَالشَّرِبِ  
 رسوا کرد و نه هر که بری کرد ادب و خوب نه سبب هر که افزونی کرد بر خوردن و نوشیدن  
 لَنْ يَسْمَعَ إِلَّا بِالْشَّرَابِ مِنْ اسْتَعْصَبَ وَلَمْ يَعْصِبْ فَهُوَ جَاهِلٌ بِمَنْ اسْتَعَصَبَ  
 برایش میر شود و گر خاک کسیکه خشم گرفته شد و خشم نکرد پس او است که در کتاب  
 الدَّرَبُ لِلْعِزِّ فَقَدْ ظَلَمَ مِنْ اسْتَرْءٍ فِي الْجَوَابِ بَطْءٌ فِي الصَّوَابِ مَنْ  
 از گزگ برای کسی که خشم کرد و نه هر که شتابی کرد در جواب درنگ کرد و در صواب نه هر که ماند  
 أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ مَنْ أَصْلَحَ فَاسْدَأَ أَزْخَمَ حَاسِدُهُ مَنْ أَطْلَعَ عَلَى جَارِهِ  
 پدر خود را پس تنگ کرد هر که اصلاح کرد و نه هر که بدست ماسخود را کسیکه گاه شد و بسیار  
 أَهْمَكَ حَجَبُ اسْتَارَةٍ مَنْ أَطَاعَ غَضِبَ أَصْحَاءُ أَدَبِهِ مَنْ أُعْطِيَ  
 دریده شد حجابهای پرده های و نه هر که فرمان برآورد و خشم خود را و نه هر که داد و شد  
 ثَمًّا أُعْطِيَ ثَمْرًا مَنْ عَجَبَ بِعَمَلِهِ حَيْثُ أَجْرُهُ مَنْ اتَّخَذَ شَيْئًا مَرَصًا  
 خمار داد و شد بار را هر که بخت است که بخواهد باطل شد و نه هر که خور و چیزی از  
 عَلَيْهِ مَنْ عَجِبَ أَرَأُوهُ غَلَبَتْهُ أَعْدَاؤُهُ مَنْ اعْتَمَلَ نَجًّا مَنْ اعْتَصَمَ  
 برو و نه هر که شکست آورد و نه هر که غلبت او را دشمنهای و نه هر که می شود نجات یابد هر که چنگ زد  
 بِاللَّهِ فَقَدْ نَجَّى مَنْ أَعْمَلَ اجْتِهَادَهُ بَلَّغَ مَرَادَهُ مَنْ اعْتَمَدَ عَلَى شَرِّ فَرْجٍ  
 بخدا سپرد و نه هر که بخت کرد و نه هر که توانی خود را رسید مقصود او را هر که اعتماد کرد بر بزرگ

الحسنه

أَبَانٌ فَقَدْ عَقِمَ + مِنْ أَعْظَمِ الذُّلُوبِ تَحْسِينِ الْعُيُوبِ + مِنْ أ

پدران خود پس تحقیق بی فزیده شد و از بزرگترین گناهاست نیکو کردن عیسا +

سِرِّكَ أَشَدَّ أَمْرَكَ + مِنْ أَوْطَانٍ قَرِيبٍ + مِنْ أَكْثَرِ سُؤَالِهِ خَوْدَ

راز را تباه کرد کار ترا بهر که از صد گذشت نماند کسی که قصیر کرد بهر که بیشتر شد سوال و محروم

مِنْ الشَّعَابِ يَتَوَلَّدُ الْآفَاتُ + مِنْ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ + مِنْ آفَاتِ

از زشتیها پیدایشود آفتها + از آبست هر چیز زنده در قضا

الْحَذَرُ لَانْ مُعَادَاتِ الْاِخْوَانِ + مَنْ مَاتَ شَهِيْدًا اَجِبِي مَرْوَةَ

رسوایی است دشمن داشتن برادران + هر که می‌رسانید خواهش خود را زنده‌لر در مروت

مَنْ أَنْصَفَ فَقَدْ اسْتُطْرِفَ + مَنْ أَنْزَلَ حَسَنَ الصَّيْعَةِ اسْتَوْجِبَ

هیرله الصاف لرد پښ ځینې خوش لرد + هیرله انکار لرد د عربی ښوونې لړۍ لړۍ

سوء القطيعة + المنبت لا ارضا قطع ولا ظهر البقي + من مخز

رسى جدانى را + بست نه ريحى را بريد و نه پست ابانى لدا + بر لعل

على نفسه جاديه على عرسه من بسط لسط من بسط يدو

بر جان خود حیات و جوی بران خود بر سر می افروزد و سدا دهد، هر که می شنود

نعمت دادن گردد نعمتش همیشه + هر که سجد بجا آید و بگوید

العصاف قد عذر + مرثا في ادراكها يمتزج + من كذا

چوب این تحقیق نامانی کرد + بر که توقف کرد دریافت پذیرا که آرزو شد اند که سچ گفت

كله من تسبب يقوم وهو عنهم من تقدم خطو تارة فقل وصلى من تبارك على الله

مخدوم آزاد را که شاید بگوید پس چرا از آنها بهر که پیش شد دو گام را این تحقیق رسید بهر که زبانی مؤثر بود

کیمیائے	۲۰۲	امثال
---------	-----	-------

حجت بالغیر  
 کونان و باب  
 بیاض که در ذوق  
 مسعود انصاف  
 بیاض و زعفران

باب  
 در بیان  
 از کتب  
 و کتب

امثال	۱۸۵	
<p> <b>مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا</b> + <b>وَيُغْنِهِ مِنَ اللَّهِ</b> + <b>وَيَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا</b> + <b>وَيَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا</b> </p> <p>                     هر که خدا را بترسد خداوند برای او مخرجی بگرداند و او را از فقر بدارد و برای او مخرجی بگرداند و او را از فقر بدارد                 </p>		
<p> <b>جَدُّهُ</b> + <b>مَنْ جَال نَال</b> + <b>مَنْ جَاوَد الْكَرَام</b> + <b>أَمِنْ مِنْ الْإِعْلَام</b> </p> <p>                     جد او + هر که جالی نال + هر که جاورد کرام + هر که از اعلام                 </p>		
<p> <b>جَاعَ</b> + <b>ثَمَّ</b> + <b>مَنْ جَادَ بَعْدَ ذَلِكَ</b> + <b>مَنْ جَادَ سَادَ</b> </p> <p>                     گرسنه شد + و سپس + هر که جاد شد بعد از آن + هر که جاد شد                 </p>		
<p> <b>نِ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا</b> + <b>مَنْ جَدَّ وَجَدَّ</b> + <b>مَنْ جَرَّبَ</b> </p> <p>                     اگر کسی با نیکوئی بیاید ده برابر پاداش او ده برابر است + هر که جد و جد + هر که جرب                 </p>		
<p> <b>الْجَبَّ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ</b> + <b>مَنْ جَبَرَ الْيَسْرَ</b> + <b>مَنْ جَهَلَ زَمَانَهُ</b> </p> <p>                     اگر کسی جبر را فرمود پشیمانی بر او افتد + هر که دیر می گرداند گذشت + هر که نادانست زمانه خود را                 </p>		
<p> <b>عَدَا الْحَوْلَ زَمَانَهُ</b> + <b>مَنْ حَسَنَ صَفَاؤُهُ وَجِبَ اصْطِفَاؤُهُ</b> </p> <p>                     دشمنی کرد با دوری زمانه او + هر که حسن شد صفائی او ضرورت شد برگزینی او                 </p>		
<p> <b>مَنْ حَسَنَ خِصَالَهُ طَابَ وَصَالُهُ</b> + <b>مَنْ حَسَنَ إِسْلَامَهُ لَمْ يَكُنْ نَوَاسِرًا</b> </p> <p>                     هر که حسن شد خصلتهای او پاکیزه شد وصال او + از خوبی اسلام مرستی که نشود                 </p>		
<p> <b>مَا لَا يَلْعَلُهُ</b> + <b>مَنْ حَفَرَ بَابَ الْخَيْرِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ</b> + <b>مَنْ حَفَرَ مَعَاةً</b> </p> <p>                     آنچه را که بگردد + هر که حفر کرد برای بابی یا خیر و حسن بخیر افتاد در آن + هر که حفر کرد معای را                 </p>		
<p> <b>وَقَعَ فِيهَا</b> + <b>مَنْ حَفَا أَوْ رَفَا فَلْيَقْصِدْ</b> + <b>مَنْ حَلَمَ سَاكِنٌ خَافَ</b> </p> <p>                     افتاد در آن + هر که حفت کرد و رفا را باطن بگردد و رفا را باطن بگردد + هر که حلم ساکن خاف                 </p>		
<p> <b>صَوْتُكَ تَمَيَّ</b> + <b>مَنْ حَافَ وَجِبَ الصَّبَاحِ ذَمُّهُ</b> + <b>مَنْ خَدَّ</b> </p> <p>                     آواز ترا از تو در دمگ ترا + هر که ترسید روی صبح را پست کرد ترا + هر که خد کرد                 </p>		
امثال	۱۸۶	تجلیه





لَعَدَاوَةٌ عِلْفِيَّةٌ رَأْسُهُ مِنْ سِلَاحٍ الْجَدُّ أَمِنْ الْعِثَارِ يَمِنْ شُورٍ

دشمنی را نیام کردان کس خود را هر که رفت از زمین بپا داشت در بیخوف شد از غرضش هر که

يُخَيِّتُ أَمِينَ مِنَ الْفَضِيحَةِ + مِنْ شَرِّ مَا طَرَحَكَ أَهْلُكَ +

بی بی شیدا از رسوائی \* از بدی چیزیکه انداختند اهل نیش \*

لَا تَغْرِبَ أَمْوَالُكُمْ يُحْتَصَمُ مِنْهَا فَجَزَاءٌ مِمَّنْ صَدَّقَ وَتُؤْتَى

تاد مال را شرم نداشت از طلب کردن حاجت و هر که راست شده نشان او

تَبَسُّمُهُ + مِنْ صَدَقَ فِي مَقَالِهِ زَادَ فِي جَمَالِهِ + مِنْ صِفَتِهِ

هر که رهست شد در سخن خود فروغ بیدار و جلی گردد هر که نصیفت کرد

سہدف + من صَحَّحْ صَحَّحْ + من صَحَّحْ راوۃ رَوَّی

بسم الله الرحمن الرحيم

و ۴۰۰ من کتاب سنه روحی سوره ۴۰۰ من کتاب سنه روحی سوره ۴۰۰ من کتاب سنه روحی سوره

حَلَّ بِمَرَطَبٍ شَأْنًا حَلَّ وَحَلَّ بِمَرَطَبٍ شَأْنًا كَمَا لَوْ نَعَصَدُ

س کرد بشد و فک هر که طلب کرد خیر او کوشش کرد پش + هر که طلب کرد خیر ایا نیت او را با

طَلَبَ مَا لَا يَكُونُ طَالُ نَعْمَ + مِنْ عَمَّتِ عَلَى اللَّهِ طَالُ عَمَّتِ +

عَلَب کرد چو پیرا که نمی شود دراز شد لقب او شد بر که خشم کرد بر زمانه دراز شد خشم او شد

بَلْ أَصُورَةٌ يُصَبِّهُ مِنَ النَّارِ ۖ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّعَدُوِّكَ فَهُوَ عَدُوٌّ لِّكَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ۖ

متابعه کارهای منجی را برسد اورا از شرمندگی تا هر که انصاف کند و تقاضای بزرگ و شدت بکشد انصاف کند و ما

عن عوف بن شعيب اليه عن عوف بن الحارث طابت له الثواب من عمره

شده که یک شناخت خیر نسبت کرد و خود و می او که یک شناخت تجویز را با یکدیگر خود و را می و در هر دو با هم که شناخت

الم	الحج	امثال عربيه
-----	------	-------------

نَفْسٌ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ + مِنْ عَرَبِيٍّ + مِنْ عَقْدٍ عَيْنًا حَبْ ظُهُ

نفس خود این تحقیق شناخت پرورگان خود را که یک عالم است گفت متاع است که بخت چشیم باز داشت نظر خود

دِمَاغُهُ فِي الصَّيْفِ عَلَى قَدَرِهِ فِي الشِّتَاءِ + مَنْ عَلَتْ هِمَّتُهُ

دماغش در گرام بجوشید و یک اود در زمستان + هر که بلند شد همت اورد

هو من علمه حرفا فهو مولا + من عمل صا حافلف

عمهای او + کسیکه آموخته اند و این حرف پس ای ملک است + هر که عمل کرده شایسته پس این حرف

وَمِنْ أَسَاءَ فَعَلِكُمْ أَنْ مَنِ عَشْنَا فَلَئْسَ مِنَّا مَنْ غَلَبَ أَخَاهُ

و هر که بدی کرد پس بپوشد + کسیکه فرو داد بتران نیست از یاد هر که غالب شد گرفتار

مَنْ فَعَلَ الرَّدْيَ يَلْقَاهُ مِنْ فَعَلٍ مَا شَاءَ لَقِيَ مَا شَاءَ

کسیکه کرد ملاقات کند آزا بد کسیکه کرد اینجاست ملاقات کنی خیر را که آن

مَنْ قَبَضَ قَبْضَ قَبْضٍ مِنْ قَدَمِ الْحَجَرِ

بزرگے مرد زمر زمانا بہت + ہر کہ قبضہ کرد قبضہ کرد شدہ کسیکے مش کردنگی

مَرْقُومًا عَيْنًا بَعِيْنَهُ نَقْعُهُ + مَرْقُوعًا يَأْكُلُهُ وَلَهُ + مَرْقُوطًا

مرکه خاک که چشمه را زندگانی خود سوک داورا به مرکه کوفت در را و مسالغمر در آمد به مرکه انصاف

م. قَصْرُ ع. السَّاسَةِ صَفْع. الرَّاسَةِ بِمَرْ. قَا دُنَا

بر کفها نشاند از نگهبانی خا باشد از راست و کس که کشته و نثار

ذَٰلِمْ مَقْدَارُهُ + مَرْ قَا لَئِنْ زَادَعَجَهُ + مِنْ قَا سَهُ قَرَبَهُ

خوار شد مرتبه او + هر که که شد عطا او فزاید شد که او + هر که که شد خوشی او

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ فَضَاءِلُهُ ضَعُفَتْ ۝ وَسَائِلُهُ ۝ مَبْقَعُشْ

[illegible]



خوبیست	۱۹۰	اشار
<p>لَا يَحِثُّ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَكْفِيهِ الْيَسِيرُ لَا يَكْفِيهِ الْكَثِيرُ مَنْ كَسَا          مراور از سید هفتی شود برسد هر که کفایت نیکند او را اندک کفایت نیکند او را بسیار کس</p>		
<p>لَا دِينَ لَهُ مَنْ لَزِمَ الطَّمَعُ عَدِمَ الْوَرَعَ مَنْ لَزِمَ الرِّقَاقَ          مراورست دین را و راه هر که لازم کرد طمع را نیست کرد پیچگی را هر که لازم کرد رزاق را</p>		
<p>الْمُرَادُ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى مَا فَاتَهُ أَرَادَ نَفْسَهُ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ النَّهْيَ          مقصود را هر که اندر بگشاید بر آنچه فوت شد او را آسین آودد خود را هر که شنید نصیحت را</p>		
<p>فَإِنَّهُ يُزِيدُ سَمَاءَ الْمَلَامَةِ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ التَّوْبَةَ لَمْ يَعْرِفِ النَّصْرَ          پس البته او افزون میکند شیندن ملامت را هر که نشناخت اشاره را نشناخت نصرت را</p>		
<p>مَنْ لَمْ تَسْرَحْ حَالَهُ لَمْ تَغْمُ وَقَاتَهُ مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ          هر که خوش نشد زندگی او اندر بگشاید شد مرگ او را هر که ننگرست در آخرهای امور</p>		
<p>وَقَمَّ فِي الْحَذَرِ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ التَّوْبَةَ عَظُمَتْ خَطِيئَتُهُ مَنْ لَمْ يُؤْذِرْ          بپشت در خوف هر که قبول نکرد توبه را بزرگ شد گناه او و کسی که آوید او را</p>		
<p>الْأَوَّانُ أَذَبَ الزَّمَانَ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعَتَرَةَ سَلَبَ الْقُدْرَةَ مَنْ لَمْ          پدر و مادر او بآوید او را از زمانه هر که نه بخشید گناه او را دور کرد و شود توانائی را هر که</p>		
<p>يَرْحَمُ لَمْ يَرْحَمْ مَنْ لَمْ يُوَلِّ الْمَوْلَى فَلَهُ الْكُلُّ مَنْ لِيَّ بِالسَّائِمِ بَعْدَ          رحم نکرد رحم نکرد و هر که مراورست جدا پس مراورست همه کیست ای بن بسیار پس از</p>		
<p>الْبَارِحِ مَنْ لَيْسَ مَعَ الْمُخِذِ دِينَ مُحَدًّا فَهُوَ مِنَ الشُّفُوتِ          شوم کسی که نیست با دو متحد متحد پس می از فرق شفویت است</p>		
<p>مَنْ لَيْسَ لَهُ تَقْوِيمُ النَّفْسِ فَهُوَ نَقْصُ تَقْوِيمٍ مَنْ مَاتَ بِرَأْعَاشٍ          هر که نیست مراور است کردن نفس پس می نقش تقویم هر که مرد نیکو کا زندگی</p>		
بخشیه	۱۹۱	امثال عربیه

ع  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷  
 ۴۹۸  
 ۴۹۹  
 ۵۰۰  
 ۵۰۱  
 ۵۰۲  
 ۵۰۳  
 ۵۰۴  
 ۵۰۵  
 ۵۰۶  
 ۵۰۷  
 ۵۰۸  
 ۵۰۹  
 ۵۱۰  
 ۵۱۱  
 ۵۱۲  
 ۵۱۳  
 ۵۱۴  
 ۵۱۵  
 ۵۱۶  
 ۵۱۷  
 ۵۱۸  
 ۵۱۹  
 ۵۲۰  
 ۵۲۱  
 ۵۲۲  
 ۵۲۳  
 ۵۲۴  
 ۵۲۵  
 ۵۲۶  
 ۵۲۷  
 ۵۲۸  
 ۵۲۹  
 ۵۳۰  
 ۵۳۱  
 ۵۳۲  
 ۵۳۳  
 ۵۳۴  
 ۵۳۵  
 ۵۳۶  
 ۵۳۷  
 ۵۳۸  
 ۵۳۹  
 ۵۴۰  
 ۵۴۱  
 ۵۴۲  
 ۵۴۳  
 ۵۴۴  
 ۵۴۵  
 ۵۴۶  
 ۵۴۷  
 ۵۴۸  
 ۵۴۹  
 ۵۵۰  
 ۵۵۱  
 ۵۵۲  
 ۵۵۳  
 ۵۵۴  
 ۵۵۵  
 ۵۵۶  
 ۵۵۷  
 ۵۵۸  
 ۵۵۹  
 ۵۶۰  
 ۵۶۱  
 ۵۶۲  
 ۵۶۳  
 ۵۶۴  
 ۵۶۵  
 ۵۶۶  
 ۵۶۷  
 ۵۶۸  
 ۵۶۹  
 ۵۷۰  
 ۵۷۱  
 ۵۷۲  
 ۵۷۳  
 ۵۷۴  
 ۵۷۵  
 ۵۷۶  
 ۵۷۷  
 ۵۷۸  
 ۵۷۹  
 ۵۸۰  
 ۵۸۱  
 ۵۸۲  
 ۵۸۳  
 ۵۸۴  
 ۵۸۵  
 ۵۸۶  
 ۵۸۷  
 ۵۸۸  
 ۵۸۹  
 ۵۹۰  
 ۵۹۱  
 ۵۹۲  
 ۵۹۳  
 ۵۹۴  
 ۵۹۵  
 ۵۹۶  
 ۵۹۷  
 ۵۹۸  
 ۵۹۹  
 ۶۰۰  
 ۶۰۱  
 ۶۰۲  
 ۶۰۳  
 ۶۰۴  
 ۶۰۵  
 ۶۰۶  
 ۶۰۷  
 ۶۰۸  
 ۶۰۹  
 ۶۱۰  
 ۶۱۱  
 ۶۱۲  
 ۶۱۳  
 ۶۱۴  
 ۶۱۵  
 ۶۱۶  
 ۶۱۷  
 ۶۱۸  
 ۶۱۹  
 ۶۲۰  
 ۶۲۱  
 ۶۲۲  
 ۶۲۳  
 ۶۲۴  
 ۶۲۵  
 ۶۲۶  
 ۶۲۷  
 ۶۲۸  
 ۶۲۹  
 ۶۳۰  
 ۶۳۱  
 ۶۳۲  
 ۶۳۳  
 ۶۳۴  
 ۶۳۵  
 ۶۳۶  
 ۶۳۷  
 ۶۳۸  
 ۶۳۹  
 ۶۴۰  
 ۶۴۱  
 ۶۴۲  
 ۶۴۳  
 ۶۴۴  
 ۶۴۵  
 ۶۴۶  
 ۶۴۷  
 ۶۴۸  
 ۶۴۹  
 ۶۵۰  
 ۶۵۱  
 ۶۵۲  
 ۶۵۳  
 ۶۵۴  
 ۶۵۵  
 ۶۵۶  
 ۶۵۷  
 ۶۵۸  
 ۶۵۹  
 ۶۶۰  
 ۶۶۱  
 ۶۶۲  
 ۶۶۳  
 ۶۶۴  
 ۶۶۵  
 ۶۶۶  
 ۶۶۷  
 ۶۶۸  
 ۶۶۹  
 ۶۷۰  
 ۶۷۱  
 ۶۷۲  
 ۶۷۳  
 ۶۷۴  
 ۶۷۵  
 ۶۷۶  
 ۶۷۷  
 ۶۷۸  
 ۶۷۹  
 ۶۸۰  
 ۶۸۱  
 ۶۸۲  
 ۶۸۳  
 ۶۸۴  
 ۶۸۵  
 ۶۸۶  
 ۶۸۷  
 ۶۸۸  
 ۶۸۹  
 ۶۹۰  
 ۶۹۱  
 ۶۹۲  
 ۶۹۳  
 ۶۹۴  
 ۶۹۵  
 ۶۹۶  
 ۶۹۷  
 ۶۹۸  
 ۶۹۹  
 ۷۰۰  
 ۷۰۱  
 ۷۰۲  
 ۷۰۳  
 ۷۰۴  
 ۷۰۵  
 ۷۰۶  
 ۷۰۷  
 ۷۰۸  
 ۷۰۹  
 ۷۱۰  
 ۷۱۱  
 ۷۱۲  
 ۷۱۳  
 ۷۱۴  
 ۷۱۵  
 ۷۱۶  
 ۷۱۷  
 ۷۱۸  
 ۷۱۹  
 ۷۲۰  
 ۷۲۱  
 ۷۲۲  
 ۷۲۳  
 ۷۲۴  
 ۷۲۵  
 ۷۲۶  
 ۷۲۷  
 ۷۲۸  
 ۷۲۹  
 ۷۳۰  
 ۷۳۱  
 ۷۳۲  
 ۷۳۳  
 ۷۳۴  
 ۷۳۵  
 ۷۳۶  
 ۷۳۷  
 ۷۳۸  
 ۷۳۹  
 ۷۴۰  
 ۷۴۱  
 ۷۴۲  
 ۷۴۳  
 ۷۴۴  
 ۷۴۵  
 ۷۴۶  
 ۷۴۷  
 ۷۴۸  
 ۷۴۹  
 ۷۵۰  
 ۷۵۱  
 ۷۵۲  
 ۷۵۳  
 ۷۵۴  
 ۷۵۵  
 ۷۵۶  
 ۷۵۷  
 ۷۵۸  
 ۷۵۹  
 ۷۶۰  
 ۷۶۱  
 ۷۶۲  
 ۷۶۳  
 ۷۶۴  
 ۷۶۵  
 ۷۶۶  
 ۷۶۷  
 ۷۶۸  
 ۷۶۹  
 ۷۷۰  
 ۷۷۱  
 ۷۷۲  
 ۷۷۳  
 ۷۷۴  
 ۷۷۵  
 ۷۷۶  
 ۷۷۷  
 ۷۷۸  
 ۷۷۹  
 ۷۸۰  
 ۷۸۱  
 ۷۸۲  
 ۷۸۳  
 ۷۸۴  
 ۷۸۵  
 ۷۸۶  
 ۷۸۷  
 ۷۸۸  
 ۷۸۹  
 ۷۹۰  
 ۷۹۱  
 ۷۹۲  
 ۷۹۳  
 ۷۹۴  
 ۷۹۵  
 ۷۹۶  
 ۷۹۷  
 ۷۹۸  
 ۷۹۹  
 ۸۰۰  
 ۸۰۱  
 ۸۰۲  
 ۸۰۳  
 ۸۰۴  
 ۸۰۵  
 ۸۰۶  
 ۸۰۷  
 ۸۰۸  
 ۸۰۹  
 ۸۱۰  
 ۸۱۱  
 ۸۱۲  
 ۸۱۳  
 ۸۱۴  
 ۸۱۵  
 ۸۱۶  
 ۸۱۷  
 ۸۱۸  
 ۸۱۹  
 ۸۲۰  
 ۸۲۱  
 ۸۲۲  
 ۸۲۳  
 ۸۲۴  
 ۸۲۵  
 ۸۲۶  
 ۸۲۷  
 ۸۲۸  
 ۸۲۹  
 ۸۳۰  
 ۸۳۱  
 ۸۳۲  
 ۸۳۳  
 ۸۳۴  
 ۸۳۵  
 ۸۳۶  
 ۸۳۷  
 ۸۳۸  
 ۸۳۹  
 ۸۴۰  
 ۸۴۱  
 ۸۴۲  
 ۸۴۳  
 ۸۴۴  
 ۸۴۵  
 ۸۴۶  
 ۸۴۷  
 ۸۴۸  
 ۸۴۹  
 ۸۵۰  
 ۸۵۱  
 ۸۵۲  
 ۸۵۳  
 ۸۵۴  
 ۸۵۵  
 ۸۵۶  
 ۸۵۷  
 ۸۵۸  
 ۸۵۹  
 ۸۶۰  
 ۸۶۱  
 ۸۶۲  
 ۸۶۳  
 ۸۶۴  
 ۸۶۵  
 ۸۶۶  
 ۸۶۷  
 ۸۶۸  
 ۸۶۹  
 ۸۷۰  
 ۸۷۱  
 ۸۷۲  
 ۸۷۳  
 ۸۷۴  
 ۸۷۵  
 ۸۷۶  
 ۸۷۷  
 ۸۷۸  
 ۸۷۹  
 ۸۸۰  
 ۸۸۱  
 ۸۸۲  
 ۸۸۳  
 ۸۸۴  
 ۸۸۵  
 ۸۸۶  
 ۸۸۷  
 ۸۸۸  
 ۸۸۹  
 ۸۹۰  
 ۸۹۱  
 ۸۹۲  
 ۸۹۳  
 ۸۹۴  
 ۸۹۵  
 ۸۹۶  
 ۸۹۷  
 ۸۹۸  
 ۸۹۹  
 ۹۰۰  
 ۹۰۱  
 ۹۰۲  
 ۹۰۳  
 ۹۰۴  
 ۹۰۵  
 ۹۰۶  
 ۹۰۷  
 ۹۰۸  
 ۹۰۹  
 ۹۱۰  
 ۹۱۱  
 ۹۱۲  
 ۹۱۳  
 ۹۱۴  
 ۹۱۵  
 ۹۱۶  
 ۹۱۷  
 ۹۱۸  
 ۹۱۹  
 ۹۲۰  
 ۹۲۱  
 ۹۲۲  
 ۹۲۳  
 ۹۲۴  
 ۹۲۵  
 ۹۲۶  
 ۹۲۷  
 ۹۲۸  
 ۹۲۹  
 ۹۳۰  
 ۹۳۱  
 ۹۳۲  
 ۹۳۳  
 ۹۳۴  
 ۹۳۵  
 ۹۳۶  
 ۹۳۷  
 ۹۳۸  
 ۹۳۹  
 ۹۴۰  
 ۹۴۱  
 ۹۴۲  
 ۹۴۳  
 ۹۴۴  
 ۹۴۵  
 ۹۴۶  
 ۹۴۷  
 ۹۴۸  
 ۹۴۹  
 ۹۵۰  
 ۹۵۱  
 ۹۵۲  
 ۹۵۳  
 ۹۵۴  
 ۹۵۵  
 ۹۵۶  
 ۹۵۷  
 ۹۵۸  
 ۹۵۹  
 ۹۶۰  
 ۹۶۱  
 ۹۶۲  
 ۹۶۳  
 ۹۶۴  
 ۹۶۵  
 ۹۶۶  
 ۹۶۷  
 ۹۶۸  
 ۹۶۹  
 ۹۷۰  
 ۹۷۱  
 ۹۷۲  
 ۹۷۳  
 ۹۷۴  
 ۹۷۵  
 ۹۷۶  
 ۹۷۷  
 ۹۷۸  
 ۹۷۹  
 ۹۸۰  
 ۹۸۱  
 ۹۸۲  
 ۹۸۳  
 ۹۸۴  
 ۹۸۵  
 ۹۸۶  
 ۹۸۷  
 ۹۸۸  
 ۹۸۹  
 ۹۹۰  
 ۹۹۱  
 ۹۹۲  
 ۹۹۳  
 ۹۹۴  
 ۹۹۵  
 ۹۹۶  
 ۹۹۷  
 ۹۹۸  
 ۹۹۹  
 ۱۰۰۰

بِزُكُفَاتٍ غَيْرِ يُبَاهَاتُ شَهِيدًا مَنْ مَالَ إِلَى الْمَالِ

\* هر که مرد مسافر مُرد شنید \* کسیکه خواہش کرد سوی مال

فِي الْمَالِ + مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ فَهُوَ مَلِكٌ بِنَفْسِهِ + وَمِنْ

در محبت مال + هر که مالک شد ذات خود را پس می مالک شد بذات خود و هر که احسان

فِي سَقَطِ شَرْكَهِ مِنْ بَيْعِهِ فِي الدِّينِ يُصْلَفُ بِهِ مَنْ تَقَرَّرَ

خود بقتاد شکر او + هر که سهم کرد در دین بی بهره شد + کسی که نگذشت

عَوَاقِبِ سَلَامٍ مِنَ الْفَوَائِدِ + مَنْ نَسِيَ إِلَيَّكُمْ ثُمَّ عَلَيْكُمْ +

انجام کارها محفوظ ماند از مضیبتا + هر که سخن چینی کرد سوی تو سخن چینی کرد بر تو بد

سِنْ هَابْ خَابْ + مِنْ هَانَ عَلَيْهِ الْمَالُ تَوَجَّهْتُ إِلَيْهِ

بزرگه تر رسید بی بهره شد + کیسه سبک شیر بوی مال متوجه شد سوی او

الْأَمَلُ ۖ مَنْ يَأْتِ الْحُكْمَ وَحْدَهُ يَقْلِبْ ۖ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

امید باد بر که بیاید حاکم را تنها رستگار شود بر که توکل میکند بر خدا

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّهْدِي اللَّهُ سَبِيلَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّضَلُّ اللَّهُ سَبِيلَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّهْدِي اللَّهُ سَبِيلَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّضَلُّ اللَّهُ سَبِيلَهُ

لَوْ كُنَّا حَسِبُهُ بِأَمِيَّةٍ حَتَّى أَهْمِيَّةٍ بِسَنَ جَعِمَ يَفْعَلُ

میں ہمیں اس آواز \* مرل می خند از دہارا \* لیکہ جمع شدہ جسد

عَمَلٌ مِنْ زَرْعِ الشَّوْءِ يَحْصِدُ النَّامَةَ مِنْ زَرْعِ

ستونهای و شکست میکند بپیرا در میکند نغمه‌گو را که گشت میکند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکر چھوڑا تھانہ +

بدی را دروینکند شتر سدی ۴ باره شش میسند خارا را رویند بوی المار

ع  
 گزیده از کتب معتبره  
 در بیان اخلاق و عادات  
 و سیرت ائمه و اولاد

ع  
 گزیده از کتب معتبره  
 در بیان اخلاق و عادات  
 و سیرت ائمه و اولاد

ذَیْلُهُ یَسْتَقْرِیْبُ + مَنْ یَعْمَلُ السُّوءَ یَجِدْ عُقُوبَتَهُ + ص  
 و این می گزیند بوی و کس که عمل کند بدی را بیاید عذاب او را  
 بِالْیَدِ الْقَصِیْرَةِ یُعْطِ بِالْیَدِ الطَّوِیْلَةِ + مَنْ یُنِکِّحِ الْعِمْرَةَ  
 بخت کوتاه + داده شود بخت دراز + هر که گامبرد  
 نیاک + مواعید عقوق + الموت حق + موت  
 نیاک را + وعده است عقوق + مرگ نهایت + مرگ توانز  
 حَسْرَةً + مَوْتُ الْعُلَمَاءِ ثَلَاثَةٌ + مَوْتُ الْفُقَرَاءِ رَاحَةٌ +  
 حسرت + مرگ علماں رخصت + مرگ محتاجان آسایش است  
 الْمَوْتُ فُطْلُبُ الْخَبْرِ مِنَ الْحَیَوَةِ فِي الْعَارِ + مَوْتُ  
 مرگ در طلب آتش است از زندگانی در تنگ + مرگ  
 فِي دَوْلَةٍ وَعِزٌّ خَيْرٌ مِنْ حَیَوَةٍ فِي ذِلٍّ + مَوْتُوا  
 در دولت و عزت بهتر است از زندگانی در خواری و عاجز + بمیرید  
 قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا + الْمَوْجُودُ شِفَاءٌ + الْمَوْدَةُ أَفْصَلُ الْقَرَابَةِ +  
 پیش از مردن شما + موجود شفاست + دوستی بزرگترین نزدیکی است  
 الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ + الْمُؤْمِنُ مِنْ سَلَامَةِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ  
 مسلمان آینه مسلمانان + مسلمان کسی است که محفوظمانند مسلمانان از  
 بَدَاءٍ + وَلِسَانُهُ + الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْمُؤْنَةِ + مَهْلَكَةُ الْمَرْجُوَّةِ  
 پیش و زبانش + مسلمان کم مشقت است + هلاکت مرد تیزی است

گنجینه دوم در شلهای فارسی



